

38 سال چهارم
فروردین ۸۷
march 2 0 0 8

چراغ

C H E R A Q
Iranian Queer
Magazine

www.cheraq.net
e-mail:editor@irqo.net

نشریه دگرباشان ایرانی

نوروزتان
سرور





سال چهارم

شماره سی و هشتم

مارچ ۲۰۰۸

فروردین ۸۷

صاحب امتیاز:

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سردبیر:

ساقی قهرمان

نویسنده ی همکار:

حمید نوماج

طرح جلد:

پوپک

آدرس وب سایت:

www.cheraq.net

آدرس پست الکترونیکی:

editor@irqo.net

آدرس اشتراک:

member@irqo.net

۲

۵

۸

۹

۱۲

۲۰

۲۵

۲۷

۲۹

۳۱

۳۳

۳۶

۳۷

۴۰

۴۲

۴۴

۴۵

۴۷

۴۸

۵۰

۵۳

۵۴

۵۶

۶۰

۶۱

۶۲

سردبیر

افسانه نجم آبادی چه گفت و چه شنید امیر پورشریعی

توضیحی در ارتباط با برنامه ی تلویزیونی CNN، آرشام پارسی

جامعه ی متوقع و ابهام در فردیت ، واراند

جنسیت ما، رها

قانون مجازات اسلامی و حقوق بشر، آرشاویر یزدانی

قوت عامل ژنتیک وهورمون برعامل اجتماع و فرهنگ، رازمیک

بررسی وضعیت دگرباشان جنسی در دنیای اسلام - کنفرانس فیلادلفیا

عصر ایران، عصری دلگیر، سعید پارسا

پاسخ به عصر ایران، امیر وطن زاده

باز خوانی يك مثلا گزارش!؟، بهید پریشان

گلایه نامه، رضا (پسر)

برزخی قانونی برای پناهندگان همجنسگرا در کانادا

علل الشرایع، سامان

صرفبودن درصدابتلا به ایدز از راه همجنس‌گرایی درایران ، ایسنا

مطروذ، Tinsl

من و آی تی، زندیق

سپهر در مالزی

با آرش، آرشام پارسی

آزاد زیستن (۲)، حمید

نامه ی یکی از خوانندگان چراغ

IRANIAN GAY REFUGEE RISKS DEPORTATION FROM THE UNITED KINGDOM

Legal limbo for Canada's gay refugees

چاپار

رسانه ها

تماس

در شماره ی نوروز ۱۳۸۶، در سر مقاله ی چراغ آمده بود که، **اتفاقی که در نوروز می افتد مبارزه با فراموشی است.** یک سال گذشت و در نوروز ۱۳۸۷، مبارزه با فراموشی، برای جامعه ی دگرباشی معنای خود را کم از دست می دهد. فراموشی و به دست فراموشی سپرده شدن مشکل جامعه ی دگرباشی، در سالی که گذشت، نبود. ایران و جامعه ی جهانی از دگرباشان ایرانی، و دگرباشان ایرانی از دگرباشی در ایران به تفصیل حرف زدند و موارد را به چالش کشیدند. دگرباشان در رسانه های خود و در وبلاگ های دیگران به سؤال هایی در زمینه های گوناگون دگرباشی پاسخ دادند. وبلاگ هایی با مضمون توضیح دگرباشی و همجنسگرایی و دوجنسگونگی شروع به کار کردند تا به پرسش های بین دگرباشان مجال داده باشند. مجموعه ی مقالات مجله ی ماها که اولین منبع مدون روشنگری در ارتباط با دگرباشی جنسی بود، برای استفاده ی دگرباشان و خانواده ها، جدا از مجموعه ی کامل نشریه، در وبلاگی ویژه ی مقالات مجله ی ماها، و به طور پراکنده در وبلاگ های متعدد دگرباشان منتشر شد تا دسترسی به اطلاعات را آسان تر کند. وبلاگ هایی نیز با در هم آمیختن مطالب دگرباشی و غیر دگرباشی و جمع آوری پست های وبلاگ های دگرباشی در کنار پست های برگزیده از وبلاگ های غیر دگرباش به همزیستی طبیعی که در لایه ای از جامعه، آشکارا و در لایه های دیگر، پنهان جریان دارد، اشاره کردند. اولین تالار گفتگوی کوششگران همجنسگرای ایرانی پایه گذاری شد. اولین نشریه ی زنان لژیون ایرانی، همجنس من، آغاز به انتشار کرد. اولین تالار گفتگوی زنان لژیون به دنبال آن آمد. اولین انجمن تراجنسیتی ها برای پیگیری نیازهای دوجنسگونگان تشکیل شد. جامعه ی دگرباشی در رسانه های خود نمایشی از جامعه ی گسترده و متنوع و رنگین کمانی را به دست داد که در بخشی از این طیف با ادامه ی زندگی "آرام" و "مسالمت آمیز" خود به هیچ گونه جدل اجتماعی/سیاسی تمایل ندارد و در بخشی دیگر تحلیل می کند و معترض می شود و جناح های گوناگون سیاسی و چهره های دخیل سیاست روز را به جرم مطروحه محاکمه می کند. از دست آوردهای سال گذشته و شاید از درشت ترین دست آوردهای سال گذشته هفته ای بود که سخنان رئیس جمهور ایران در دانشگاه کلمبیا را، آژانس های خبری جهانی، گذاشتند نوی دست سازمان دگرباشان جنسی ایرانی تا از صحت و سقم آن ادعا، خبر بدهد. دبیر کل سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، ادعای رئیس جمهور مبنی بر عدم حضور همجنسگرایان در کشور ایران را رد کرد!



در گفتگو با آژانس های خبری و در نامه به رسانه ها نیز دگرباشان جنسی گفتند که هستند و به همین سادگی، آن عبارت از معنای مورد نظر رئیس جمهور خالی شد و تبدیل شد به شوخی انکار بیهوده؛ دگرباشان در ایران در جامعه حضور دارند. خاطرات منتشر شده ی دگرباشان در لایه های گوناگون اجتماعی روشن کرد که در کنار دگرباشانی که زیر فشار نفی و انکار و اهانت، روزه ی سکون می گیرند و روزه ی سکوت می گیرند، دیگر دگرباشان در همه ی لایه های جامعه به کار مشغولند.

حضور شادی به معنای نبود دشواری نیست، گاه دقیقاً به معنای درک لحظه ی در افتادن با دشواری است. در یک سال گذشته، رسانه های دگرباشان نه تنها به هم خوش آمد گفتند و به هم امیدواری دادند، بلکه به معنای تأیید این جنبش، راه و روش های ارگان های جامعه ی دگرباشی جنسی را هم نقد کردند و روی اشتباه های گذشته و حال انگشت گذاشتند. تجربه ی بهار تهران، که بعد از دوم خرداد، کارناوال دیالوگ در ایران را به راه انداخت و یکی از نمادهای شایسته اش گفتگوی بین جامعه ی دگرباشی جنسی، برای اولین بار، با نماینده هایی از مجلس، و در پارک ها با حضور گروه های مایل به بحث، بود، پس از دست به دست شدن لباسهای دولتی، و با اقدامات مشابه اقدام نیروی انتظامی به دستگیری افرادی که مدل مو و لباس شان "همجنسگرا" است، متوقف نشد، به لایه های دیگر در ابعاد دیگر کشانده شد. ممکن است جالب به نظر بیاید که اشاره کنیم در سال گذشته تحلیل گران سیاسی ایرانی و نویسندگان مطبوعات و فعالین اجتماعی در لیستی که از اقشار مختلف مردم ایران و نیز جنبش های اجتماعی در مقاله های خود به دست می دادند دیگر نام جامعه ی دگرباشان جنسی را از قلم نینداختند. در بحث درگرفته در توقیف شرق نیز یادآور

شدند که ماشین سانسور اصولاً نباید با چنگ اندازی به فرد و کینه ی فردی، جامعه ی دگرباشی جنسی را از صفحات مطبوعات تبعید کند، که جامعه ی دگرباشی جنسی بخشی از جامعه است. باید گفت که حضور ذهن لایه ی روشنفکری جامعه ی ایرانی در ارتباط با بی حقوقی جامعه ی دگرباشی جنسی، پایه در دیالوگی دارد که در اوایل دهه ی هشتاد دگرباشی جنسی در ایران آغاز کرد. در تداوم ضرورت های اندامواره، نشریه ها و رسانه ها و انجمن ها و سازمان ها جاهای خالی را پر کردند.

با توجه به فرهنگ بیرونی اندرونی ایرانی، با توجه به وابستگی فرهنگ ایرانی به حجاب در اندازه های گوناگون اش، با توجه به فرهنگ اسلامی تقیه، و با توجه به ملاحظات سیاسی چهره های سیاسی و ملاحظات اخلاقی رفقا و همکاران، سال گذشته برای جامعه ی دگرباشی سال ترک حجاب و آشکارگری بود. اثبات حضور جامعه ی دگرباشی در مقطع حاضر نیازی به آشکارگری نفر به نفر ندارد، صدای ما بدون نیاز به نام شناسنامه ای ما، یکی از صداهای رسای جامعه ی ایرانی است؛ امسال بودن ما در جامعه آشکار است. تلخی این واقعیت که از حقوق شهروندی برخوردار نیستیم، با توجه به این واقعیت که با انرژی، پیگیر به دست آوردن حقوق شهروندی هستیم شیرین شده است. سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت، سال شاد کارآتر از پارسال باید باشد.

بخش دیگری از مقاله ی نوروز ۸۶ به شروع حرکت کمپین تغییر برای برابری اشاره کرد. اگر نصف جمعیت را زنان تشکیل می دهند، و اگر این نصف، با بخشی از آن نصف دیگر، که دگرباشان جنسی اند، کنار هم بایستند، به حداقل حقوق زنان و به حق حیات دگرباشان چیزی اضافه خواهد شد و تعداد امضاها زودتر میلیونی خواهد شد. آنچه این جا در این صفحه نوشته می شود به زبان آوردن حرکتی است که آنجا و همین حالا انجام می شود. روشن است که زنانی که موتور حرکت های زنان اند با ذهنیتی همه گیر حرکت کرده اند و همراه دوستانشان حرکت کرده اند و این دوستان در بخشی دیگر از همین اجتماع موتور حرکت جنبشی دیگر اند که در ابعادی وسیع موجی در دیدگاه فرهنگی ایران ایجاد کرده است. حرف تازه ای در این نوشته نیست فقط بعضی از نکات نیاز به ثبت شدن دارند، مثل تحسین حرکت هایی که در داخل اتفاق می افتد و همزمانی با زمان دارد و به همین دلیل قرار قطعی به موفقیت دارد. و مثل دریافت این واقعیت که صف زنان نباید از صف دگرباشان جدا باشد و حالا که زنان امکان حرکت تا نزدیک درشکه ی شاه را دارند، نامه ی دگرباشان جنسی را هم به

و سعی امسال ما این است که نامه ای با مضمونی دیگر، با حوصله، و حتما حتما با عشق، برای اقوام و دوستان بنویسیم.

در پاییز هشتاد و شش هم سرشت نوشت:

آهای آدم ها

آهای آدم ها آهای

آهای آدم ها

آهای آدم ها

آهای آدم ها آهای

آهای آدم ها

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها آهای

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها آهای

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها آهای

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها آهای

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها

آهای آدم‌ها آهای

آهای آدم‌ها

خانم افسانه نجم آبادی استاد دانشگاه Harvard در تاریخ ۲۱ ژانویه در جریان یک سخنرانی در دانشگاه Dalhousie در مورد همجنس گرایان و تراجنسیتی ها در ایران نظراتی را ارائه دادند که با پاسخ های مختلفی از سوی برخی فعالان در این زمینه مواجه شد و در این جریان گاهی منفی نگری تا حدی پیش رفت که در برخی وب نوشت ها ایشان را به فاشیست بودن متهم کردند و ایشان را با آقای احمدی نژاد مقاسیه کردند.

نخست لازم می دانم یاد آوری کنم که خانم نجم آبادی چندی پیش در تهران با تعداد زیادی از تراجنسیتی ها و همجنس گرایان از قشرهای مختلف (از فعالان اجتماعی گرفته تا ...) دیدار داشتند و تحقیقات مفصلی را در این زمینه از نزدیک انجام دادند. این امر سبب شده تا دیدگاه ایشان یک دیدگاه بی ربط به حقیقت و بر اساس حدس و تخیل نباشد.



حال سعی خواهم کرد که دیدگاه خودم را در مورد بخش هایی از سخنان ایشان با این توضیح که متن کامل آن در دسترس نیست و حتی اصل جملات ایشان هم چاپ نشده بلکه خبرنگار خلاصه ای از بیانات ایشان را از دیدگاه خود و به زبان انگلیسی نوشته را بیان کنم:

۱- ایشان از گروه های مدافع حقوق همجنس گرایان کانادایی و بین المللی خواستند در معرفی و ارائه ی چهره همجنس گرایان و تراجنسیتی ها در ایران محتاط تر باشند و دقت بیشتری کنند.

اگر رسانه ها را بعد از سخن رانی آقای احمدی نژاد در نیویورک دنبال کرده باشید به طور مشخص شبکه CNN صحنه هایی از تلو تلوی خوردن چند انسان روی دار با شلوارهای کردی و ظاهری روستایی را نشان داد و آرشام پارسی تأیید کرد که آنها همجنس گرا بودند. در بسیاری از همایش هایی که برای دفاع از همجنس گرایان ایران در خارج برپا شده عکس دو کودک که در مشهد به دار آویخته شدند به صورت نماد همجنس گرایان ایرانی در آمده. ولی پرسش اینجاست که آیا این تصاویر و نمادها واقعاً چهره ی جامعه همجنس گرایان ایران است؟ همه ی ما می دانیم که دست کم در اوایل انقلاب تعدادی از همجنس گرایان فقط به جرم همجنس گرا بودن اعدام شدند و حتی اسم برخی از آنها را هم شنیده ایم ولی ظاهراً فعالان اجتماعی در ایران توان پیگیری این موارد و پیدا کردن تصویر و مشخصات کامل این حوادث را ندارند. رک بگویم کار ما شده اینکه تصاویر را از خبرگزاری فارس و ایسنا Save کنیم سپس با نرم افزار آرم آن خبر گذاری ها را برداریم و تصویر و اخبار را باز پخش کنیم، نهایتاً یک تفسیر هم ضمیمه خبر می شود. البته من اعدام را به هر شکلی و به هر بهانه ای نادرست می دانم اما خدشه دار کردن حقیقت آن هم در حالی که قربانیان واقعی این کشتار ها گمنام مانده اند نتیجه بخش نخواهد بود.

اما معرفی و شناساندن چهره ی جامعه همجنس گرایان بسیار فراتر از این مورد است. ما با جامعه ای تحقیر شده، سرخورده، بدون اعتماد به نفس و منفعل روبرو هستیم. البته این صفات به جامعه ی همجنس گرایان انحصار ندارد و در ایران فراگیر شده ولی شرایط همجنس گرایان در این موارد بسیار ویژه است. از دیدگاه من ما به فرهنگ گدایی عادت کرده ایم، به اینکه برای گرفتن نیاز خود گریه و زاری کنیم و دستمان دائم به سوی دیگران دراز باشد. یک زمان جلوی پدر و مادر گریه می کنیم که ترا خدا من همجنس گرا نیستم، یک زمان دستمان به سوی سازمان ملل دراز است که ترا خدا به من پناهندگی بدهید، یک زمان هم دستمان به سوی نهاد های بین المللی (که حتی یک ریال هم به آنها کمک مادی و معنوی نمی کنیم) که ترا خدا به وضع ما در ایران رسیدگی کنید. یک روزی هم که یکی در این گداخانه جرأت می کند در روی پدرش بایستد و بگوید من همجنس گرا هستیم و از خانه بیرون شود، یا در خانه از مادرش کتک بخورد ولی باز هم آرایش کند و به خیابان برود، یا از شهرستان فرار کند و به پارک دانشجو برود کسی ازش عکس نمی گیرد، کسی با او مصاحبه نمی کند، کسی تصویرش را در تلویزیون نشان نمی دهد، کسی پوسترش را به در و دیوار سفارت های جمهوری اسلامی نمی چسباند. مسئله این است که ما شرممان می شود به پارک دانشجو برویم، شاید به این دلیل که در مقابل

شجاعت پسری که برای تجربه جنسی با همجنس اش خانه و خانواده و زندگی امن خود را در شهرستان ول کرده و تمام خط قرمزهای خود و جامعه را شکسته تا افسار زندگی خود را به دست دیگران نهد، چیزی برای گفتن نداریم و باید خودمان را پشت جریان های روشن فکری مخفی کنیم تا شاید کمتر خجالت بکشیم.

این جور تصویرگری از جامعه که همجنس گرایان را منفعل، ساکن، ساکت و در حال گریه و توتلو خوردن بر سر دار نشان می دهد کمکی به کسی نخواهد کرد. ما احتیاج به شجاعت داریم، ما احتیاج به جسارت داریم، ما نیاز داریم تا بدانیم کسانی بودند که گریه نکردند و به دست و پای این و آن نیفتادند. ما احتیاج داریم بدانیم کسانی بودند که جیب بری کردند ولی گدایی نکردند. ما احتیاج داریم بدانیم کسانی بودند که تن فروشی کردند ولی گدایی نکردند. ما احتیاج داریم بدانیم کسانی بودند که در گوشه ی خیابان و در زندان مردند ولی تسلیم نشدند.

۲- ایشان گفتند که بدنامی اجتماعی و سیاست های بازدارنده نتوانستند به همجنس گرایی در ایران پایان ببخشند و همجنس گرایان با سادگی و بی سر و صدا به زندگی خود ادامه می دهند.

این مورد دوم بی ربط به مورد نخست نیست، این جمله اعتبار بسیار زیادی را به همجنس گرایان ایرانی داده. این نشان می دهد که از دیدگاه ایشان ما موفق شده ایم در ایران با بدنامی اجتماعی و سیاست های بازدارنده گلاویز شویم و در نهایت پیروز از میدان بیرون آییم. شاید این جمله بیانگر آن باشد که خانم نجم آبادی به چه دلیل خواستار دقت بیشتر در نشان دادن تصویر جامعه همجنس گرایان و تراجنسی های ایران شده اند. شاید ایشان حس کرده اند در میان این کارزار تبلیغاتی و سیاسی چیزی که پایمال شده اعتبار و جسارت و شجاعت جامعه ی ما در طول تاریخ ایران بوده. حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از مردان را ریشو، دورو، ترسو، بنده و سر به زیر کرد ولی در مقابل زنان و همجنس گرایان به زانو درآمد. کسانی که در ایران زندگی می کنند به چشم خود دیدند که در طرح امنیت اجتماعی که امسال در ایران اجرا شد مردان مثل موش به پای مزدوران آیت الله روح الله امام سید علی خامنه ای افتادند ولی زنان با دست خالی تا حد درگیری فیزیکی هم پیش رفتند. حتماً تصاویر این درگیری ها و چهره ی خونین زنان را دیده اید، در حالی که حتی یک تصویر هم در این مورد از مردان پیدا نخواهید کرد. همجنس گرایان هم امسال کوتاه نیامدند، حتی اگر هدفشان فقط دلبری و کاسبی هم باشد باز از دیدگاه من یک موبشان به سر تا پای من می ارزد، منی که قسمت بزرگی از زندگی سانسور و خود سانسوری و محافظه کاری شده چطور می توانم خود را با کسانی که تمام خط قرمزها را چه در ذهن خود و چه در بیرون خود شکستند و بزرگ ترین ریسک ها را کردند و بدترین عقوبت ها را دیدند تا زیر بار زور نروند مقایسه کنم. کسی که در هدف خود پایمرد است و شجاعت دارد برای من الگوست، حتی اگر هدفش فقط دلبری یا کاسبی در خیابان باشد. من خودم شاهد بودم که همین پسرهای به تعبیر بعضی ها مکش مرگ ما و اواخواهر جلوی نیروهای انتظامی کوتاه نیامدند و به دست و پا نیفتادند.

۲- ایشان گفتند که همجنس گرایان به دنبال حرکت های اجتماعی نیستند و در حقیقت اکثر ایرانیان می خواهند که سیاست های ملی و بین المللی را از زندگیشان بیرون نگاه دارند.

آیا این طور نیست؟ چند فعال اجتماعی همجنس گرا در ایران می شناسید؟ اصلاً چند فعال اجتماعی غیر همجنس گرا در ایران می شناسید؟ بسیاری از کارها و فعالیت هایی که فعالان اجتماعی در ایران انجام می دهند کارهایی است که یک شهروند اروپایی به صورت معمول انجام می دهد و هرگز با اعتبار آن کارها به عنوان فعال اجتماعی شناخته نمی شود. این یک حقیقت است، اگر بد است بد است ولی وجود دارد؛ باید آن را تغییر داد نه اینکه منکر آن شد.

۲- ایشان اشاره به قوانین اسلامی در مورد رابطه ی جنسی با همجنس کردند و گفتند که از نظر قانونی اثبات این امر تقریباً غیر ممکن است و نیاز به شهادت پنج مرد دارد.

برای ما در طول سالها ثابت شده که قانون اساسی و سایر قوانین ایران کاغذ پاره هایی بیش نیستند. به مورد اعدام مکوان مولود زاده نگاه کنید، اصولاً صحبت در مورد "قوانین" در ایران کار بیهوده ای است. در قانون اساسی ایران آمده که آموزش و پرورش مجانی است! در حالی که جدای از اینکه بسیاری از خانواده ها علیرغم نداشتن امکان مالی و ادار می شوند برای راهیابی فرزندشان به دانشگاه و بهره مند شدن از امکانات و محیط آموزشی کمتر بد و کمتر در خطر بودن دانش آموزان از اعتیاد و بسیاری مسائل دیگر از مدارس غیر انتفاعی استفاده کنند حتی مدارس دولتی هم به عناوین مختلف مردم را سرکیسه می کنند. فکر نمی کنم دیگر لازم باشد بقیه ی قوانین را بدانید. در ایران یک قانون وجود دارد آن هم این است:

"ولی فقیه". هر وقت به پیروی از قوانین، در ایران آموزش و پرورش مجانی شد، با تغییر قوانین همجنس گرایان هم به حقوق خود خواهند رسید. واضح است که قوانین در ایران فقط جنبه تزئینی و دکور دارند حال چه در مورد آموزش و پرورش باشد و آزادی اندیشه چه در مورد همجنس گرایان. تغییر قوانین، وقتی همین قوانین فعلی هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارند و در تصمیم گیری هیچ کس دخیل نیستند نمیتواند چیزی را عوض کند.

۲- خانم نجم آبادی همچنین گفتند که در ایران گفتن "I am gay" همان بار هویتی را که در زبان انگلیسی دارد حمل نمی کند. در زبان فارسی معادل "gay" بار معنایی بسیار منفی دارد و افزایش استفاده از واژگان انگلیسی به معنی آن نیست که در ایران نمایی برای "gay movement" به سبک آمریکایی وجود داشته باشد.

همان طور که توضیح دادم به اصل سخنان ایشان دسترسی نداشتیم ولی این مورد از دیدگاه من از پایه ایراد دارد. تا جایی که من میدانم در آمریکا و بسیاری از جاهای دیگر "gay" و "من gay هستم" به خودی خود بار هویتی جنبش اجتماعی همجنس گرایان در آمریکا یا هیچ جای دیگر را ندارد. اگر به ریشه این واژه رجوع کنیم این واژه نخست برای پیدا کردن شریک جنسی به کار میرفته و به معنی سرخوش بوده و نوعی غیر مسقیم صحبت کردن برای محافظه کاری محسوب میشده و هیچ ربطی به حرکت اجتماعی یا چیزی شبیه به آن نداشته ولی "gay movement" چیز دیگری است و جنبشی بود که در آمریکا به راه افتاد. وقتی کسی می گوید که من gay هستم چه در ایران باشد چه در هر جای دیگری لزوماً به این معنی نیست که علاقه و یا حتی اطلاعی نسبت به مسائل و حرکت های اجتماعی همجنس گرایان داشته باشد. این یک واژه بسیار خودمانی و با معنی بسیار ساده برای اشاره کردن به گرایش جنسی و عاطفی یک انسان به همجنس است نه چیزی بیشتری، بنابراین ربط دادن "I am gay" یا "من گی هستم" به فعالیت ها و حرکت های اجتماعی همجنس گرایان کاملاً بی اساس است حال چه در زبان انگلیسی باشد چه در فارسی. آنچه از این جمله که به خانم نجم آبادی نسبت داده شده برمی آید بیان گر این است که گویی در گفتن "I am gay" در برخی از فرهنگ ها به جنبش های اجتماعی همجنس گرایان مربوط می شود و ایشان اصرار داشتند که ایران از این قاعده مستثنی است.



پس از سخنرانی آقای احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا بسیاری از رسانه ها مسئله ی همجنسگرایان ایرانی را جزو مهمترین عنوان های خیری خود قرار دادند. حتی برخی از رسانه های بسیار محافظه کار برای اینکه مخالفتی کرده باشند مسئله ی همجنسگرایان ایرانی را خیلی سریع در برنامه های خود گنجانند و خیلی سریع هم برداشتند.

یکی از رسانه هایی که به این مورد پرداخت CNN بود. دو بار با این شبکه مصاحبه داشتم. یکی با دفتر آنها در آتلانتا و دیگری فکر می کنم در شیکاگو بود. بر طبق معمول قبل از هر مصاحبه ای به ویژه در برنامه هایی که زنده پخش می شود مصاحبه کننده و همکاران او بارها تلفنی صحبت می کنند، نظرخواهی می کنند، مدارک و مستندات می خواهند و غیره. در همان زمان عکس های فرساده و فرنام (دو پنهاننده ی دگرباش ایرانی) بر روی وبسایت سازمان بود. آنها خواستند که این تصاویر را نشان دهند. با توجه به اینکه فرساده و فرنام به سازمان اجازه ی انتشار عکس هایشان را داده بودند، تعدادی از آن عکس ها را برایشان ارسال کردیم و قرار بر این شد که در مورد این دو نفر صحبت شود و در بین صحبت های ما تصاویر آنها پخش گردد.

استودیویی در تورنتو توسط CNN اجاره شد و من به آنجا رفتم. در اتاق فیلمبرداری فقط من، یک فیلمبردار، یک مدیر برنامه و دوربینی بود که می بایست به آن نگاه می کردم و تنها صدای مجری برنامه را می شنیدیم. در پاسخ به سؤالات، به داستان فرساده و فرنام اشاره کردم. مجری از بینندگان خواست که به کودکان اجازه ندهند تصاویری که پخش خواهد شد را ببینند. بعد از من پرسید که آیا این تصاویر مربوط به خشونت علیه همجنسگرایان است یا نه. من که گمان می کردم تصاویر فرساده و فرنام بر اساس صحبت های قبلی پخش می شود تأیید کردم.

برنامه تمام شد. وقتی که برگشتم و برنامه را بر روی اینترنت دیدم با کمال تعجب متوجه شدم که تصاویر کسانی که تحت عنوان "ارازل و اوباش" اعدام شده بودند را در بین برنامه پخش کرده اند و زمانی که من تأیید کرده و گفته ام بله این تصاویر مربوط به همجنسگرایان است، همزمان با پخش تصاویر آن صحنه ها بوده است. اما در تمام طول مصاحبه من داستان فرساده و فرنام را تعریف می کردم.

با همکارانم در سازمان این موضوع را مطرح کردم و در نهایت به یکی از افراد هماهنگ کننده برنامه ی CNN ایمیل زدم که هنوز پاسخی دریافت نکرده ام.



اگر به رفتارهای اجتماعی و روابط عام در جامعه‌ی امروز ایران نگاه کنیم، برخلاف آنچه تصور می‌شود که جامعه‌ی رو به سوی مدرنیته‌ی فرهنگی و اجتماعی پیش می‌رود، متوجه می‌شویم که راهبران جامعه‌ی هر آنچه را که جامعه و زیر مجموعه‌های آن از آموزه‌های دینی و عرفی به ارث برده است را دست نخورده به نسل‌های بعدی منتقل کرده و سعی دارد تا در این راستا از حداکثر پتانسیل موجود بهره‌برداری نماید. در واقع جامعه‌ی ایرانی تنها تظاهر به مدرن شدن می‌کند و از عناصر تشکیل دهنده‌ی یک جامعه‌ی پیش رو و رو به رشد تنها به مقدار خیلی کمی از تغییرات تکنولوژی و علوم جدید بسنده کرده است.

مردمان جامعه‌ی ما هنوز در قید و بند رفتارها و تفکرات تکراری و روزمره‌ی سنتی خویشند و بطور عام هیچ تغییر عمده‌ای در رفتارهای اجتماعی بوقوع نپیوسته. نسل اولی که اصطلاحاً به نسل جوان زمان انقلاب ۵۷ اطلاق می‌شود با وجود آن که شاهد تغییرات بزرگ اجتماعی و سیاسی بوده است اما با فاصله گرفتن از آرمان‌ها و البته دست نیافتن به اهدافی که برای آنها خود را به آب و آتش زده بود، دوباره به آموخته‌های سنتی و عقاید دست و پاگیر گذشته خود بازگشت و باعث شد تا نسل دومی که انتظارات فراوانی از موقعیت اجتماعی خود داشت، در گیر و دار گذر از سنت به مدرنیته، راه را گم کرده و دچار سردرگمی شود.

اینچنین است که امروز شاهدیم با وجود آشنایی نسل سوم بعد از انقلاب با عناصر مدرنیته و موقعیت‌سنجی‌های فوق‌العاده و البته بهره‌مندی از فرصت‌هایی که نسل دوم کاملاً از آن بی‌بهره بود، باز هم این نسل دچار یک یأس و سرخوردگی منتج از اجبار بر پیروی از عقاید منسوخ مذهبی و سنتی نزدیکان خویش و فشارهای جامعه‌ی مذهبی و تقید به یک سری اصول منسوخ - دچار یأس و سرخوردگی - شده است. به جرأت می‌توان گفت طرز تفکر و تلقی جامعه از رفتارهای اجتماعی و جنسی، که امروز در جوامع دیگر امری عادی محسوب می‌شوند، هنوز در گیر و دار قواعد دست و پاگیر و آموزه‌های عرفی و مذهبی انچنان گره خورده که تنها با یک حرکت بزرگ و خودجوش‌رهایی از آن ممکن است. خودخواهی‌های متأثر از فرهنگ خاص ایرانی که سبب می‌شود مادران و پدران در کمی از خواسته‌های فرزندانشان داشته باشند ریشه در یک غرور کاذب تاریخی و مردسالاری سنتی در جامعه‌ی ایرانی دارد.

تصور کنید در جامعه‌ی غربی یک زن و مرد بعد از روزها و ماهها ارتباط (مشروع یا غیر مشروع) تصمیم می‌گیرند با هم ازدواج کنند. این در حالی است که این دو شاید بارها زندگی را در زیر یک سقف با یکدیگر امتحان کرده باشند و تنها بعد از این که مطمئن شدند زندگی مشترک را به خاطر مسایل متفرقه (مانند توقعات مالی زن از مرد، فرمانبرداری زن از مرد، احساس برتری نمودن مردان نسبت به زنان، بچه‌خواستن، فرار از تنهایی و ...) تحمل نخواهند کرد تن به زندگی مشترک خواهند داد. مطمئناً این ازدواج بر حسب غریزه‌ی ذاتی بشر منجر به تولید مثل هم می‌شود. از رهگذر هم‌آغوشی‌هایی که می‌گذاریم به حساب لذت‌های زندگی (البته در غرب ... چه، همه می‌دانیم نیم بیشتر هم‌آغوشی‌ها در زندگی‌های مشترک زوج‌های ایرانی نه روی رغبت و لذت که از روی اجبار و وظیفه است) کودکی نیز بوجود خواهد آمد. پدر و مادر این کودک در غرب سعی می‌کنند به خوبی او را تربیت می‌کنند. (در صورتی که این خانواده از لحاظ اقتصادی متوسط باشند ... سعی می‌کنم ایده آل در نظر بگیرم) او را برای تحصیل به مدرسه‌های قابل قبول و استاندارد می‌فرستند و روی رفتارهایش کنترل دارند. این پروسه تا سن قانونی فرزند که در بعضی کشورها ۱۸ سالگی و در بعضی ۲۱ سالگی است ادامه پیدا می‌کند. بعد از آن فرزند در صورتی که بخواهد و علاقمند به تحصیل باشد، وارد کالجی شده، مقدمات ورود به دانشگاه را فراهم می‌کند و پدر و مادر هم تا جایی که امکانات اقتصادی‌شان اجازه دهد به او کمک مالی می‌دهند، تا این کودک به اهدافش برسد. اما از زمانی که او زندگی دانشگاهی یا عبارت دیگر بگویم از زمانی که او به سن قانونی می‌رسد، پدر و مادر در

تعیین سرنوشت او هیچ دخلی نخواهند داشت، اگر او به هر درجه‌ی علمی‌ای برسد مطمئناً به والدین، افتخارش خواهد رسید در حالی که نقش مستقیمی در تعیین راه‌زندگیش نداشته‌اند و اگر رو به تباهی رود بازهم خانواده نقش مستقیمی ندارد از این رو فردیت و حق انتخاب او در جامعه حفظ می‌شود. این جوان یاد گرفته که برای دیگران زندگی نکند. آنطور که خوش آیند اطرافیان، پدر، مادر، خاله، دایی، عمو و عمه باشد رفتار نکند، (البته پر واضح است که رفتارهای اجتماعی ناهنجار حتی در چنین تربیتی مورد قبول واقع نمی‌شود و اکثریت قریب به اتفاق شهروندان چنین جامعه‌ای از کودکی یاد می‌گیرند که به قوانین اجتماعی احترام گذارند و خود را مکلف به رعایت آنان و حفظ امنیت و ثبات جامعه بدانند.) پس طی پروسه‌ی دیگری او نیز ازدواج می‌کند، خانواده تشکیل می‌دهد و همین راه را ادامه می‌دهد. بدون این در انتخاب روش زندگی و سرکوب و یا تشویق تمایلاتش از سوی جامعه و خانواده تحت فشار قرار گیرد.

چیزی که خیلی برجسته است در چنین جامعه‌ای احترام به آزادی‌های فردی و مشروع شمردن فردیت شهروندان حتی در زندگی مشترک است. اما اگر به جامعه‌ی خود بنگریم تفاوت‌های بزرگی را متوجه خواهیم شد (مسلماً فرهنگ و روش‌های تربیتی در ایران با آنچه در غرب می‌گذرد کاملاً تفاوت دارد اما هر روشی دستخوش تغییر می‌شود در حالی که فرهنگ تربیتی و توقعات اجتماعی در ایران همچنان بدون تغییر پیش می‌رود)، راه خیلی دور هم نمی‌رویم، می‌توانیم روش تربیتی‌ای که خود ما از آن بهره بردیم را مد نظر قرار دهیم.

شاید روش‌های تربیتی و رشد عده‌ی قلیلی که والدینی دگر اندیش و آشنا با مکاتب دیگر دارند (البته این مورد هم نسبی است و قطعاً نمی‌توان گفت تمامی کسانی که مثلاً در خارج از ایران تحصیل کرده‌اند و در زمان خود به اصطلاح روشنفکر بوده‌اند حالا برای خانواده‌ی خود نیز حقوق برابری را قایل می‌شوند) کمی متفاوت از بقیه باشد اما عده‌ی زیادی نیستند که بخت و اقبال همراهشان است و اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌های ایرانی مقید به یک سری آداب و اصول مذهبی و عقیدتی هستند که جزء لاینفک زندگیشان شده است. به طور مثال اگر همان خانواده‌ای را که در غرب مثال زدیم را بخواهیم در مورد ایران خودمان مثال بیاوریم،

از آشنایی و ازدواج یک زوج (زن و مرد) اگر بخواهیم شروع کنیم، در بیشتر موارد آشنایی‌ها قبل از ازدواج خیلی مختصر و به یک سری مرادوات دیداری و شنیداری میان دختر و پسر ختم می‌شود. در این دیدارهای کوتاه (اگر خانواده‌ای را در نظر بگیریم که معتقد به اصول اخلاقی رایج و عرفی در ایران باشد) حالا در خیابان، پارک و یا در حضور خانواده تنها به مسایل کلی پرداخته می‌شود و مطمئناً هیچ تماس بدنی میان این دو موجود برقرار نمی‌شود. چه، همه می‌دانیم طبق یک سنت دیرینه و تاریخی در ایران ۹۵٪ مردان اگر تماس بدنی و جنسی با زنی قبل از ازدواج داشته باشند دیگر حاضر به زندگی با او نخواهند بود چون بنا بر عقیده‌ی متداول، زنی که حاضر به همبستری با مردی شود که پیمان زناشویی با او نبسته، زن زندگی نیست! (حالا این که چرا این زن دیگر نمی‌تواند لیاقت همسری مرد هوس بازی را که معمولاً پیشنهاد دهنده‌ی این همبستری بوده است، را داشته باشد، بماند!)

می‌رسیم به این جا که دختر و پسر در یک مراسم رسمی خواستگاری با هم آشنا می‌شوند، در صورتی که پسر از تمکن مالی بواسطه‌ی پدر برخوردار باشد (چه می‌دانیم امروزه روز دیگر با داشتن مدارک دانشگاهی بدون داشتن تجربه‌ی کاری امکان داشتن تمکن مالی وجود ندارد) و یا جوانی تحصیل کرده و آداب دان باشد در کنار ظاهر، فاکتورهای دیگری نیز برای خانواده‌ی دختر مهم می‌شود و البته بیان نیز خواهد شد. آینده‌نگری و حسابگری در این گونه شرایط خیلی کاربرد دارد. بعد از مقدمات در صورتی که خانواده‌های هر دو، ظاهر همدیگر را پسندیدند و دختر و پسر نیز شرایط یکدیگر را قبول کردند این دو، بدون این که بدانند آیا از برقراری تماس بدنی با یکدیگر نیز لذت خواهند برد یا نه و آیا می‌توانند همدیگر را زیر یک سقف خوش بخت سازند، بعد از چند ماهی با یکدیگر ازدواج می‌کنند.

(مطرح کردن این مبحث در مورد تماس بدنی قبل از ازدواج یک امر نسبی است و لزوماً قاعده‌ی انجام آن منجر به خوش بختی طرفین نمی‌شود و البته قدم تبلیغ بی بند و باری و موجه دانستن فساد اخلاقی در جامعه نیست ... لطفاً سو استفاده‌ی ابزاری از این جمله نفرمایید!).

حال فکر می‌کنید چند درصد از این نوع ازدواج‌ها در سال‌های اخیر با موفقیت همراه بوده است؟ آمار ۲۰ تا ۲۵٪ طلاق (آمارها رسمی نیست) نشان دهنده‌ی این است که زوج‌های جوان غالباً به خاطر عدم تفاهم اخلاقی و عقیدتی بعد از مدتی امکان زندگی مشترک نخواهند داشت. حال از رهگذر این بحث به این نتیجه می‌رسیم که در جامعه‌ی ما تعریف جامعه‌ی از زندگی مشترک و احترام متقابل به حقوق یکدیگر وجود ندارد و دختران و پسران در بیشتر مواقع به دلایلی که قبلاً گفته شد تن به ازدواج می‌دهند و خوش بختی خویش را در کنار دیگری می‌جویند در حالی که

غافل از فردیت و ارزش های درونی خویشند و گمان می کنند که انسان به تنهایی امکان دستیابی به خوش بختی را ندارد.

گرچه نمی توان منکر تشریک مساعی در رسیدن به اهداف شد، اما ازدواج های دختران و پسران ایرانی در رسیدن به اهدافشان چقدر مؤثر است؟ این درحالیست که در بیشتر مواقع (نه در همه ی موارد) ازدواج سدی می شود در برابر رسیدن به اهداف بزرگ زندگی و سخت گیری ها و مردسالاری منتج از غرور کاذب مردانگی و نقش پذیری زنان به عنوان موجودی تحت کنترل و قبول این موضوع از طرف خود زنان باعث می شود تا این رفتارها به نسل های بعدی نیز منتقل شود و این رفتارها جزو اصول زندگی مشترک در ایران باشد.

مردان ایرانی حتی آنان که مدارج بالای علمی و دانشگاهی را طی کرده اند حق بیشتری نسبت به زنان برای خود قایلند و این را تا بدان جا پیش می برند که فردیت همسر خویش را زیر سؤال برده و اکثراً (این جملات شامل حال همه نمی شود) همسر خویش را جزیی از دارایی های خویش قلمداد می کنند.

این حقوق ناعادلانه تا بدانجا پیش می رود که اگر مردی بعد از ازدواج با به اصطلاح عدم تمکین زن مواجه شد و کلاً از همبستری با همسرش راضی نبود، حق دارد زنی دیگر اختیار کند (در حالی که مردان ایرانی در بیشتر مواقع این نیاز را به صورت غیر قانونی و ارتباطات غلط با زنان روسپی برآورده می سازند- تأکید می کنم که این جملات شامل حال همه ی مردان نمی شود و نسبی است) در حالی که برای زنان در جامعه ی ایرانی این حق وجود ندارد و کلاً زنان در صورتی که حتی از همبستری با همسر خویش ناراضی بودند طبق آموزه های ارثی و سنتی خویش دم بر نیاورده و مطرح کردن آن را جزو اصول غیر اخلاقی می دانند. (اصلاً اصول مذهبی را در نظر نمی گیریم این اصول جزو اصول اخلاقی جامعه ی ایرانی در آمده) چرا؟ چون جامعه ی درون گرا و بسته ی ما کلاً مسایل مربوط به جنسیت و روابط جنسی را تابو قلمداد می کند و پرده دری در این گونه مسایل را تجاوز به حقوق دیگران و بد آموزی اجتماعی می داند (این تنها یک مثال بارز است می توان خیلی مثال های دیگر آورد که از حوصله ی این مطلب خارج است) این نوع نگرش به همسر در زندگی، خواه ناخواه شامل حال فرزندان نیز می شود. پدران و مادران متوقع آرزوهایی در سر دارند که شاید هیچ گاه بدانها نرسیده و تجلی آنان را در فرزندانشان آرزو دارند.

رسیدن به مدارج علمی بالا، کار خوب داشتن، ادب و احترام به اطرافیان، در دسر ساز نبودن، رعایت قوانین، و... و... توقعات نسبتاً معقولی ست که جامعه، و در حجمی کوچکتر خانواده، از یک جوان(دختر و پسر) دارند اما با بالا رفتن سن فرزندان و رسیدن به مراحل که طبق سنت ها و عرف باید راه و روش زندگی پدر و مادر خود را برگزینند، توقعات غیر منطقی زیادی مطرح می شود.

انتظارات خود خواهانه ی پدر و مادرهایی که خود را مالک فرزندانشان می دانند باعث می شود تا فردیت و اختیار و آزادی عمل فرزندان در این میان سلب شود و آنان در هر عملی که انجام می دهند ابتدا صلاح والدین خویش را در نظر گرفته و سپس اقدامی نمایند. چیزی که مردمان جامعه ی ما از یاد برده اند حق انتخاب است، که خوشبختانه تا آنجا که مشاهده می شود و در ماه های اخیر شاهد آن بوده ام، نسل سوم بعد از انقلاب تا حدودی در شناخت ارزش های انسانی و حقوق خود موفق بوده است و این امر بخصوص در میان همجنسگرایان نیز دیده می شود.

اما سؤالی که اینجا مطرح می شود این است :

جایگاه "من" به عنوان شخصی که قدرت تصمیم گیری و حق انتخاب دارد، کجاست ؟

...

فرهنگی که در جامعه ی امروز ایران وجود دارد و هر گونه آزادی و اختیار را از شهروندانش می گیرد فرهنگی ریشه دار و به ارث رسیده از دوران های گذشته است، فرهنگی که نیاز به یک بازنگری عمیق و پوست اندازی اساسی دارد.

متأسفانه چون این فرهنگ در لایه های مذهبی و اعتقادی عامیانه ی شهروندانش تنیده شده و جدا سازی این دو از یکدیگر بیشتر اوقات نفی دیگری را طلب می کند، از این رو با توجه به احترام گذاردن به اعتقادات مذهبی و علائق دینی مردم جامعه، می بایست رویکردی عملی برای تغییر یک سری از مسایلی که به عنوان اجزای فرهنگ ایرانی در پیکره ی جامعه قرار گرفته اند، در پیش گرفت و این زمانی میسر است که آحاد مختلف و طیف های تشکیل دهنده ی جامعه، زنان و مردان، دختران و پسران حاضر به گوش دادن به اعتقادات و احترام گذاردن به روش های زندگی همدیگر، تا جایی که به بدنه ی اجتماع صدمه نزد، باشند.

زمستان ۱۳۸۶

مقدمه



در طول زندگی مان، از تولد تا مرگ، ما زنان در کشف و ابراز خود جنسی مان توانمند باقی می مانیم؛ فانتزی های جنسی خود را کشف می کنیم؛ به بدن خویش عشق می ورزیم؛ از داشتن لذت جنسی احساس خشنودی می کنیم؛ عوامل تحریک جنسی مان را شناسایی می کنیم؛ و به بدن خود به عنوان منبعی برای کسب لذت بها می دهیم. بسیاری از ما به خاطره آموزه های دوران کودکی و نوجوانی از داشتن نیازهای جنسی احساس شرمگینی و گناه می کنیم و چه انرژی عظیمی را که صرف سرکوب نیازهایمان نکرده ایم. اکنون اما می خواهیم جنسیت را به عنوان بخشی اصیل و طبیعی از وجودمان بپذیریم و از آن بدون احساس گناه و سنگینی لذت ببریم.

همه ی ما، چه جوان و چه پیر، چه دگر جنس گرا و چه همجنس گرا، چه جذاب و چه ساده، و چه سالم و چه معلول فیزیکی، موجوداتی جنسی هستیم و این وجه جنسی مان در طول زندگی به همراه ما رشد و تغییر می کند. از این رو آموختن درباره ی جنسیت و سکس جریانی همیشگی و مادام العمر برای همه ی ما است.

در ارتباط با همیارمان، سکس لذتی است که می خواهیم بدهیم و دریافت کنیم. گفت و گویی است لذت بخش و مفرح، گاه جدی است و سنگین و گاه پر شور و کودکانه، گاه یک نوازش دلنشین است و گاه یک نیروی پر عظمت، گاه ما را می برد به دنیایی زیبا و پر نشاط و گاه به دنیایی سخت و پر وحشت. سکس می تواند درهایی جدید برای نزدیکی و عشق ورزی باز کند و اگر به زور و فشار باشد می تواند منجر به آسیب شدید روحی و روانی شود.

در حال حاضر اکثریت زنان جنسیت خود را با مردان کشف و تجربه می کنند، بسیاری از زنان نیز اما جنسیت خویش را با زنان تجربه می کنند (بیش از ده درصد). این مجموعه از انتخاب های جنسی همه زنان حمایت می کند و دعوتی است از زنان که خود جنسی خویش را بیش از پیش در یابند و از آن لذت برند.

تغییرات اجتماعی

انقلاب جنسی در دهه ی ۱۹۶۰ موانع بسیاری را که در راه کشف و رشد جنسی وجود داشت از میان برداشت. در اواخر آن دهه، ما زنان گروه های کوچکی برای گفت و گو در باره ی تجربه ها و احساسات جنسی بر پا کردیم. صحبت در باب مسائل جنسی برای بسیاری از ما کار ساده ای نبود. خجالت و شرمگینی گاه مانع بیان افکار و احساسات ما می شد. صحبت هایمان گاه خنده دار بودند و گاه دردناک و در بسیاری از مواقع آرامش بخش. یکدیگر را تقویت می کردیم، با هم موانع و بندهای اجتماعی را به چالش می کشیدیم و بر صحت و قدرت نیازها و خواست های جنسی مان با فشاری می کردیم. ما در کنار یکدیگر به مبارزه علیه فشارها، سرکوب ها، و ستم های جنسی برخاستیم و برای کسب برابری جنسی هم صدا شدیم.

در طی ۲۰ سال گذشته کنار یکدیگر ایستادیم و جنسیت را دوباره تعریف کردیم، اما این بار بر اساس خواسته ها و تجربه های زنان و نه تصورات و خیالات "متخصصین" مرد. از خود پرسیدیم: «ما زنان چه می خواهیم؟ و برای رها شدن انرژی جنسی نهفته مان به چه امکانات و فرصت هایی نیاز داریم؟» تا به امروز به درون خویش رجوع می کنیم، تجربه ها و فانتزی های جنسی مان را بررسی می کنیم و تلاش می کنیم که معنایی عمیق تر

و جامع تر از سکس خلق کنیم. در این میان از مبارزه علیه تبعیض جنسی، خشونت جنسی، فقر جنسی، همجنس گرا ستیزی و کالایزه شدن زنان در تبلیغات نظام سرمایه داری نیز بازنیاستاده ایم. به تکاپوی خود برای بازسازی جنسیت به عنوان منبعی از شور و نشاط و قدرت و انرژی ادامه داده و می دهیم.

دوران کودکی

به دخترم نگاه می کنم. از صبح تا شب بدن او خانه ی اوست. او در آن و با آن زندگی می کند. هنگام دیدن از همه ی وجودش استفاده می کند. وقتی ناز خود را با دست هایش می مالد حس گناه نمی کند. تصویری از زشت یا بد بودن این کار ندارد. او از این مالش لذت می برد و بی شک و تردید آن را دنبال می کند. او می فهمد که چه زمانی دوست دارد نوازش شود و چه زمان تنها باشد. چقدر سخت است برای ما که به رابطه ی راحت و سالم با بدن مان باز گردیم.

تجربه ها و خاطرات کودکی جنسیت ما را شکل می دهند. با وجود نیاز ما به گفت و گو درباره ی مسائل جنسی، خانواده های ما به ندرت با ما در این زمینه صحبت می کنند. هر بار که انگشتانمان را به سوی واژن و کلیتورس خود می بریم نکن ها و نیابدها و شرمگینی ها آن چنان به سویمان هجوم می آورند که یاد گیریم هر عمل جنسی را ممنوعه و قبیح تلقی کنیم. با آغاز بلوغ رشد و تغییرات جسمانی، بدن ما را در هاله ایی از راز و شرمگینی فرو می برد. از رشد سینه هایمان شرمگین می شویم، خونریزی ماهانه را از اطرافیان پنهان می کنیم، و زیبایی هایمان را به فراموشی می سپاریم. درمی یابیم که زیبایی از دیدگاه جامعه تعریف محدودی دارد و شروع به مقایسه ی خود با دیگران می کنیم. گاه آرام آرام در تنهایی و شرم فرو می رویم. برای بسیاری از ما تنها گذارطولانی زمان و کسب تجربه های مثبت می تواند این احساسات را کمرنگ یا محو کند. بسیاری از ما اکنون کودکان خردسال داریم و آرزو داریم که آنها بر خلاف ما حس خوبی نسبت به بدن شان داشته باشند. با این حال غلبه بر آنچه خود در کودکی آموخته ایم گاه بسیار دشوار است.

چندین روز پیش من و دختر سه ساله ام در وان حمام بودیم. من دراز کشیده بودم و او را در میان پاهایم نشانده بودم. دخترم پرسید: «مامان تو مثل بابا آلت نداری؟» من جواب دادم: «نه عزیزم، مردها آلت دارند و زن ها کلیتورس.» دخترم بعد پرسید: «مامان کلیتورس تو کجاست؟» حالا باید چه می کردم؟! سعی کردم سرخ نشوم، پاهایم را از هم باز کردم و به دخترم کلیتورس ام را نشان دادم. چندان هم کاره سختی نبود! بعد از او پرسیدم: «می خواهی مال خودت را ببینی؟» با حرکت سر آری اش را نشان داد. من اول دست خودم و بعد دست کوچک او را به روی کلیتورس اش گذاشتم و او خندید.

دستاوردهای جنیش زنان در طی سال های اخیر ما زنان را در صحبت از مسائل جنسی با فرزندانمان راحت تر کرده است. می دانیم که هم برای ما و هم برای کودکانمان رشد جنسی جریانی همیشگی و مادام العمر است.

تخیلات جنسی

گاهی وقتی مشغول عشق بازی با خود یا فرد دیگری هستم خود را به روی موج ها معلق تصور می کنم. شاید به این معنا باشد که سرگردانی در اقیانوس را به بودن در رختخواب ترجیح می دهم. در هر حال این تخیل مرا به اوج می رساند و به من آرامش می دهد. معمولاً آن را قبل از ارگاسم دارم و باعث رسیدن من به ارگاسم می شود.

امروز در حالی که مشغول نرمش بودم چشم هایم را بستم و همیارم را به روی بدن عریانم تصور کردم. سینه هایش را روی صورت و دهانم می توانستم احساس کنم. بدن هایمان بیشتر و بیشتر در هم قفل می شدند. این خیالات به من برای همه ی روز انرژی دادند.

وقتی نوجوان بودم همیشه خیال پردازی می کردم که معلم ورزش هستم و تعداد زیادی دختر عریان رویه رویم هستند. من می توانستم به کنار هر یک از آنها بروم و سینه هایشان را لمس کنم. وقتی که این تخیل برای اولین بار در ۱۳ سالگی به ذهنم آمد دچار احساس شرم شدید شدم. فکر کردم که قطعاً مریض و بیمار هستم. امروز اما از این تخیل لذت می برم چون می دانم لذت از بدن زن هیچ اشکالی ندارد. یکی از تخیلات من عشق بازی با دو مرد است و من خود را بین آن دو تصور می کنم.

اکثریت انسانها تخیلات جنسی دارند. این تخیلات عمق وجود ما را نشان می دهند و ما را به کشف و کاوش خود جنسی مان تشویق می کنند. گاهی اما پذیرش برخی از تخیلات برای ما سخت است.

من از داشتن تخیلات جنسی می ترسیدم چون احساس می کردم می توانم مرا غافلگیر کنند و وجهه های منفی از وجودم را نمایان کنند. من خود را برهنه در یک اتاق خالی و سفید تجسم می کردم. در اتاق پنجره ای بود که هر کس از آن می توانست مرا ببیند و من جایی برای پنهان شدن نداشتم. هیچانی عجیب در این تخیل بود. من در حالی که این تخیل را در ذهنم می پروراندم خود را ارضا می کردم و به ارگاسم می رسیدم. اما بعد از ارگاسم همیشه دچار احساس شدید گناه می شدم. فکر می کردم که مریض هستم که از چنین تصویری لذت می برم. ما آموخته ایم که تنها "یک" راه صحیح وجود دارد و هر گونه تفاوت را دال بر بیمار بودن خود می گذاریم. اگر مردان یا زنانی به غیر از همیارمان در تخیلات مان ظاهر شوند احساس می کنیم که به عشق مان خیانت می کنیم.

تخیلات جنسی ما را به دنیاها، اروتیک عجیبی می توانند برند و پذیرش این تخیلات نیازمند زمان و تمرین است. ما می توانیم از تخیلات جنسی خود لذت ببریم بدون اینکه در حقیقت مایل به اجرای آنها باشیم.

آیا این نگرش را می توان در رابطه با تخیلات "تجاوز" هم نیز داشت؟ برخی افراد بر این تصور هستند که داشتن تخیل تجاوز به این معناست که ما در حقیقت خواهان تجاوز هستیم. این تصور اما بسیار اشتباه است. خیال پردازی در این باره عملی انتخابی و خود خواسته است و بر خلاف تجربه واقعی تجاوز موجب شکنندگی و آسیب روحی و جسمی نمی شود. از آنجا که بسیاری از ما از کودکی فرا گرفته ایم که "دختر خوب" به دنبال سکس و لذت جنسی نیست، تصور یک سناریوی جنسی که در آن ما بدون خواست خود سکس داریم می تواند اروتیک باشد.

در یکی از هیجان انگیزترین تخیلات ام تصور می کنم که یک مرد و زن مرا به تخت خواب می بندند و با من عشق بازی می کنند. این حس اسارت برای من هیجان انگیز است. در زندگی واقعی من و همسرم گاهی در برابر هم کاملاً احساس شکنندگی می کنیم. این تخیل کمک می کند که من با این دینامیک قدرت و شکنندگی در ذهنم بازی کنم.

قابل درک است که بسیاری از ما شاید حس خوبی نسبت به تخیلاتی که زنان را اسیر خواسته های مردان تصور می کنند نداشته باشیم. برخی از ما پیش بینی می کنیم که با از میان رفتن مرد سالاری این گونه تخیلات نیز از میان خواهند رفت. تعیین صحت این پیش بینی اما دشوار است. در این مقطع زمانی مهم این است که ما تخیلات جنسی خود را به عنوان تجربه هایی سالم بپذیریم و از آنها همچون بخشی از وجودمان لذت ببریم.

خود ارضایی: عشق ورزی به خود

خود ارضایی یک راه لذت از بدن خویش است. در دوران کودکی ما از بازی کردن با بدن مان لذت می ببریم. اما بسیاری از ما به تدریج از والدین، معلمین و مراجع مذهبی یاد می گیریم که نباید خود را به قصد لذت لمس کنیم. برخی از ما این هشدار را می پذیریم و باقی ما نه. تا به نوجوانی رسیده ایم اما اکثریت ما پذیرفته ایم که خود ارضایی نوعی انحراف اخلاقی است چه خود آن را انجام دهیم و چه نه. از انجام آن احساس گناه و شرمگینی می کنیم؛ گاه آن را سعی می کنیم "فراموش" کنیم و گاه هیچ وقت آن را به عنوان منبعی برای کسب لذت دیگرار کشف نمی کنیم. من حتی نمی دانستم خود ارضایی زنان ممکن است! در ۲۱ سالگی دوست پسرم کلیتورس و واژنم را آن قدر نوازش کرد که به ارگاسم رسیدم. بعد از آن تجربه به فکرم رسید: اگر او می تواند این کار را برای من کند پس خودم هم می توانم. در آن زمان حتی با مفهوم خود ارضایی آشنا نبودم. زمان زیادی طول کشید تا لذت و ارگاسم حس و تجربه کنم.

خود ارضایی فرصتی است برای کشف و کاوش بدن هایمان. با خود ارضایی ما می توانیم عوامل تحریک و تهییج جنسی، لمس های اروتیک و موسیقی حرکت این لمس ها را کشف و بررسی کنیم. ما می توانیم جریان تحریک شدن و به ارگاسم رسیدن خود را یاد بگیریم بدون آن که نگران نیازها و قضاوت های همیار خود باشیم. ما بعداً می توانیم در صورت تمایل کشف ها و آموخته هایمان را به همیار خود منتقل کنیم و دست های آن ها را به محل هایی که دوست داریم هدایت کنیم. برای ما زنان که همیشه گرفته ایم برای تحریک و تهییج وابسته به "لطف آقایان" باشیم، دانش خود ارضایی می تواند به ما استقلال، آزادی و قدرتی چشمگیر دهد.

من همیشه فکر می کردم که خود ارضایی تنها در صورت نداشتن همیار و برای خالی شدن مقطعی مجاز است. امروز اما خود ارضایی را هم چون برقراری ارتباطی زیبا با خود می دانم. حالات و خواسته هایم عوض می شوند. گاهی دفعات خود ارضایی ام وقتی همیار دارم بیشتر است و گاه چندین و چند هفته به سوی آن نمی روم.

برای من در ۷۳ سالگی خود ارضایی بهتر از داشتن یک رابطه ی دائم جنسی است چون در بیشتر مواقع خواسته ها و علاقه هایم حالت جنسی

ندارند. حفظ یک رابطه و صرف وقت و فکر برایم سخت است.

به کمک خود ارضایی ما می توانیم با دانش کاملتری از خود وارد روابط جنسی شویم. برای کسب لذت به همیار خود وابسته نخواهیم بود. این امر می تواند نوعی آزادی برای همیار ما نیز محسوب شود. بعد از یائسگی خود ارضایی می تواند مانع خشک شدن لایه های داخلی واژن شود. همه کس اما از خود ارضایی لذت نمی برد.

من خود ارضایی را امتحان کرده ام، نه از سر غریزه که بیشتر برای کسب اطلاعات. گاهی همچون یک وظیفه می ماند. احساس می کنم که باید آن را به خاطر کشف و درک بدن ام انجام دهم اما بعد از چند دقیقه همیشه خسته می شوم. راستش را بگویم حوصله ام سر می رود. برای من خود ارضایی آن اثری که یک فرد دیگر می تواند روی من داشته باشد را ندارد.

اگر خود ارضایی برای شما لذت بخش نیست به حس خود اطمینان کنید و آن را انجام ندهید.

یاد گیری خود ارضایی

اگر هیچ وقت خود ارضایی نکرده اید و مایل به انجام آن هستید ما شما را به امتحان آن تشویق می کنیم. ممکن است که در ابتدا حس عجیبی داشته باشید. باورهای درونی شده ایی چون «دختر خوب از این کارها نمی کند» یا «زن متأهل خوشبخت مگر چه کم دارد» ممکن است شما را دچار حس شک و تردید کند. ممکن است از دادن لذت و شادی به خودتان احساس شرم و گناه کنید. بسیاری از ما این احساسات را داشته ایم و این احساسات با گذشت زمان تغییر می کنند.

چند پیشنهاد:

زمانی مشخص به خود اختصاص دهید. تا آنجا که ممکن است برای خود فضایی راحت و بدون مزاحمت فراهم کنید. شما در انتظار معشوقه تان هستید و آن معشوقه خودتان هستید. یک دوش آرامش بخش بگیرید، بدن خود را با روغن یا کرم مالش دهید، آرام آرام شکل و فرم بدن تان را با چشم ها و دست هایتان حس کنید و خود را به گونه های مختلف لمس کنید. موزیک مورد علاقه تان را بگذارید، چراغ ها را ملایم کنید و برای خود شمع روشن کنید. به افراد و لحظاتی که در گذشته تحریک تان کرده اند فکر کنید. به دنیای فانتزی های جنسی پرواز کنید. با خود راحت و آرام باشید.

زنان از راه های گوناگونی خود را ارضا می کنند. ما می توانیم انگشت هایمان را مرطوب کنیم و اطراف و روی کلیتورس مان را مالش دهیم، می توانیم کلاهک کلیتورس و ناحیه واژن را نوازش کنیم، می توانیم از یک یا چند انگشت استفاده کنیم و دایره وار یا از بالا به پایین خود را لمس و تهییج کنیم. برخی از ما پاهای خود را جمع کرده و به تمام ناحیه ی جنسی و واژن مان فشار ریتیمیک و ثابت وارد می کنیم. می توانیم انگشت خود یا اشیای تمیزی هم چون خیار پوست کنده یا آلت پلاستیکی را داخل واژن خود کنیم. می توانیم سینه ها و باقی بدن مان را همزمان نوازش کنیم. برخی از ما دوست داریم فشار و لرزشی ثابت در سرتاسر ماهیچه های بدن مان ایجاد کنیم.

تا مدت ها من تنها مالش سکسوال واژن و کلیتورس خود را خود ارضایی می دانستم. اما بعداً فهمیدم که می توانم از طریق مخلوطی از تخیلات جنسی و سفت و شل کردن ماهیچه های دور واژنم به ارگاسم هایی لذت بخش برسم.

استفاده از بالش یا جریان آب از جمله دیگر راه های خود ارضایی است.

من دوش آب را به سمت کلیتورس ام هدایت می کنم و از تماس جریان آب با آن خیلی خوشم می آید. من واقعاً رابطه ایی عمیق با این دوش عزیز دارم! وقتی صبح زود برای کار بلند می شوم و فرصتی برای سکس با همسر من نیست این چند لحظه ی زیر دوش واقعاً لذت بخش و انرژی بخش است.

در اثر تحریک جنسی واژن شما مرطوب می شود، برای تحریک بیشتر می توانید دهان خود را باز کنید، نفس سریع تر بکشید، صدا از خود بیرون دهید و بدن خود را با ریتم صدا و نفس هایتان حرکت دهید. با تحریک بیشتر ماهیچه های شما سخت و منقبض می شوند و ناحیه لگن تان گرمتر. برای من چندین لحظه ی قبل از ارگاسم لذت بخش ترین بخش است. احساس می کنم که دیگر در کنترل بدن خود نیستم. در آن لحظات می دانم که قطعاً به ارگاسم خواهم رسید و آن چندین لحظه ی پایانی را می خواهم با تمام وجود احساس کنم.

برخورد آزاد و خالی از خود سانسوری در رسیدن به ارگاسم نقش موثری دارد. از رسیدن به ارگاسم در اولین تجربه های خود ارضایی تان دلخور

نشوید. از لمس و احساسات لذت ببرید و در فرصتی دیگر خود ارضایی را دوباره امتحان کنید.

من در لحظه و بی اختیار عمل کردن را دوست دارم. گاهی چندین ارگاسم دارم و گاهی هیچ. بهترین چیز در این لحظات داشتن توانایی برای انجام هر کاری که دوست دارم است. این آزادی و قدرت را در کمتر جنبه ی دیگری از زندگی ام دارم.

بعد های فیزیکی جنسیت ما

صدا، صحنه، بو و لمس همگی در تحریک و تهییج ما مؤثر هستند. تخیلات جنسی، مکیده شدن سینه، بوی بدنی آشنا، تصویرهای سکسی، روباه، لمس بدن هایمان، نفس نفس های همیارمان در گوش هایمان و شنیدن "دوستت دارم" همگی می توانند در ما شوق و شور جنسی ایجاد کنند. وقتی که تحریک میشوم، حالا چه تنها باشم و چه با همیارم، قلبم شروع به تپیدن می کند، صورتم سرخ می شود و چشم هایم می درخشند. واژنم مرطوب و زنده می شود و سینه هایم سخت می شوند. در حالت ایستاده کرختی عجیبی در پاهایم احساس می کنم. قلقلکی جنسی از سر تا نوک پاهایم احساس می کنم.

در صورت ادامه و تشدید این احساسات جنسی بدن ما دستخوش تغییراتی فیزیکی می گردد که آن ها را "واکنش جنسی" می نامند. این تغییرات ممکن است هر بار به شکلی جدید خود را نشان دهند، اما در مجموع از روندی مشخص پیروی می کنند. آشنایی با این روند برای ما مفید است. در آغازپروسه ی تحریک، رگ های ناحیه ی لگن، واژن و کلیتورس باز می شوند تا خون به آنها وارد شود. با پر شدن این رگها از خون ما در این نواحی سنگینی و دردی خفیف ممکن است احساس کنیم. (این مرحله ی مقدماتی Vascongestion نامیده می شود.) در این زمان واژن شروع به تولید ترشحاتی می کند که به لغزنده و نرم شدن محیط واژن کمک می کنند. مرطوب شدن یکی از اولین نشانه های تحریک است. همزمان با این تغییرات فیزیکی، ماهیچه های بدن ما نیز سفت و منقبض می شوند. نفس های ما پر سرعت شده و نوک سینه هایمان بیرون می آیند. تمامی بدن مان زنده شده و لمس شدن را می طلبد.

ارگاسم

چنان چه لمس و تحریک کلیتورس (و دیگر نواحی جنسی) ادامه یابد بدن ما بیشتر و بیشتر تهییج و منقبض می شود. ارگاسم لحظه ایی است که این فشار و هیجان درونی انباشته شده به ناگهان آزاد می شود. این اتفاق در اثر یکسری از انقباض های ماهیچه ایی غیر کنترل و لذت بخش است که با فشرده شدن خون را از بافت های لگن با فشار بیرون می دهند. ما ممکن است این فشار را در واژن، مجرای ادراری و مقعد نیز احساس کنیم. برخی از زنان اما ارگاسم را به همراه این گونه انقباض ها تجربه نمی کنند.

ارگاسم می تواند نرم و سبک هم چون یک سرفه، سکسه یا آه آرامش بخش باشد. گاه تجربه ایی پر احساس و گرما بخش است و گاه تجربه ایی مست کننده و پر شهوت که ما را برای لحظاتی از خود و زمانه غافل می کند. ارگاسم هایی که از طریق دخول انگشت، آلت مرد یا آلت پلاستیکی به دست می آیند گاه متفاوت هستند از ارگاسم هایی که با خود ارضایی به دست می آیند. تجربه ی ارگاسم در روزها و لحظات مختلف نیز می تواند متفاوت باشد.

در صورت نرسیدن به ارگاسم، رها شدن انرژی جنسی و بازگشت ماهیچه ها به حالت اولیه زمان بیشتری خواهد برد. ما ممکن است در واژن یا مجرای ادراری خود دردی خفیف و کوتاه احساس کنیم.

تعداد قابل توجهی از زنان هرگز ارگاسم را تجربه نکرده اند. آن گروه از ما که این تجربه را نداشته ایم احساس می کنیم که لذتی مهم از ما دریغ شده است. تمرین خود ارضایی، کسب اطلاعات و همکاری همیار ما می توانند ما را در رسیدن به ارگاسم یاری کنند. خانمی ۵۳ ساله بعد از چاپ اول این مجموعه برای ما نوشت که چگونه پس از کسب این اطلاعات خود ارضایی را امتحان کرد و ارگاسم را برای اولین بار در زندگی اش تجربه کرد. در عین حال مهم است که ارگاسم تبدیل به نوعی فشار و مسئولیت جدید در روابط ما نگردد.

من هنگامی که برای رسیدن به ارگاسم خیلی تلاش می کنم نه تنها ارگاسم ندارم بلکه خسته و عصبانی هم می شوم. برای من بهترین شرایط وقتی است که راحت برخورد می کنم و می گذارم که ارگاسم به خودی خود اتفاق بیافتد.

برخی از زنان می توانند دو یا چند ارگاسم را به طور متوالی تجربه کنند (بر خلاف مردان). آگاهی از این امر اما باعث ایجاد احساس کمبود و انتظار در

بعضی از زنان شده است. حتی مردان هم ممکن است اکنون این انتظار نا به جا را از ما داشته باشند. خانمی برای ما از مردی نوشت که خانمش را به دلیل نداشتن ارگاسم های متعدد بیمار می دانسته است. یک ارگاسم هم به خودی خود لذت بخش و کافی است. رابطه ی جنسی حتی گاهی بدون رسیدن به ارگاسم هم می تواند لذت بخش باشد. در نتیجه به دنبال آن چه باشید که برای شما لذت، آرامش و اعتماد به نفس می آورد.

نقش کلیتورس

لمس و مالش هر یک از اجزای بدن ما می تواند مهیج باشد. فشار پاها به یکدیگر، مکیده شدن سینه ها و یا لیسیده شدن گردن همگی می توانند در تحریک ما مؤثر باشند. با این وجود، کلیتورس، که حساس ترین عضو بدن زن است، نقشی اساسی در به اوج رساندن ما بازی می کند. تا میانه ی دهه ۶۰ اکثریت زنان از نقش مهم و پایه ایی کلیتورس آگاه نبودند. عده ی معدود مطلع هم حرفی نمی زدند. کتاب های پزشکی و آموزشی (که نویسندگان آنها غالباً مرد بودند) همگی از نظریه ی معروف فروید که تحریک واژنی و نه کلیتوریسمی را برای زنان "بالغ" مناسب می دید پیروی می کردند. نظریه ی آلت-محور فروید دخول را به عنوان مبنا و پیش نیاز لذت جنسی تعریف می کرد و فرض می نمود که زن باید از آن چه مرد لذت بخش می یابد لذت برد. از این رو تمامی تئوری های روانشناختی لذت زنان از تحریک کلیتورس را احمقانه، نابالغ و بیمارگونه می پنداشتند و سکس دو زن با یکدیگر را تقلیدی خام از "کار واقعی" می نامیدند. در دهه ۶۰ اما متحقیقین امور جنسی دریافتند که تحریک مستقیم یا غیر مستقیم کلیتورس نقشی اساسی در رسیدن به ارگاسم دارد. آنها دریافتند که ارگاسم زنان همیشه وابسته به تحریک کلیتوریسمی است هرچند برخی از زنان ممکن است با لمس نواحی دیگر نیز به ارگاسم برسند. دانش دست یافته در مورد کلیتورس سطح لذت جنسی زنان را به طور چشمگیری بالا برد و زنان را از فشار تصورات فرهنگی غالب که زنان را "سرد مزاج" یا "غیر جنسی" می دانست رها کرد. کسب دانش در مورد کلیتورس و امکان خود ارضایی زنان را به سطح جدیدی از لذت، استقلال و اعتماد به نفس رساند. برای زنان این دستاورد ها حائز اهمیت فراوان شخصی و سیاسی بود.

کلیتورس را گاهی دکمه ی لذت می نامند. کلیتورس اما بیش از یک دکمه ی کوچک است و دارای چندین بخش می باشد. کلاهی کلیتورس (که قابل رویت است) متصل است به بدنه ایی که از سر کلاهی شروع و تا دهانه ی واژن ادامه دارد. کلیتورس متصل به مجموعه ایی از تیشوهای قابل نعوظ است که در سر تا سر ناحیه ی تناسلی گسترده هستند. این تیشوها به هنگام تحریک جنسی از خون پر شده و سخت و راست می شوند. این تیشو ها در آلت تناسلی مرد هم وجود دارند.

با تحریک جنسی کلیتورس شروع به ورم می کند. شما یا همپارتان می توانید کلیتورس تان را به روش های گوناگونی (هم چون مالیدن، لیسیدن، بوسیدن و یا فشار) تحریک کنید. هر فشار یا نوازشی در ناحیه ی تناسلی و حتی در ران ها و پایین شکم می تواند کلیتورس را به حرکت در آورده و به سوی استخوان زهاری (Pubic Bone) فشار دهد. عده ایی از زنان از لمس مستقیم کلاهی کلیتورس لذت می برند. برای باقی زنان اما لمس مستقیم کلاهی دردناک است زیرا این ناحیه بسیار حساس است. مالش مستقیم کلاهی کلیتورس برای دراز مدت هم می تواند دردناک شود. با افزایش سن، پوست روی کلاهی گاهی به عقب کشیده می شود و این ناحیه بیش از پیش حساس می شود. از این رو پس از یائسگی پیشنهاد می شود که از روغن (bricantlu) بیشتر استفاده شود تا مالش کلیتورس لذت بخش باشد.

مقاربت میان واژن و آلت مردانه کلیتورس را تنها به صورت غیر مستقیم تحریک می کند. حرکت آلت در داخل واژن لبه های داخلی واژن را به عقب و جلو حرکت می دهد. این لبه های داخلی به کلیتورس متصل هستند و در نتیجه حرکت لبه ها می تواند به حرکت و تحریک کلیتورس منجر شود. هنگامی که لبه های داخلی واژن سخت و ورم کرده می شوند، آن ها، هم چون ادامه ایی از واژن، آلت مرد را در بر می گیرند و با حرکت آلت به جلو و عقب باعث افزایش اصطحکاک کلیتوریسمی می شوند. با این وجود، اکثریت زنان برای رسیدن به ارگاسم در مقاربت های آلت-واژنی (Intercourse Penis-to-Vagina) نیاز به تحریک مستقیم و گاه طولانی کلیتوریسمی در قبل و بعد از عمل دخول دارند.

در عشق بازی زنان با یکدیگر معمولاً تمرکز کمتری به روی دخول گذاشته می شود و وقت و توجه بیشتری صرف تحریک کلیتورس می گردد. بسیاری از زنان از عشق بازی با مردان بالای ۶۰ سال (که نعوظ را به دفعات کمتری می توانند داشته باشند) بیشتر لذت می برند زیرا تمرکز کمتری به روی دخول به عنوان هدف اصلی و نهایی سکس گذاشته می شود. چنان چه زنان شروع به کشف عشق بازی و سکس در شکل هایی و رای مدل غالب آلت-محور و دخول-محور کنند، کسب لذت جنسی و ارگاسم محتمل تر می شود.

زنان می توانند به تحریکات جنسی در سرتاسر ناحیه واژن و لگن خود پاسخ دهند. هنگامی که از نظر جنسی برانگیخته می شویم، تیشوهای واقع در یک سوم بخش بیرونی واژن از خون پر شده و عصب های این ناحیه نسبت به فشار و تحریک حساستر می گردند. همچنان چه ماهیچه های این ناحیه واژن قوی باشند، ارگاسم راحت تر به دست می آید. تجربه بارداری و وضع حمل می تواند برای مثال این ماهیچه ها را قوی تر کند.

دو محقق در طی سال های اخیر ادعای کشف محل حساسی به نام نقطه ی جی (G-Spot) در پشت دیواره ی جلویی واژن و بین استخوان زهاری (Pubic Bone) کرده اند. آن ها معتقدند که با تحریک این نقطه در دخول، زنان ارگاسم را به همراه جاری شدن نوعی ترشح از مجرای ادراری شان تجربه می کنند. این ترشح ادرار نیست.

در حال حاضر این نظریه در میان محققین امور جنسی مورد بحث است. این نظریه آسایش خاطری است برای همه ی زنانی که همیشه فوران نوعی ترشح را در ارگاسم تجربه می کردند و توضیحی برای آن نداشتند. اما این خطر وجود دارد که ارگاسم از طریق نقطه ی جی تبدیل به نوعی ایده آل جدید وساختگی برای زنان شود و در جهت دوباره گماشتن ارگاسم واژنی در مقامی بالاتر از ارگاسم کلیتوریسمی استفاده (یا سؤاستفاده) گردد. این نظریه می تواند منجر به ایجاد نوعی فشار جدید در زندگی ما شود و بسیاری از زنان را دچار احساس ضعف و کمبود بی مورد کند. بخش های درونی واژن و زهدان برای ارگاسم برخی از زنان مهم هستند. اگرچه دو سوم بخش داخلی واژن و زهدان چندان حساس نیستند، فشار متداوم آلت مرد، آلت مصنوعی یا انگشت در این نواحی برای بعضی از زنان لذتی خاص دارد.

قدرت تعریف ارگاسم در دست کیست؟

چندین دهه ی پیش مسترز و جانسون اعلام کردند که تمامی ارگاسم ها از یک روند فیزیولوژیکی یکسان پیروی می کنند (تحریک کلیتورس به همراه انقباض های ماهیچه ایی در یک سوم بخش بیرونی واژن). امروز اما بسیاری از زنان از ارگاسم هایی می گویند که با این مدل اعلام شده همخوانی ندارند. برای مثال، ارگاسمی هست که با دخول و فشار در نزدیکی زهدان ایجاد می شود. در این ارگاسم گاهی نفس ناخواسته حبس می شود و در ارگاسم به ناگهان آزاد می شود. در این نوع ارگاسم، انقباض های ماهیچه ایی نقش چندانی ندارند.

تعجب برانگیز نیست که تجربه های ارگاسم زنان متفاوت و متنوع است. با این وجود، امروزه در میان محققین امور جنسی بحث های زیادی درباره ی انواع ارگاسم و برتری بعضی بر دیگری در جریان است. ما باید در برابر این بحث های به اصطلاح "تخصصی" هوشیار باشیم زیرا این بحث ها می توانند به تعیین دیگر باره ی یک نوع ارگاسم به عنوان "بهترین" و "برترین" منجر شوند، همان طور که ارگاسم واژنی (Vaginal) برای سال ها به عنوان بهترین و طبیعی ترین معرفی شده بود. بحث های حول ارگاسم و جنسیت زنان مرتباً در حال تخصصی شدن است. کسب اطلاعات صحیح و علمی درباره ی جنسیت طبیعتاً برای همه ی ما زنان مفید و لازم است. از این جهت انجام تحقیقات علمی و تخصصی تا حدی ضرورت دارد. با این وجود ما اعتقاد داریم که کامل ترین و قدرت بخش ترین دانش را با گفت و گو با زنان و از دل تجربیات آنها می توان به دست آورد.

یک راه برتر و صحیح برای تحریک و ارگاسم وجود ندارد. هر آنچه که لذت بخش است، ما را زنده می کند و به همپارمان نزدیک می کند صحیح است. خواسته ها و روحیات جنسی ما در مقاطع زمانی مختلف تغییر می کنند. چنان چه مدل های محققین با تجربه های شخصی ما همخوانی ندارند باید به خود اطمینان کنیم و از راه گفت و گو با دیگر زنان دانش خود را افزایش دهیم.

بکارت

در جامعه ما باکره فردی است که هرگز نزدیکی جنسی را تجربه نکرده است. از این نظر مردانی که هرگز سکس نداشته اند هم باکره هستند. با این وجود عمده ی فشار مسئله ی بکارت به روی زنان است. این فشار ما را دچار احساسات متناقضی کرده است.

مادر من همیشه می گفت بکارت هدیه ایی است که من تنها یک بار می توانم به کسی دهم. پس بهتر است آن را تا جایی که می توانم نگاه دارم. من روزی کلیسا را برای همیشه ترک کردم که با کشیشم درباره ی حرام بودن سکس با نامزدم بحث شد. او می گفت اگر من قبل از ازدواج سکس داشته باشم نمی توانم همسر وفادار و خوبی باشم. از آن موقع دیگر من به کلیسا نرفتم.

من هر عمل جنسی به غیر از دخول را انجام داده ام حتی سکس دهانی که به نظر من شخصی تر و نزدیک تر از هر کار دیگری است. اما با این

وجود فکر "از دست دادن" بکارت مرا دچار نگرانی و شرم می کند. چرا باید همچنین احساسی داشته باشم! مگر این کار چه فرقی از باقی کارهایم حداقل از نظر روحی دارد؟!

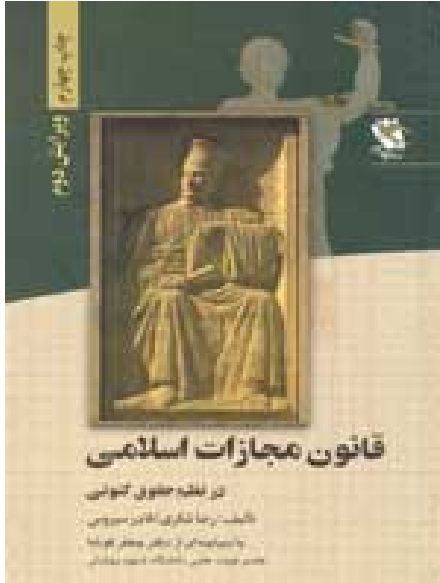
مسئله ی بکارت تاریخچه ایی قدیمی دارد. در یونان و رم باستان، زنان مستقل و خود مختاری را که در زیر سلطه ی مردان نبودند باکره می نامیدند. با گذشت قرن ها اما مسئله ی بکارت بار جنسی گرفت و بر خلاف ریشه های اولیه ی تاریخی اش نماینده ی نگرش های مرد سالار که بدن زن را ملک مرد می داند گردید. حفظ بکارت تا پیش از ازدواج ضمانت می کرد که زنان چشم و گوش بسته و هم چون کالاهایی سالم از پدر به شوهر منتقل شوند و "شأن و احترام" خانواده را به اصطلاح حفظ کنند. از آن جا که در گذشته راهی مطمئن برای پیشگیری از بارداری وجود نداشت بکارت زنان تا پیش از ازدواج تضمین می کرد که تنها زنان متأهل باردار شوند.

امروزه والدین بیش از خود بکارت و حفظ آن از این نگرانند که دخترشان با چه کس و در چه سنی رابطه داشته باشد. عده ایی از والدین به تصمیم دخترشان برای برقراری رابطه جنسی در خارج از چهارچوب ازدواج احترام می گذارند و به دخترشان کمک روحی و فکری می کنند. بسیاری دیگر از والدین اما همواره به برخوردهای منفی و متعصبانه خود ادامه می دهند و دخترشان را تشویق/مجبور می کنند که تا پیش از ازدواج "باکره" و بی تجربه بماند.

به دلیل این گونه فشارها و باورها، ما ممکن است هر عمل جنسی به غیر از آمیزش جنسی را انجام دهیم و دچار بحران و سرگردانی شویم: از یک سو هم چنان پرده ی بکارت دست نخورده داریم و به اصطلاح "باکره" هستیم، ولی از سوی دیگر روحاً و جسماً درگیر روابط جنسی و لذت ها و بحران های خاص شان هستیم. اگر سکس را با دخول تجربه کنیم دچار احساس گناه و شرم می شویم و خود را برای داشتن کنشش ها و نیازهای طبیعی جنسی سرزنش و محکوم می کنیم. این احساسات منفی می توانند مانع لذت ما از روابط جنسی گردند، ما را از شناخت ابعاد جنسی وجودمان باز دارند، ما را از آشنایی با راه های موفق پیشگیری از بارداری بازدارند، تصور ما را از سکس، لذت جنسی، عشق و خشونت های جنسی مخدوش و درهم کنند، و منجر به پذیرفتن خشونت و تجاوز از سوی ما و پنهان کردن آن از اطرافیان شوند. همزمان با این فشارهای بازدارنده ی سنتی، رسانه های عمومی و تبلیغات و تولیدات فرهنگی در جوامع سرمایه داری مرد سالار مدرن مرتباً زنان را به پذیرفتن مانورهای جنسی مردان تشویق/مجبور می کنند و افسانه ی مردسالار "دردسترس بودن دائمی زن" را تبلیغ و نرمالیزه می کنند. این فشارهای تبلیغاتی مدرن تفاوت چندانی از فشارهای سنتی ندارند و می توانند کنترل زنان به روی بدن و جنسیت شان را همچنان محدود کنند و موجب آزار و کالائیزه شدن مجدد آنها شوند. ما باید در تصمیم گیری در باب داشتن یا نداشتن سکس آزاد باشیم و طبق آن چه خود صلاح می دانیم عمل کنیم. سکس معمولاً تغییراتی مهم در زندگی عاشقانه ما ایجاد می کند؛ از آن جا که تصمیم مهمی در زندگی ما است، بهتر است ما ابتدا شرایط و خواسته های خود را خوب ارزیابی کنیم، با دوستان خود مشورت کنیم و در صورت لزوم راهی مناسب برای پیشگیری از بارداری انتخاب کنیم. پاسخ منفی به فردی که به ما سکس یا هر عمل دیگری را پیشنهاد کرده تحت هرگونه شرایطی حق مسلم ما است، خواه آن فرد غریبه باشد و خواه دوست پسر، همیار و یا همسر ما. برای ما و جامعه مفید است که نگرش خود به بکارت را تغییر دهیم. ما باید به بدن و خواسته هایمان احترام گذاریم و اعمال جنسی که برای آنها احساس شوق و آمادگی می کنیم را آزادانه و مستقل برگزینیم. در این روش برخورد، بکارت بخشی جدایی ناپذیر از بدن، فکر و روان ماست و نه کالایی مخصوص و جدا از ما که باید همچون جواهر به بهای سلامت جنسی، روحی و فیزیکی ما حفظ شود. زیباست اگر به یاد آوریم که ما در واقع با هر همیار جدید و حتی با همیاری قدیمی در فصل های جدید زندگی عاشقانه مان باکره هستیم.

پایان قسمت اول

مقدمه



در کشور ایران از سال ۱۳۰۴ تا سال ۱۳۵۷ قانون مجازات عمومی در مسایل کیفری و جزایی اجرا می شد. تا قبل از آن در کشورمان تقریباً در هیچ زمینه ای قانونی وجود نداشت. با بروی کار آمدن حکومت انقلابی سال ۱۳۵۷ و از بین رفتن نظام پادشاهی در کشور حاکمان جدید ایران نه تنها از خود علاقه ای نشان ندادند که دادگستری ایران را به شیوه قبل اداره کنند بلکه نهایت تلاش خود را کردند تا هر آنچه در نظام پادشاهی صورت گرفته بود بد جلوه دهند و آثار آن را محو و نابود کنند. از اقدامات حاکمان جدید در دادگستری پاکسازی گسترده قضات بود. این پاکسازی گسترده نه تنها مسایل اعتقادی و سیاسی را در بر می گرفت بلکه مسایل جنسیتی را نیز شامل می شد. قضات زن از سمت قضا کنار گذاشته شدند و در بهترین شرایط رتبه ی قضایی آنان به رتبه ی اداری تبدیل شد. قضات با تجربه و تحصیل کرده و حقوقدان قبلی کنار گذاشته شدند و جای آنها را حاکمان شرع و قضات بی تجربه و حتی غیرحقوقدان گرفتند. قضاتی که اکثریت آنها در سال های

اولیه انقلاب تحصیلات حقوقی نداشتند و دارای تحصیلات حوزوی بودند. این قضات تازه وارد هیچ علاقه ای به اجرای قانون مجازات عمومی سابق نداشتند و اکثر آنها خودشان بر اساس دستورات شرعی جلسات دادگاه را پیش می بردند.

از دیگر اقدامات حاکمان جدید در دادگستری تغییر اکثر قوانین گذشته بود. قوانینی که اکثر آنها از قوانین کشورهای غربی الهام گرفته بود باید از بین می رفتند و قوانین اسلامی جایگزین آنها می شد و چون اکثر قوانین اسلامی به قرن ها قبل مربوط می شدند این امر مشکلاتی را ایجاد کرد. اما این مشکلات در زمینه ی قوانین جزایی و کیفری خود را صد چندان نشان دادند و مسأله را به مسأله ای حاد و پیچیده تبدیل کردند زیرا تغییر قوانین جزایی کشور باعث تغییر بسیاری از مجازات ها شد و متأسفانه در اکثریت موارد بر شدت مجازات ها افزوده شد. این تغییرات گسترده باعث تغییر نوع نگاه قانون به انسانیت و ارزش جان انسان ها شد.

از همان سال های اول انقلاب و دوره اول مجلس ماده هایی به صورت نامنظم تصویب می شد یا آیین نامه و بخشنامه هایی صادر می شد تا قوانین جزایی کشور را کم کم اسلامی کند و در عمل قانون مجازات عمومی اجرا نشود. بعد از اتمام جنگ با عراق و رفع برخی مشکلات حیاتی کشور تصمیم گرفته شد تا این ماده های پراکنده و نامنظم به صورت منظم و کاملی تدوین شوند. در اواخر سال ۱۳۶۹ مجلس شورای اسلامی توانست قانون مجازات اسلامی را تصویب کند ولی به علت مشکلاتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان پیش آمد تصویب نهایی آن از طرف مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۷۰ صورت گرفت و قرار شد قانون مجازات اسلامی تا سال ۱۳۷۵ به صورت آزمایشی اجرا شود. در سال ۱۳۷۵ اجرای آزمایشی این قانون را تمدید کردند ولی این بار به مدت ۱۰ سال، یعنی از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۸۵.

از لحاظ حقوقی از سال ۱۳۸۵ تا کنون (آبان ماه سال ۱۳۸۶) قانون مجازات اسلامی نباید اعتبار و ارزش داشته باشد ولی در عمل همچنان اجرا می شود و از اعتبار کامل نیز برخوردار است!

در ماه های اخیر بحث هایی در جریان است تا اجرای آزمایشی این قانون باردیگر تمدید شود!

هدف از این مقاله فقط و فقط بیان نقاط ضعف این قانون است. متأسفانه قانون مجازات اسلامی در بسیاری از مواد ناقص ابتدایی ترین حقوق انسانی است و همین امر باعث شده است تا خوشنام ترین و بی طرف ترین سازمان های بین المللی مدافع حقوق بشر نیز هر سال نسبت به ادامه ی اجرای این قانون در ایران هشدار دهند.

در مقاله‌ی حاضر تلاش شده است تا به صورت کاملاً خلاصه و بدون شرح و بسط موارد گسترده نقض حقوق بشر در این قانون فهرست وار بیان شوند.

قانون مجازات اسلامی و حقوق بشر

از ۷۲۹ ماده قانون مجازات اسلامی بیش از ۳۳۰ ماده آن در ضدیت آشکار با اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اعلامیه‌ها و بیانیه‌های حقوق بشری است. یعنی ۴۴ درصد از کل قوانین مجازات اسلامی.

در قانون مجازات اسلامی ۱۹ ماده به یکی از فجیع‌ترین مجازات‌های تاریخ بشر یعنی سنگسار اختصاص دارد.

در قانون مجازات اسلامی ۲۷ ماده به اعدام اختصاص داده شده است. مجازات اعدام حداقل در دو دهه اخیر در اکثر کشورهای متمدن دنیا ملغی شده است.

در قانون مجازات اسلامی ۸ ماده به قصاص نفس اختصاص داده شده است. امری که بیش از آن که مجازات باشد حس انتقام‌گیری و کینه‌توزی اعراب جاهلیت را به یاد می‌آورد.

در قانون مجازات اسلامی ۲۳ ماده به قصاص عضو اختصاص داده شده است. مجازاتی که اجرای آن نه تنها ده‌ها مشکل دارد بلکه نیاز به خوی غیر انسانی خاصی نیز دارد.

باید به موارد نقض حقوق بشر در قانون مجازات اسلامی ۹۰ ماده‌ای که صریحاً از شلاق به عنوان مجازات نام برده را نیز افزود. مجازاتی که به هیچ وجه با شأن انسانی هیچ انسانی جور در نمی‌آید.

در قانون مجازات اسلامی جمهوری اسلامی حداقل ۶ ماده به طور مستقیم به قطع کردن دست و پا به عنوان مجازات مجرمین اشاره کرده‌اند. آیا هیچ منطقی چه دیروز و چه امروز قادر است این مجازات غیر انسانی را توجیه کند!؟

در قانون مجازات اسلامی ۶ ماده تبعید را تجویز کرده‌اند. مجازاتی که سال‌هاست در جوامع توسعه یافته دیگر معنا و مفهوم خود را از دست داده است.

در قانون مجازات اسلامی ۲ ماده در مورد حبس ابد توصیه‌هایی کرده‌اند که همگی در مورد حد سرقت است. (مجازات مذکور یکی از مجازات‌های سرقت مستوجب حد می‌باشد)

از دیگر نقاط ضعف قانون مجازات اسلامی وجود بیش از ۲۰ ماده در حدود و دیات و قصاص است که در آنها قانونگذار دست فضا را باز می‌گذارد تا سلیقه‌ای عمل کند. به علاوه در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) این مطلب نمود بیشتری پیدا می‌کند.

در قانون مجازات اسلامی ۱۴ ماده به امر محارب اختصاص دارد و در این ۱۴ ماده مجرم را محارب می‌دانند و او را با ماده غیر انسانی ۱۹۰ رو به رو می‌کنند. در ماده ۱۹۰ برای محارب و مفسد فی الارض چهار نوع مجازات در نظر گرفته شده است: ۱- قتل ۲- به دار آویختن ۳- قطع دست راست و پای چپ ۴- تبعید.

در قانون مجازات اسلامی عشق نه تنها جرم است بلکه یک بوسه عاشقانه در جایی تا ۹۹ ضربه شلاق و در جایی دیگر تا ۶۰ ضربه شلاق دارد. در ماده ۶۲۷ بوسه نامحرم (زن و مرد) ۹۹ ضربه شلاق دارد. در ماده ۱۲۴ بوسه دو مرد همجنسگرا ۶۰ ضربه شلاق دارد.

از عجیب‌ترین نکات در قانون مجازات اسلامی که هر متفکری را به فکر وادار می‌دارد تشویق به بی‌قانونی و قتل‌های سلیقه‌ای است. در ۴ ماده از این قانون، قانونگذار به طور مستقیم یا غیرمستقیم دست برخی از گروه‌های متعصب و تندروی اسلامگرا را برای کشتن مخالفان خود باز گذاشته است. (ماده ۱۸۴ و ماده ۲۲۶ و تبصره ۲ ماده ۲۹۵ و ماده ۳۳۲)

از نکات قابل توجه برای تمام افرادی که مدافع برابری کامل زنان و مردان هستند وجود ۳۱ ماده در قانون مجازات اسلامی است که بطور کاملاً آشکاری در آنها تبعیض جنسی را می‌توان دید. موادی که اصلاً شهادت زنان را نمی‌پذیرند. موادی که شهادت زنان را هم ارزش نصف شهادت مردان می‌دانند. موادی که نوع قصاص کردن قاتل یک مرد با قاتل به زن را متفاوت می‌دانند و ...

در بین این ۳۱ ماده چند ماده جلوه بیشتری داد. مواد ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۵۸، ۲۹۷ که هر چهار ماده نشان می‌دهند دیه زن نصف دیه مرد است.

ماده ۲۲۰ نه تنها تبعیض جنسی را به وقیحانه ترین شکلی نشان می دهد بلکه پدر یا جد پدری که فرزند یا نوه خود را بکشد از مجازات قصاص معاف می کند.

تبصره ماده ۱۴۹ در باب حدود، پدر یا جد پدری را از مجازات شلاق معاف می کند و همچون ماده بالا در مورد مادر یا جد مادری هیچ عکس العملی نشان نمی دهند.

قانون مجازات اسلامی در کتاب پنجم (تعزیرات و مجازات های بازدارنده) در فصل مربوط به جرایم ضامنیت داخلی و خارجی کشور به مخالفان حکومت به هر بهانه ای آرم محارب می چسباند و آنها را با مجازات مصرح در ماده ۱۹۰ رو به رو می کند. جدای از این موارد، قانونگذار دست دولت را در سرکوب مخالفان خود با حبس های طولانی سیاسی بازگذاشته است.

قانون مجازات اسلامی در کتاب پنجم و در فصل مربوط به توهین به مقدسات مذهبی نه تنها دگراندیشان مذهبی را با مجازات اعدام روبرو می کند بلکه کوچکترین توهین را به رهبران جمهوری اسلامی بی پاسخ نمی گذارد.

قانون مجازات اسلامی در قرن بیست و یکم نه تنها در شئون کاملاً خصوصی زندگی مردم دخالت دارد بلکه هر مخالفت فکری و عقیدتی را نیز جرم تلقی کرده و مجازات می کند. تبصره ماده ۶۲۸ در مورد حجاب و پوشش بانوان، چندین ماده در مورد نوشیدن مشروبات الکلی، چندین ماده در مورد بازی با آلات قمار و غیره همگی حاکی از آن است که حتی مردم در حریم خصوصی خود و در داخل خانه های خود از امنیت لازم برخوردار نیستند. قانون مجازات اسلامی که باید مثل تمام قوانین جزایی سایر کشورها با اعمال مجازات های منطقی و انسانی جلوی بروز جرم و جنایت را بگیرد نه تنها چنین رسالتی را بر عهده نگرفته است بلکه با افتخار قتل های ناموسی را در دو ماده تشویق کرده است. (مواد ۶۲۹ و ۶۳۰) در مورد اطفال: قانون مجازات اسلامی تعریف درستی از طفل ارایه نمی دهد. (تبصره ۱ ماده ۴۹) و تعریف ارایه شده با تعریف پیمان نامه حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ سازمان ملل در مغایرت است.

قانون مجازات اسلامی به صراحت از تنبیه بدنی اطفال صحبت می کند و آن را مجاز می شمارد. (تبصره ۲ ماده ۴۹ و بند ۱ ماده ۵۹)

قانون مجازات اسلامی به صراحت از مجازات و تادیب افراد زیر ۱۸ سال صحبت می کند. (قسمت اول ماده ۱۴۷)

قانون مجازات اسلامی در ماده ۶۴۶ خود به نوعی بر حکم ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی مهر تأیید می زند و ازدواج قبل از بلوغ را با اذن ولی بلا اشکال می داند.

در مورد سالمندان: قانون مجازات اسلامی نه تنها مجازات سالمندان را نمی کاهش بلکه بر آن می افزاید و در ماده ۸۴ شلاق را بر حکم سنگسار آنها اضافه می کند.

در مورد مادران: قانون مجازات اسلامی مادران مجرمی را که باردار هستند یا تازه زایمان کرده اند و بچه شیرخوار دارند با موارد زیر رو به رو می کند: در ماده ۹۱ آمده است اگر برای نوزاد تازه متولد شده کفیل پیدا شود حد زنا بر روی مادر او اجرا می شود.

مفهوم مخالف ماده ۹۲ نشان می دهد که اگر بیم ضرر برای جنین یا نوزاد نرود حد جلد (۱۰۰ ضربه شلاق) بر روی زن باردار یا زن شیرده اجرا می شود.

مفهوم مخالف قسمت آخر ماده ۲۶۲ نشان می دهد که اگر اجرای قصاص بر روی مادر شیرده موجب هلاکت بچه نشود می توان این مادر را حتی در دوران شیردهی نیز قصاص کرد.

قانون مجازات اسلامی به زنان که باید تمام مشکلات بارداری را تحمل کنند حق تصمیم گیری در مورد جنینشان را نمی دهد و مادرانی که جنین خود را به هر نحوی و در هر مرحله ای سقط کنند با مجازات رو به رو می کند. (ماده ۴۸۹)

همچنین قانون مذکور پزشکیانی را که در سقط جنین شرکت کنند مجازات می کند. (ماده ۶۲۴)

در مورد بیماران جسمی و روحی: قانون مجازات اسلامی به صراحت در ماده ۹۳ از قتل و سنگسار افراد بیمار و همین طور در ماده ۹۵ از اجرای حد در مورد دیوانگان سخن می گوید.

در مورد نادیده گرفتن اصل برائت و بی گناهی افراد: قانون مجازات اسلامی با بدبینی تمام به افراد نگاه می کند و در مواد ۱۲۲ و ۱۲۴ به ترتیب

مردانی را که با هم برهنه در یک بستر خوابیده اند و زنانی را که برهنه در یک بستر خوابیده اند به صرف برهنه خوابیدن متهم به اعمال خلاف عفت می کند و برای مردان ۹۹ ضربه شلاق و برای زنان تا ۱۰۰ ضربه شلاق در نظر می گیرد.

در ماده ۳۳۸ باردیگر قانونگذار اصل براءت را نادیده گرفته است.

در مورد تبعیضات مذهبی در مورد اقلیت های دینی: تبعیضات فاحش و وقیحانه مذهبی بر ضد اقلیت ها در قانون مجازات اسلامی کاملاً آشکار است.

در تبصره ی ماده ۱۲۱ در جایی که مجازات یک جرم برای مسلمان ۱۰۰ ضربه شلاق است مجازات همان جرم برای اقلیت مذهبی اعدام است.

ماده ۲۹۷ آشکارا نشان می دهد که دیه ی اقلیت های مذهبی با مسلمانان متفاوت است.

در حالی که گرفتن ربا در قوانین ایران جرم است، مسلمانان می توانند از اقلیت های مذهبی ربا دریافت کنند. ولی برعکس آن امکان ندارد. (تبصره ۳ ماده ۵۹۵)

حتی از دید قانونگذاران این قانون جسد مسلمان و غیر مسلمان متفاوت است. (ماده ۴۹۴)

در مورد گدایی (تکدی): قانون نویسندگان این قانون بدون توجه به علل و ریشه های فقر در یک جامعه و بدون توجه به اینکه چرا یک انسان شان انسانی خود را زیر پا می گذارد و تن به گدایی می دهد، گدایان را به حبس محکوم می کند. (ماده ۷۱۲)

در باب ادله اثبات دعوا:

قانون مجازات اسلامی در بحث قسامه، قسم یاد کردن را به عنوان یکی از دلایل اثبات جرم و یا براءت از اتهام دانسته است. (از ماده ۲۳۹ تا ۲۵۷ مربوط به بحث قسامه)

و در جایی دیگر که قاضی نمی تواند مجرم واقعی را تشخیص دهد با استفاده از قرعه کشی بین دو نفر یکی از آنها را مجازات می کند!!! (ماده ۲۱۵)

موارد تعجب برانگیز:

قانون مجازات اسلامی در ماده ۱۹۵ خود از مصلوب کردن افراد (به صلیب بستن) تا سه روز به عنوان مجازات یاد می کند. مجازاتی که در دوران باستان در غرب رواج داشته است!

قانون مجازات اسلامی در جایی دیگر از تراشیدن سر مجرم به عنوان یکی از مجازات های او یاد می کند. (ماده ۸۷)

قانون مجازات اسلامی در جایی دیگر به طور غیر مستقیم و ضمنی از چاقوی تیز به عنوان وسیله ای مناسب تر در قصاص صحبت می کند. (ماده ۲۶۲)

و در جایی دیگر توصیه می کند که عمل وحشیانه سنگسار با سنگ های کوچک اجرا شود، کاری که در عمل باعث می شود تا فرد محکوم در طی زمان بیشتر و با زجر بیشتری جان دهد. (ماده ۱۰۴)

قانون مذکور در قرن بیست و یکم از دفن کردن زندگان سخن می گوید و آن را در طی اجرای حکم سنگسار لازم می داند. (ماده ۱۰۲)

قانون مذکور نه تنها ابایی ندارد که از مجازات شلاق استفاده کند بلکه در ماده ۱۰۰ توصیه می کند ضربات شلاق محکم و با شدت زده شوند.

از نکات منفی دیگر در قانون مجازات اسلامی این است که در ماده ۳۴۱، شهرداری ها را که در وضع فعلی به نوعی نهادهای حکومتی محسوب می شوند و سایر مؤسسات عمومی و دولتی را در قبال حوادثی که برای مردم پیش می آید با یک بهانه ساده میرا از مسئولیت می کند! البته در ماده ۳۴۱ به طور مستقیم اسمی از شهرداری یا سایر مؤسسات نیامده است ولی در عمل در تمام این سالها این شهرداری ها، مؤسسات و نهادهای دولتی و حکومتی بودند که از این ماده به نفع خود استفاده کردند.

ازدیگر نکات جالب توجه در ارتباط با قانون مجازات اسلامی و بحث های روز باید با این نکته اشاره کرد:

در اواخر سپتامبر ۲۰۰۷ (اوایل مهرماه سال ۸۶) آقای احمدی نژاد رئیس جمهور کنونی جمهوری اسلامی دوبر، هم در دانشگاه کلمبیا و هم در

جمع خبرنگاران در یک کنفرانس مطبوعاتی در نیویورک اعلام کردند که در ایران همجنسگرا نداریم (البته ایشان به جای استفاده از واژه همجنسگرا از واژه همجنس باز استفاده کردند که بار منفی و توهین آمیز دارد) و حال آنکه با یک بررسی اجمالی در قانون مجازات اسلامی می بینیم که ۲۷ ماده

در مورد همجنسگرایی وجود دارد (۱۹ ماده راجع به همجنسگرایی مردانه و ۸ ماده راجع به همجنسگرایی زنانه) با یک ضرب و تقسیم ساده می بینیم که حدود ۴ درصد از کل مواد قانون مجازات اسلامی اختصاص به این امر دارد. بر هیچکسی پوشیده نیست که همجنسگرایان همیشه بوده اند اگر چه در اقلیت بوده اند ولی نکته مهمی که همه تحصیلکردگان و اندیشمندان و روشنفکران به خوبی می دانند این است که در تمام جوامع دنیا همجنسگرایی وجود داشته و دارد و این امر اختصاص به کشور یا جامعه خاصی ندارد. در پاسخ به رئیس جمهوری اسلامی، باید از او پرسید اگر در این کشور همجنسگرا نداریم چرا این همه مواد قانونی به آن اختصاص داده شده است. چرا در "طرح ضربتی امنیت اجتماعی" در تابستان سال ۸۶ دادستان استان تهران آقای سعید مرتضوی در یکی از شبکه های رسمی جمهوری اسلامی بیان می کند که یکی از اهداف طرح مذکور مبارزه و برخورد شدید با همجنسگرایان می باشد. (البته ایشان هم از واژه همجنس باز استفاده کردند)

و باز هم از آقای رئیس جمهور می پرسیم که اگر در این کشور همجنسگرا نداریم پس چطور در همین سال های اخیر شاهد اعدام چندین همجنسگرا بودیم. دو همجنسگرای ۱۷ و ۱۸ ساله در ۲۸ تیر ماه سال ۸۴ (۱۹ جولای ۲۰۰۵) در مشهد با وجود مخالفت های گسترده جهانی و حتی داخلی اعدام شدند و حتی در تمام مطبوعات داخلی جرم آنها همجنسگرایی اعلام شد.

و همچنین با وجود سانسور شدید خبری و سد اطلاعات گسترده در این گونه موارد در آبان ماه سال ۱۳۸۴ (نوامبر ۲۰۰۵) متوجه شدیم دو فرد ۲۴ و ۲۵ ساله در میدان باهنر شهر گرگان به جرم همجنسگرایی در ملا عام اعدام شدند. (البته مطبوعات در هر دو مورد بالا جرم آنها از واژه لواط استفاده کرده است)

آخرین نکته اینکه وقتی در سال ۱۳۰۴ خورشیدی به همت پهلوی اول ایران عقب مانده و بی قانون در مدت زمان کوتاه تبدیل به کشوری شد با قوانین منظم در بخش های مختلف و با دادگستری منظم و سیستماتیک شاید هیچکس قدر قانون مجازات عمومی مصوب سال ۱۳۰۴ را نمی دانست.

قانونی که امروز دوباره بعد از ۸۲ سال در ایران اجرا شود، ایران صدها گام بلند بسوی رعایت حقوق بشر و احترام به انسانیت برداشته است. قانونی که در آن هیچ خبری از سنگسار، قصاص نفس و قصاص عضو نبود. قانونی که برای قانونگذارانش قطع دست و پا کابوسی وحشتناک بود. قانونی که دست قاضی در بسیاری از موارد این گونه باز نبود. قانونی که در زندگی خصوصی مردم بسیار کمتر دخالت می کرد. قانونی که جرایم جنسی را با مرگ پاسخ نمی داد. قانونی که در آن ۹۰ ماده تجویز کننده شلاق وجود نداشت. قانونی که در آن محارب و مهدورالدم خواب و خیال بود. قانونی که در آن تبعیضات جنسی بسیار کمتر بود. شاید اکنون (سال ۱۳۸۶ خورشیدی) آرزوی بسیاری از حقوقدانان و مدافعان حقوق بشر برگشت به همان قانون باشد و این نشان می دهد قانونی که در ۸۲ سال پیش تنظیم شده به چه میزان مرفقی بوده است.

و اما قانون مجازات اسلامی که قانونگذارانش از همان روزهای اولیه که در حال تنظیم آن بودند با مخالفت های گسترده ی داخلی و خارجی مواجه شدند. قانونی که بعد از تنظیم و تصویب باعث شد تا هر سال که از عمر جمهوری اسلامی می گذشت بر موارد نقض حقوق بشر در این کشور افزوده شود!

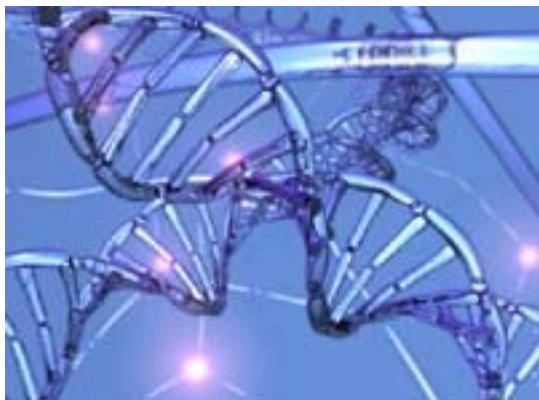
ای کاش می شد تا توده مردم ایران را از وجود چنین مواد قانونی آگاه کرد تا شاید وضع این گونه نمی بود و نمی ماند.

آرشاویر یزدانی

آبان ماه سال ۱۳۸۶ خورشیدی

تهیه و تنظیم : آریا ایران آرا

ایران - آذر ماه ۸۶



طی تحقیقاتی که بر پدیده همجنسگرایی صورت گرفت، بعد از مدت کوتاهی دانشمندان علوم پزشکی، روانشناسی، روانپزشکی متوجه مؤثر بودن عوامل ژنتیکی و هورمونی که از دلایل زیستی و بیولوژیک انسان به شمار می آیند، گردیدند. و از آن به بعد بود که در کنار عوامل اجتماعی و فرهنگی، و نقش و تأثیر محیط اجتماعی بر انسان، به عوامل زیستی و بیولوژیک که همان عوامل ژنتیکی و هورمونی که درونی و ذاتی می باشند توجه بیشتری نمودند و در ادامه ی تحقیقات به این نتیجه رسیدند که عوامل ژنتیکی و هورمونی نقش بیشتر و بسزایی در ایجاد گرایش جنسی انسان دارند.

هنگامیکه بر روی یافته های جدید خود تحقیق می کردند، برای اثبات تأثیر عوامل ژنتیکی

و هورمونی بر روی گرایش جنسی انسان، بررسی و تحقیق روی جانداران دیگر را نیز آغاز کردند تا به این اطمینان دست یابند که اگر عامل ژنتیک و هورمون مؤثر بر گرایش جنسی است، در جانداران دیگر، بخصوص آن دسته که از لحاظ سیستم بیولوژیک و زیستی به انسان نزدیکترند، اولاً گرایش جنسی به همجنس وجود دارد یا نه ؟ و دوماً، اگر بین حیوانات گرایش جنسی به همجنس وجود دارد، آیا به دلیل همان عوامل ژنتیک و هورمونی است یا نه؟

در ادامه ی تحقیقات خود به این نتیجه رسیدند که در بین حیوانات نیز گرایش جنسی به همجنس و پدیده هم جنسگرایی وجود دارد. همچنین با انجام آزمایشات ژنتیکی و هورمونی، و همچنین بررسی ساختار مغزی حیوانات به نتیجه ی مشابه مؤثر بودن عوامل ژنتیکی و هورمونی در پیدایش گرایش جنسی به همجنس رسیدند. و همین یافته ها، گمان و نظر آنان را بر مهم دانستن و مؤثر دانستن عوامل ژنتیکی و هورمونی در ایجاد و شکل گیری گرایش جنسی جانداران، چه انسان و چه حیوانات، به یقین و اطمینان تبدیل نمود.

اما نکته و سؤال بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد این است که خیلی از پزشکان و روانشناسان که هنوز با واقعیت همجنسگرایی بطور کامل کنار نیامده اند و اصرار در مؤثر بودن عوامل اجتماعی و فرهنگ محیطی که انسان در آن رشد نموده و گرایش جنسی به همجنس را ناشی از تأثیر پذیری عوامل اجتماعی و محیطی بر انسان می دانند و هنوز هم این عوامل اجتماعی و محیطی را از عوامل ژنتیکی و هورمونی که عواملی درونی و ذاتی هستند مهمتر قلمداد می نمایند، که با کمی دقت و توجه بیشتر به همان تحقیقات بر روی حیوانات و نتایج حاصله، می توان به قوت عوامل ژنتیکی و هورمونی بر گرایش جنسی، نسبت به عوامل اجتماعی و فرهنگی پی برد.

این امری است کاملاً روشن که در اجتماع حیوانات، چیزی به نام فرهنگ زندگی، سنن و آداب زندگی، باور و اعتقادات مذهبی، و یا حتی چیزی به نام ارزش یا ضد ارزش های اجتماعی، اخلاق، نیکی، پستی، و ... وجود ندارد. کاملاً غیر عقلانی و غیر منطقی است که بخواهیم بگوئیم حیوانی به دلیل بودن و بزرگ شدن در یک محیط نامعقول غیر اخلاقی و غیر مذهبی، و یا بودن و زندگی کردن در محیطی سرشار از زشتی ها و پستی های فرهنگی و ضد ارزش های اجتماعی، به انحراف کشیده شده است و از مسیر طبیعی و درست زندگی خود خارج گردیده است، لذا بنابر همان عوامل اجتماعی و فرهنگی پست و ضد اجتماعی که در آن رشد نموده، گرایش جنسی به همجنس را به عنوان رفتار و شیوه ی زندگی خود انتخاب کرده، که با آگاهانه و یا ناخودآگاه آن عوامل اجتماعی و محیطی باعث تغییر گرایش جنسی آن حیوان شده است. از آنجائی که در بین اجتماعات حیوانات، هیچ یک از مفاهیم اجتماعی و فرهنگی، و ارزش ها و ضد ارزش های اجتماعی و اخلاقی، که بین اجتماع و محیط و فرهنگ زندگی انسان ها تعریف شده، وجود ندارد، نمی توان گفت که عوامل اجتماعی و محیطی در حیوانات باعث ایجاد گرایش جنسی به همجنس می شود، زیرا اساساً چنین برداشتی و چنین تعریفی در اجتماع حیوانات معنا ندارد. پس ریشه و علت اصلی، بودن همجنسگرایی و گرایش جنسی به همجنس در برخی از حیوانات چیست؟

و همچنین این سؤال پیش می آید که :

اگر عوامل اجتماعی و فرهنگی موجود در محیط زندگی انسان به عنوان عامل مؤثر در گرایش جنسی او تلقی می گردد، پس چرا در بین حیوانات که فاقد خصوصیات اجتماعی و تعاریف ذهنی فرهنگی خاص اجتماع انسان ها می باشند، همجنسگرایی و گرایش به همجنس، وجود دارد؟

که باز با برگشت و نگاهی دیگر به تحقیقات و نتایج بدست آمده بر روی حیوانات، که نشان دهنده و بیان کننده ی مؤثر بودن عوامل ژنتیکی و هورمونی بر گرایش جنسی به همجنس بین حیوانات می باشند، این نتیجه گرفته می شود که عامل ژنتیک و هورمون عامل اصلی و اساسی گرایش جنسی به همجنس در حیوانات می باشد، و عوامل اجتماعی، محیطی، فرهنگی در پدیده ی همجنسگرایی بین حیوانات بی معنا و غیر ممکن می باشد. از آنجائیکه عوامل بیولوژیکی و زیستی چه در انسان ها و چه در حیوانات از دوران جنینی بر ساختار مغزی اثر گذار می باشند، که خود دلیلی بر ناخواسته بودن و غیر انتخابی بودن گرایش جنسی است، می توان به شدت داشتن و قوت داشتن عوامل ژنتیکی و هورمونی که بر گرایش جنسی انسان مؤثر می باشند، یقین و اطمینان حاصل نمود.

که با توجه به پدیده ی همجنسگرایی و عوامل آن بین حیوانات و مقایسه و اشتراک در عوامل پیدایش همجنسگرایی در انسان ها، می توان اعتراف نمود که همجنسگرایی یک پدیده ی طبیعی بوده که در طبیعت، هم بین انسان ها و هم بین حیوانات با نقاط مشترک بین عوامل و دلایل آن ایجاد می شود، و وجود دارد. و این در حقیقت پاسخی به ادعا و نقطه نظر مخالف دگرجنسگرایی است که می گویند همجنسگرایی فقط بین انسان هاست و اعلام می دارند :

چون همجنسگرایی در بین حیوانات نیست، در نتیجه نمی تواند طبیعی باشد، زیرا در طبیعت دیده نمی شود و با قاموس طبیعت هماهنگی ندارد. همجنسگرایی را ناشی از تأثیر پذیری عوامل محیطی و فرهنگی و اجتماعی مغرب و غیر اخلاقی می دانند که در اثر آن عوامل اجتماعی و محیطی، فرد بنا بر انحراف و انتخاب خود در اثر بودن در آن محیط و یا عوامل تربیتی نادرست فرهنگی و محیطی، گرایش جنسی به همجنس را انتخاب نموده که با توجه به مطالب ذکر شده بر اساس تحقیقات دانشمندان علوم زیست شناسی، پزشکی، روانشناسی، روانپزشکی اثبات گردید که همجنسگرایی علاوه بر اینکه بنا بر عوامل زیستی و بیولوژیک ژنتیکی و هورمونی ایجاد می گردد، بلکه غیر از اینکه در انسان ها وجود دارد، در حیوانات نیز وجود دارد، و این خود دلیل طبیعی بودن آن می باشد و با قاموس طبیعت نیز هماهنگی دارد، یعنی در طبیعت بدون دخالت داشتن عوامل غیر طبیعی دیده می شود و فرد بدون داشتن دخالت خود و داشتن حق انتخاب با آن گرایش جنسی متولد می گردد.

یک زیست شناس امریکایی به نام Bruce Bagemihl، سالیان درازی پیرامون همجنسگرایی در طبیعت و بین حیوانات به مطالعه و تحقیق پرداخت و در سال ۱۹۹۹ نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را در کتابی به نام Biological Exuberance Animal Homosexuality and Natural Diversit منتشر نمود، و در این کتاب ذکر کرد که همه ی رفتارها و گرایش های جنسی ما بین انسان ها نیز در بین حیوانات وجود دارد و مشاهده می شود، و ثابت نمود که همجنسگرایی و گرایش به همجنس فقط در بین انسان ها دیده نمی شود بلکه بین حیوانات نیز وجود دارد، که بی تردید به علت عوامل ژنتیکی و هورمونی می باشند که دلیلی بر طبیعت زیستی و بیولوژیک برخی جانداران می باشد. او بیش از ۴۵۰ نوع گروه جانوران را مورد تحقیق قرار داده و به نتایج جالبی رسیده بود.



نشست سالانه ی Equality Forum امسال و ۶۳ جلسه، برنامه و میهمانی شانزدهمین کنفرانس سالانه ی دگرباشان جنسی، ۲۸ اپریل تا ۴ می در فیلادلفیا - پنسیلوانیا

شانزدهمین کنفرانس Equality Forum، ۶۳ برنامه شامل ۳۴ پانل گفتگو، ۱۴ میهمانی و ۱۵ جلسه ی ویژه را در بر خواهد داشت. Equality Forum بزرگترین نشست جهانی حقوق دگرباشان جنسی است که هر سال در فیلادلفیا برگزار می شود. شرکت در این نشست، رایگان است.

مهمترین برنامه های نشست سال ۲۰۰۸:

همجنسگرایان در دنیای اسلام

میهمانی بین المللی نشست Equality Forum برای گرامی داشت بیل ریچاردسون از دولت جدید مکزیک و مؤسسه ی واچوویا گفتگو با بارنی فرانک از کنگره ی امریکا و ارشاد منجی اصلاح گر مسلمان

تمام برنامه های این نشست بر روی وبسایت www.equalityforum.com وجود دارد.

همجنسگرایان در دنیای اسلام

همجنسگرایان در کشورهای مسلمان موضوع مهم نشست امسال فیلادلفیا است. مالکولم لازین دبیر کل Equality Forum گفت: "ادعای محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران که همجنسگرایان در ایران وجود خارجی ندارند نشان دهنده ی فشار شدید دولتی و مذهبی بر روی این قشر از جامعه است. اهمیت و تأثیر اسلام بر روی جامعه ی دگرباش باعث شده است که بررسی وضعیت دگرباشان جنسی در دنیای اسلام را به عنوان یکی از مهم ترین موضوعات نشست امسال انتخاب کنیم."

نشست ویژه ی همجنسگرایان در دنیای اسلام روز پنجشنبه اول ماه می با مدیریت مایکل لونگو روزنامه نگار بین المللی و با سخنرانی آرشام پارسی بنیان گذار سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، الفاروق خاکی یکی از بنیانگذاران اتحادیه مسلمانان کانادا، جان اسکالگیوت تهیه کننده و مدیر تولید سریال In The Life و پرویز شرما کارگردان فیلم مستند جهاد برای عشق برگزار خواهد شد.

فیلم مستند جهاد برای عشق در جمعه دوم ماه می به نمایش گذاشته خواهد شد و پرویز شرما به همراه سندی دویوسکی تهیه کننده فیلم و آرشام پارسی در جلسه ی پرسش و پاسخ حاضر خواهند شد.

گفتگو با ارشاد منجی در روز یکشنبه چهارم ماه می برگزار خواهد شد. ارشاد منجی یکی از اصلاح طلبان مسلمان است و نیویورک تامز از او با عنوان وحشتناک ترین کابوس اسامه بن لادن نام برده است.

مایکل لونگو (Michael Luongo) از سردبیران سابق مجموعه کتاب های Out in the World از انتشارات Haworth Press است که به سفرنامه های همجنسگرایان می پردازد. در آگوست ۲۰۰۷ لونگو کتاب Gay Travels in the Muslim World را نوشت که داستان سفرهای همجنسگرایان مسلمان و غیرمسلمان به کشورهای خاورمیانه در زمان بحران های سیاسی منطقه را شامل می شود. او در روزنامه های گیتی نیوز، نیویورک تایمز و ... می نویسد و تا به حال به بیش از ۸۰ کشور از جمله عراق و افغانستان سفر کرده است.



الفاروق خاکی از فعالان معروف حقوق بشر در کانادا است و وکیل امور مهاجرین و پناهندگان است. الفاروق بنیان گذار گروه سلام، اولین گروه مسلمانان دگرباش در دنیا است که در سال ۱۹۹۱ تشکیل شد. او همچنین یکی از بنیانگذاران اتحادیه مسلمانان کانادا می باشد.



آرشام پارسی از بنیانگذاران سازمان دگرباشان جنسی ایرانی است. او برای ارتقای حقوق شهروندی دگرباشان جنسی ایرانی فعالیت می کند. او باور دارد که فعالیت هایی که امروز انجام می دهد سرمایه ای برای فردای روشن دگرباشان جنسی ایرانی است.



جان اسکالگیوت برنده ی جایزه های متعددی در فیلمسازی، تهیه کنندگی تلویزیون و رادیو است. او سازنده و مدیر تولید اولین سریال همجنسگرایان در شبکه پی بی اس به نام In The Life است.



پرویز شرما، روزنامه نگار، با رسانه های گوناگونی همکاری داشته است. شارما برنده جایزه های متعددی در فیلمسازی شده است. فیلم جهاد برای عشق برای او شهرت به دنبال آورد.



سایت تحلیل خبری عصر ایران، در تاریخ ۸۶/۱۱/۱۴ نوشته (نمی توانم بگویم مقاله) ای را در مورد همجنسگرایان ترتیب داده بود که من آن را در تاریخ ۸۶/۱۱/۲۰ بعد از دیدن آف لاین یکی از دوستان دیدم. تا آن روز تنها یک نفر برای آن نوشته پیام گذاشته بود که او نیز علاوه بر اعلام موافقت خود، از نویسنده قدردانی کرده بود. وقتی نوشته و پیغام را خواندم خود را ملزم دانستم

که کامنتی بگذارم و تنها گوشه ای از حرف های دلم را به عنوان یک همجنسگرا (کسانی که به همین سادگی منحرف نامیده می شوند) برای نویسنده و دیگرانی که وارد سایت مذکور می شوند بنویسم تا یک طرفه قضاوت نکنند. پس از گذاشتن پیام متوجه شدم که بعد از تأیید دست اندر کاران سایت اجازه رؤیت می گیرد. اما هنوز هم از کامنت من خبری نیست.

مقدمه ی نوشته پیش از آنکه حکایت از مقاله ای تأثیرگذار داشته باشد حاکی از ناشی بودن و ناپختگی قلم نویسنده ی مطلب بود. دوست عزیز، باید بگویم خیلی از پارامترهای مهم زندگی همجنسگرایان را به تصویر نکشیده ای. شما که با سادگی از این گروه به عنوان منحرف یاد می کنید چرا از احساسات شان صحبتی به میان نیاوردید. چرا از رنج های دوران بلوغ و خودشناسی سخنی به میان نیاوردید. چرا نگفته اید وقتی که در دوران نوجوانی عاشق معلم یا همکلاسی خود می شوند عشقی که شاید به اندیشه های سکسی هم آمیخته نباشد چه زجری را باید متحمل شوند هم از نگفتن این راز مگو هم از انزجاری که از خودشان به خاطر این احساس دارند. بزرگی می گفت بدترین درد دردیست که کسی را دوست داشته باشی و بدانی هرگز به او نخواهی رسید و بسیاری از همجنسگرایان با این درد زنده گی کرده اند.

در جایی از نوشته می خوانیم: ((شناخت این پدیده و شناساندن آن، می تواند جوانان را از افتادن در چنین مسیرهایی مصون کند.)) ای کاش قبل از قلم فرسایی این چنین اندکی تحقیق می کردید تا شما هم مانند اندیشمندان یا حداقل کسانی که دانش آنها نمی گویم به روز حتی به دیروز هم نه، بلکه کسانی که اطلاعاتشان مطابق با چندین سال قبل می باشد بفهمید که همجنسگرایی یک ترجیح جنسی نیست، همانطور که دگرجنسگرایی هم اجباری ست، ترجیح نیست؛ انسان با گرایش جنسی اش متولد می شود والا کدام آدمی حاضر بود هدف نیش پیکان هر کس و ناکس قرار گیرد. مگر حاضر می شد بنشیند تا هر کسی که نویسنده نیست مقاله نویس هم نیست حتی دانش آموز نوشتن هم نیست قلم به دست بگیرد و حرف هایی که در باور کوچک خودش می گنجد را به عنوان یک فتوی در "آفت" بودن این گروه ارائه دهد. مگر می پذیرفت پدر و مادرش آرزوی نوه دار شدن را به گور ببرند. اگر این انحراف به قول شما آنقدر خطرناک است که احتمال دارد به تمام جامعه سرایت کند و باید حتماً در برابرش ایستاد، چرا در جوامع غربی که هیچ گونه ممنوعیتی برای همجنسگرایان فائل نیستند هم تعداد دگرباشان مانند کشور ما از مرز ده درصد فراتر نمی رود. اگر میل جنسی انتخابی است شما بیاوید برای یکروز همجنسگرای بشوید.

در جایی دیگر از مطلب می بینیم: ((شاید همکار شما، شاید فروشنده مواد غذایی سر کوچه شما)) همجنسگرا باشد. خوب باشد، مثل این است که بگوئیم نانوا سر کوچه شما خام خوار است. خوب هست که هست چه ارتباطی به من و کسان دیگر دارد. مگر پرونده ی ما حداقل پیش وجدان خودمان آنقدر پاک هست که مواظب مسائل جنسی (چیزی از این خصوصی تر هم سراغ دارید؟) دیگران باشیم که ...

در ادامه به تناقض جالب دیگری بر می خوریم: ((آنها اکثراً از تحصیلات و سطح درآمد خوبی برخوردارند.)) در حالیکه در ادامه این مطلب با جمله ای دیگر کاملاً نقض شده است. ((درکارکردهای شغلی، تحصیلی، اجتماعی، آمیزشی و روابط بین فردی آنها تخریب شدیدی پدیدآورده.))

در جای دیگر به شاهکار دیگری بر می خوریم. این دیگر واقعاً خنده دار است. نویسنده در جایی از نوشته هایش از عطرها های D&G، ورساچی، کلونین کلین، پوما، گوچی، بلک نواق به عنوان مارک هایی که خاص همجنسگراهاست یاد می کند. یعنی این شرکت ها تمام محصولات خود را فقط برای ده درصد از جامعه تولید می کنند. این درست که همجنسگراها خوش پوش هستند و لباس شان را با سلیقه و دقت انتخاب می کنند اما این

دلیل نمی شود که بگوئیم دیگر اقشار جامعه آدم های بد لباس و کثیفی هستند و با عطر و ادکلن بیگانه. من نفهمیدم چرا نویسندۀ مطلب سعی دارد بگوید هر که حواس اش به آراسته بودن خودش است گی است.

چرا عادت کرده اید هر کسی هر چیزی گفت طوطی وار تکرار کنید و خودتان لحظه ای فکرتان را به تفر و نمی دارید. چرا در مورد آدم ها به سادگی فضاوت می کنید. مگر کسی می تواند بگوید چه کسی بد است چه کسی خوب تا دقیقاً تجربیات وی را نداشته باشد و جای او زنده گی نکرده باشد. چرا فکر می کنید عشق میان مولوی و شمس آسمانی بود و عرفانی و مقدس اما همین احساس بین دو همجنسگرای دیگر جرمی است نابخشودنی که حتی پرتاب از مرتفع ترین جای شهر هم کم است برای از میان برداشتن اش. چرا خودتان را فقط برای لجنه ای جای یک همجنسگرا نمی گذارید تا مشکلات یک همجنسگرا را اندکی درک کنید. چرا هر وقت هر کسی می خواهد مقاله ای در این زمینه بنویسد به جای قلم شمشیر به دست می گیرد. چرا هیچ وقت همجنسگرایی را چنانکه به قلم یک همجنسگرا نوشته می شود، به تصویر نمی کشید تا چنین طنزنامه های تلخی (مثل همین مقاله) تکرار نشود.

چرا دوست دارید در خصوصی ترین مسائل افراد دخالت کنید، انتخاب یک شریک جنسی ابتدائی ترین حق یک انسان حتی یک حیوان است ... که در این کشور مانند دیگر حقوق شخصی نادیده گرفته می شود.

چندی پیش یکی از سایت های کم بیننده در مطلبی مسایلی را در خصوص همجنس گرایان ایران منتشر کرد. اگرچه مطلب فوق به دلیل منبع انتشار و سطح آن فاقد ارزش پاسخگویی است اما از آنجایی که سایت مزبور از سایت های نزدیک به اقتدار گرایان بوده و معمولاً اینگونه مطالب نه توسط خبرنگاران آزاده بلکه عده ای وابسته به حکومت به تحریر در می آید و احتمال برخورد های احتمالی با این قشر از جامعه را مهیا می نماید مرور مطلب مورد ذکر خالی از لطف نیست.

نگارنده مطلب که مشخصاً با یکسری از اطلاعات از پیش تعیین شده شروع به نوشتن کرده و خود آگاهی نسبت به موضوع مورد نگارش خود نداشته از همان ابتدای مطلب با تناقض گویی و ابهام مطلب را شروع کرده و در خطوط پایانی با یادآوری مجازات ننگین مرگ آنرا به پایان برده است. نویسنده مطلب در پاراگراف دوم معلوم نیست با بررسی کدام جامعه ی انسانی و متمدن امروزی آورده است: «همجنس گرایی به عنوان یک انحراف روانی و اخلاقی، در همه جوامع و از جمله ایران وجود داشته و دارد، هر چند که برخوردهای یکسانی با این پدیده ضد اخلاق، در جوامع گوناگون نمی شود؛ برخی کشورها، آن را حتی در متون قانونی خویش به رسمیت شناخته اند و در جاهایی دیگر، مجازات هایی از طرد اجتماعی تا مرگ برای این افراد در نظر گرفته اند؛ در این میان آنچه مهم است این که همجنس گرایی به عنوان یک آفت اخلاقی - اجتماعی، یک واقعیت است که انکارش نمی تواند مسیری اصلاح گرایانه تلقی شود.»

نویسنده در حالی از همجنس گرایی به عنوان یک انحراف اخلاقی نام برده که خود دو خط پایین تر اشاره کرده است که برخی از جوامع بشری (البته از نوع جهان اولی) آنرا در متون قانونی خود آورده اند. این خود یعنی اینکه در برخی از کشورها نه تنها این موضوع انحراف اخلاقی به شمار نمی آید بلکه در متن قانون برای این قشر حقوق مدنی مناسب وجود دارد. و در جایی که از مجازات مرگ سخن می گوید صد البته اشاره به حکومت ایران و برخی دول اسلامی دارد. خوشمزه تر آنکه نویسنده چند کلمه آنطرف تر اذعان می کند که همجنس گرایی یک واقعیت غیر قابل انکار است و انکار آن نمی تواند مسیری اصلاح گرایانه تلقی شود.

یعنی در یک پاراگراف آنقدر تناقض در هم آمیخته که به خوبی روشن می کند که نویسنده خود نمی داند چه می خواهد بگوید. آیا جوامع انسانی با سایر انحراف های اجتماعی نیز اینگونه برخورد می کنند. مثلاً می توان یک مقاله درباره تریاک یا دزدی یا قتل یا هوس رانی نوشت و این همه تناقض یافت؟ بی شک خیر. هر نویسنده ی نیمه عاقلی درباره تریاک یا دزدی یا قتل و یا هوس رانی مطلب بنگارد قطعاً از واژه ی انحراف به مسیر اصلاح گرایانه و پذیرش در متون قانونی نمی رسد. این خود بیانگر آن است که در پس زمینه ی ذهنی نویسنده نیز همچون سایر مردم همجنسگرایی در واقع انحراف به حساب نمی آید.

نویسنده در بخش دیگر مطلب خود آورده است: «تا امروز که دیگر هیچ کس نمی داند چقدر همجنس گرا در کشور وجود دارد، اما با نگاهی به سایت معروف همجنس گراهای MSM مشخص می شود "آنها هستند"، شاید همکار شما، شاید فروشنده مواد غذایی سر کوچه شما. همجنس گراهایی که در لایف پرورش پیدا کردند و بعد از آن جدا شدند ابداً مشخصه خاصی ندارند، آنها اکثراً از تحصیلات و سطح درآمد خوبی برخوردارند.»

نویسنده یا از روی نا آگاهی و کم اطلاعی یا برای القاء نیت خود و ایجاد زمینه ی مناسب برای برخورد متن خود را جوری هدایت کرده که گویی اصلاً جامعه ی همجنس گرایی در ایران از طریق شبکه ای بنام «لایف» و آنهم یکنفر شکل گرفته و این افراد کم کم با پرورش افراد دیگر شبکه ی همجنس گرایان را تشکیل داده اند؟!

و سر جنبان تشکیل لایف را به یازده سال قبل مربوط کرده ؟ گویی همجنسگرایی پدیده ای جدید! در ایران است.

نمی دانم ایشان تا قبل از آن کجا زندگی می کرده. حتماً جوان است که با اندک پول و آگاهی دست به نوشتن زده و گرنه حتماً می دانست که ما در حال حاضر در اروپا و آمریکا و کانادا پناهندگانی داریم که بیش از بیست سال است به واسطه ی همجنسگرا بودن ایران را ترک کرده اند و بیش از بیست سال است که برخی از پارک ها در تهران و سایر شهرستان ها مکان ملاقات همجنس گرایان است و به ادعای این نویسنده هنوز در آن زمان شبکه ی لایفی نبوده است. اگر هم منظورشان این است که این سایت این افراد را به همدیگر نزدیک کرده و ارتباط آنها را تسهیل ساخته که این خود فی نفسه فاقد اشکال است. جالب اینکه نویسنده در بخش یاد شده ابتدا می گوید « آنها هستند» شاید همکار شما یا فروشنده مواد غذایی و .. و دو خط پایین تر می گوید آنها از تحصیلات و در آمد خوب برخوردارند.

بالاخره معلوم نشد که این افراد تحصیلات خوب دارند یا فروشنده اند آنهم از جنس فروشنده ی سر کوچه که هرکس دو روز در ایران زندگی کرده باشد می داند فروشندهگان سرکوچه معمولاً تحصیلات عالی ندارند. معلوم نیست که این افراد همکار اداری هستند یا درآمد بالا دارند. اگر همه ی اینها هستند که این یعنی همه طبقات اجتماعی (به لحاظ وسعت پوشش نه تعداد) و دیگر نیازی به تفکیک نیست. معنای این حرف یعنی اینکه برادر یا خواهر احتمالی نویسنده نیز ممکن است در خفا یک همجنس گرا باشد و ایشان ندانسته گور بستگان خود را می کند.

تنها بخش درست مطلب نویسنده ی فوق آنجاست که نوشته است فرهنگ، دین و قانون در مواجهه با همجنسگرایی است. و این نیز نیاز به آگاهی ویژه ای ندارد. متأسفانه در ایران امروز این واقعیت تلخی است مثل سایر واقعیت ها اما این به معنای عدم حقانیت جامعه ی همجنس گرایی نیست. فرهنگ، دین و قانون در ایران با بسیاری مسایل حقوق بشری در دنیای نوین در تضاد است؛ و این بدین معنا نیست که فرهنگ، قانون و دین درست می گویند. بسیاری از مسایل حقوق زنان در تضاد با این سه عنصر است. بسیاری از نکات حقوق بشری در تضاد با این سه عنصر است که جامعه و حتی حکومت به مرور زمان تن به پذیرش آن داده اند، اگرچه با اجبار. پذیرش واقعیت همجنسگرایی امروزه برای بسیاری حتی در حکومت پذیرفته شده است و سعی در ایجاد فضای مناسب دارند اما همواره تاریک بینان جامعه این روند را کند می کنند و در آخر تن می دهند.

امیرهادی انواری مطلبی جالب در سایت تحلیلی عصر ایران نشر داده‌اند که با خواندن تیتراژ آن می‌توان به مغرضانه نبودن آن، پی برد! این شبهه گزارش، با این عنوان (گزارش هشدارگونه عصر ایران از شبکه همجنس‌گرایان در تهران) روز چهاردهم بهمن همین امسال در سایت خبری عصر ایران منتشر شد که در نگاه اول شاید جالب باشد، اما کاملاً عوام‌فریبانه است.

جناب انواری در ابتدای این گزارش سعی داشته‌اند تا علاوه بر تأکید بر دشواری تهیه این گزارش بر نابهنجار بودن موضوع برای بازتاب فراگیر تلاش کنند. ایشان این طور آورده‌اند که: آنچه در زیر می‌آید گزارش کوتاهی است از وضعیت همجنس‌گراهای مرد در تهران که طبیعتاً تهیه آن با مشکلات خاص خود همراه بوده است و البته "ملاحظات خاص اجتماعی و اخلاقی" ما را بر آن داشت که بسیاری از بخش‌های این گزارش را "اشارت وار" تنظیم کنیم.

سپس با پاراگراف بعدی مواجه خواهیم شد که در آن این طور آمده: همجنس‌گرایی به عنوان یک انحراف روانی و اخلاقی در همه‌ی جوامع و از جمله ایران وجود داشته و دارد، هر چند که برخوردهای یکسانی با این پدیده ضد اخلاق در جوامع گوناگون نمی‌شود؛ برخی کشورها آن را حتی در متون قانونی خویش به رسمیت شناخته‌اند و در جاهایی دیگر، مجازات‌هایی از طرد اجتماعی تا مرگ برای این افراد در نظر گرفته‌اند؛ در این میان آنچه مهم است این است که همجنس‌گرایی به عنوان یک آفت اخلاقی - اجتماعی، یک واقعیت است که انکارش نمی‌تواند مسیری اصلاح‌گرایانه تلقی شود."

اما موضوع جالبی که از خط اول و مقایسه آن با پاراگراف اول به سرعت برای من حاصل شد این بود که جناب انواری با این همه ادعای ژورنالیستی، هنوز در معنی واقعی ارائه‌ی گزارش دچار تردید و سلیقه‌زدگی هستند زیرا ایشان هنوز نمی‌دانند که از حدود سی سال قبل همجنس‌گرایی از لیست بیماری‌های روانی و انحرافات اخلاقی سازمان بهداشت جهانی خارج شده است و بهتر بود که ایشان که قصد نگاشتن مثلاً گزارش را داشتند در همان پاراگراف اول يك موضوع بدیهی را رد نمی‌کردند تا در ماهیت گزارش گونه بودن آن تولید شبهه نشود.

البته از این نکته نباید گذشت که جناب انواری در ادامه‌ی همین پاراگراف در مورد به رسمیت شناختن همجنس‌گرایی در کشورهای دیگر اشاره داشته است اما جالب‌تر اینکه بلافاصله به اختصار به مجازات‌ها پرداخته، و بسیار عجیب‌تر اینکه همین پاراگراف را طوری به اتمام می‌برند که به سهولت می‌توان تحمیل عقیده‌ی نویسنده را در آن مشاهده کرد.

ایشان این طور می‌نگارند که در این میان آنچه مهم است این است که همجنس‌گرایی به عنوان يك آفت اخلاقی و اجتماعی يك واقعیت است که انکارش نمی‌تواند مسیری اصلاح‌گرایانه تلقی شود.

جناب انواری، بهتر نبود که شما در يك رسانه خبری و با تیتراژ گزارش، اصول گزارش‌نویسی را رعایت می‌کردید و باور و سلیقه‌ی شخصی خود را در این جمله تحمیل نمی‌کردید؟

آیا يك خواننده آگاه از همین دو بند در نمی‌یابد که نگارنده‌ی این گزارش با جانب‌داری محض و با زاویه‌ی دید شخصی به موضوع پرداخته است؟ شاید مخالفان این بحث من، به سرعت جبهه‌گیری کنند و بگویند که پدیده‌ی همجنس‌گرایی در ایران نابهنجار است، اما من می‌گویم که آیا انواری و امثالهم تا چه حد دید واقع‌گرایانه‌ای نسبت به همجنس‌گرایی دارند و چه قدر بی‌طرفانه و غیر وابسته به این پدیده‌ی طبیعی نگاه می‌کنند که از آنها بتوان انتظار تهیه يك گزارش بی‌طرفانه را داشت؟

آیا جناب انواری و سایر دوستانی که فقط به دلیل نشان دادن روشنفکری و مطرح کردن پدیده‌های عجیب و غریبی مانند همجنس‌گرایی! می‌نویسند به فکر ادا کردن حق مطلب‌اند یا هدفشان از اشاعه‌ی این مطالب منافع شخصی است.

من باور دارم که هر کسی که قلم برمی دارد و مطلبی می نویسد باید توجه داشته باشد که حداقل به قدر دیگران از آن موضوع مطلع باشد. سپس سعی کند تا رسالت اصلی نویسندگی را که همان آگاه سازی خواننده با حفظ حریم اش و رعایت امانت در نکات مهم موضوع است را به سر منزل مقصود برساند و از سطحی نگری و سودجویی بپرهیزد.

به هر تقدیر امیدوارم که شاهد این چنین گزارشات واقعاً مستند! در آینده نباشیم.

در ادامه به نکاتی تأمل برانگیز در این گزارش می پردازم!

...

از دید جناب انواری، همه ی تقصیرها مربوط به شخصی به نام علی است که احتمالاً در پس کوچه های خیابان شریعتی، مدیریت گوگل یا ام اس ان و یا سایر پیام رسان های فوری را برعهده داشته که پس از ایجاد چت روم مختص همجنسگرایان سبب ارتباط آنها با یکدیگر شده است. جالب تر اینکه سوپر من قصه ی ما و لیدر همجنسگرایی پس از مدتی موجب ارتباط همجنسگرایان مرد ایران با همجنسگرایان خارج کشور گردید. باز هم جای شکر آن باقی ست که از تهاجم فرهنگی در این موضوع سخنی به میان نیامد.

در ادامه ی این گزارش به تعریف لایف پرداخته می شود که باز هم سوپر من قصه ی ما (یعنی همان آقا علی) مؤسس آن در اینترنت بوده! و در ادامه به بررسی روند عضویت در لایف در طول يك دهه پرداخته می شود.

جناب انواری به همان موضوع بحث برانگیز همجنسگرایی (یعنی همان سکس) می پردازند که دید عام ایشان در نحوه ی گزینش موضوع برای يك گزارش را نشان می دهد.

بد نیست ایشان و سایر دوستان بدانند که شاید سکس همجنسگرایان در مقایسه با دیگران عجیب باشد اما تمام زندگی همجنسگرایان در سکس خلاصه نمی شود که ایشان با تشریح دقیق پوزیشن ها (موقعیت ها و طلب های جنسی) سعی در آگاه ساختن بیشتر افراد داشته باشند. البته هر کسی که تجربه ی رفتن به این روم ها را داشته باشد به خوبی می داند که راهنمایی های جناب انواری برای رسیدن به مقصودهای سود- استفاده گرایانه از همجنسگرایان به خوبی راه گشاست.

و من هنوز در تعجبم که چرا در میانه ی يك گزارش باید به چنین تعاریفی پرداخته شود و غیر مستقیم آموزش جنسی داده شود. مگر روی سخن ایشان با تعدادی سکسولوژیست بوده که این چنین تعبیری را استفاده نموده اند و اصولاً چرا باید شرح این جزئیات به این دقت آورده شود. بد نبود که ایشان پاسخ این گزینش را می دادند، هر چند که از روند گزارش و با توجه به همان اشاره به روم های کذایی می توان به پاسخی احتمالی رسید.

در بخش تمایز، ایشان به مسئله جالبی اشاره کرده اند که واقعاً شاید تنها قسمت قابل اشاره این به اصطلاح گزارش باشد. جناب انواری در نحوه ی گزینش پوشاک، آرایش و عطر و رفتار همجنسگرایان دقت خوبی داشتند و خودشان نیز به این معترف بودند که امروزه دیگر این نشانه مختص به همجنسگرایان نیست و قطعاً از این به بعد هم نخواهد بود.

این اشاره من را یاد یکی از دوستان انداخت که این طور نقل می کرد که به اتفاق یکی از آشنایان که همسرش سوئدی بوده برای پیاده روی به یکی از خیابان های شهرشان رفته بودند و همسر خارجی دوست ایشان پس از اینکه دو پسر را می بیند که دست در دست هم در خیابان راه می روند در مورد همجنس گرایی و وضع هومو های ایرانی سنووال می کند و بعد از اینکه از نحوه ی برخورد قانونی با آنها مطلع می شود، بسیار تعجب می کند که در ایران با اینکه همجنسگرایی جرم است! اما مردم ناخواسته به آن تظاهر دارند!

البته باید این نکته را مد نظر داشت که اشاره ی به جای آقای انواری بیشتر این سخن را تأیید می کند که اگر همجنسگرایی صرفاً يك رفتار بود که شخص در اثر انحراف بدان مبتلا می شد، در نهایت باید به قشر خاصی تعلق می داشت. اما همانطور که همه ما می دانیم، امروزه شاهد استفاده ی وسیع از نشانه هایی که روزگاری در انحصار این قشر بوده است، در بیشتر افراد جامعه هستیم و توجه و ریزینی جناب انواری تأییدی بر این ادعا است. شایسته ی اشاره است که ایشان با دست گذاشتن بر روی نکات ویژه ای مانند سکس و پوشاک و ظاهر همجنسگرایان، مانند يك روشنفکر که هدف اصلی اش برخورد بی طرفانه است، قلم زده اند و حتی اگر کمی واقع گرایانه به این موضوع نگاه کنیم می توان ایشان را به مغرضانه

انتخاب کردن و نحوه چینش این گزارش نیز متهم کرد و با کمی دقت می شود به واقعیت های نهفته در آن رسید که نتیجه ی آن چیزی به جز بدتر شدن وضع این اقلیت در اجتماع نخواهد بود.

اما در پایان این گزارش و قبل از بازگو کردن قوانین جاری ایران در خصوص همجنسگرایی، دوباره به همان داستان تکراری می رسیم که شخصی مهندس یا وکیل یا دکتر است و وضع مالی خوبی دارد و علی رغم اینکه با پارتنرش زندگی می کند از نحوه ی زندگی اش راضی نیست. این داستان و حکایت بارها و بارها توسط اشخاص مختلف و فقط با تشریح گوناگون موقعیت ها مطرح شده است و فقط يك پاسخ برای آن می توان در نظر گرفت که: همجنسگرایان عزیز، اگر روزی هم به سرانجامی رسیدید و آن چیزی را که رویای به دست آوردن اش را دارید را به دست آوردید باز هم از دید همه ی ما، روانپریشی هستید که حسرت یک زندگی آرام و طبیعی را باید داشته باشد!



همجنس‌گرایان

نشریه لژبین ایرانی
www.gfiran.bravehost.com
hamjenseman@gmail.com

می خواستم برای استاد نجم آبادی گلابه نامه ای بنویسم اما دیدم چرا گلابه؟! ایشان تحقیقی کرده اند و به نتیجه ای رسیده اند که هرچند

خوشایند من نباشد ولی باز می توان گفت که خدا را شکر مثل دیگران ندانسته نبریده اند و ...!

خیلی که بخواهم از خانم نجم آبادی گلابه کنم باید بر شیوه ایشان در روش تحقیق گلابه کنم. باید باز هم به ایشان توضیح بدهیم که ایران فقط تهران نیست و اکثر آن خیال-خامان و سرخوشان پاتخت نشین نمایندگان خوبی برای جامعه دگرباشان ایرانی و نمونه آماری مناسبی برای تحقیق نیستند، هرچند آنها هم گوشه ای از واقعیتند!

آن که در شهر آشوب تهران می تواند پاتوق کند و ... چه می داند از درد آن جوانکی که یک رفیق هم-احساس در دیار خود ندارد و رگ گردن پدر و ترس از نفرین های مادر یا خفه اش می کند یا نابود (که تقریباً یکی اند)؟!

قصدم توهین و کنایه نیست. تلخ است اما واقعیت است، درد ما درد صد یا دویست نفر نیست، درد هزار هزار آدمی است که یا نباید خود باشند یا اگر بودند محکوم و نابودند!

همان پاتختش هم کم هراس ندارد. دور از واقعیت است اگر شانه های سرخ و رد دار! مرکز نشینان را نبینی و یا نگوئی از آنانی که یا حبس کردند یا زندگیشان به حبی بدل کردند.

کاش می شد وارد جزئیات شد و از آنچه پیش چشم همه نیست گفت، اما بهتر است بگذریم. می گویند درد ما بی دردی است، اما درد ما از آن دردها است که نمود ندارد، دردی که دادخواه ندارد، دردی که محکوم به سکوت است. همان بهتر که درد نخوانیم اش و صورت مسناله را پاک کنیم و خیال کنیم خوشی زده زیر دلمان.

استاد نجم آبادی عزیز گویا نمی توانم بی خطاب به شما بنویسم. می خواهم اعتراف ام را هم خطاب به شما بنویسم.

استاد عزیز، بانوی بزرگوار، می دانم که نادیده گرفتن زحمات شما، سالها تحقیق و تدریس و قلم فرساییتان بی انصافی است اما دیروز ناچار شدم تا نادیده بگیرم، امیدوارم آنقدر بزرگوار باشید که ببخشید.

بگذارید از اول بگویم، از آن روزی که دو هم احساسمان را در مشهد بالای دار دیدیم، از همان روزی که شیرازی ها را گرفتار زندان دیدیم و اصفهانی را دیدیم که کشان کشان به خیابان کشیدند، خانم نجم آبادی عزیز، از همان روزها چشممان ترسیده. وقتی حتی خبری شایعه گونه می شنویم دلمان می لرزد، سعی می کنیم بدانیم، سعی می کنیم تا شاید بتوانیم کاری کنیم، تا شاید این بار ...

خانم نجم آبادی عزیز چند روزی بود به فکر راهی بودم برای نشر هر چه بیشتر یک خبر، خبری که این روزها نگرانمان کرده و متأسفانه در چند روایت شنیده ایم اش و تا به حال تماس هامان با منابعش هیچ افاقه نکرده. همین که مقاله های دوستان را در باب سخنان شما دیدم یک لحظه ای فکری به مغزم خطور کرد و با خودم گفتم شاید خاطر آن بانو همراهمان نباشد ولی بگذار، می توان از نامش برای خوراندن آن خبر به چشم دیگران استفاده کرد (تا شاید یکی پیدا شد و ما را از نگرانی به در آورد، یا حقیقت را برایمان روشن کرد)، پس شروع کردم به کاری که باور کنید قلبا از آن راضی

نیستم و عذر خواهی ام نیز از بابت آن است ولی باز هم می گویم دل و دیده ترسیده به هر رسیمانی ممکن است چنگ زند.

خلاصه اینکه استاد عزیز از نام شما در یکی از سایت ها استفاده کردم می توانید خودتان نتیجه اش را در این تصویر ببینید.

هرچند تا به حال گویا این راه هم راه چاره نشده ولی حداقل سعی خودم را کرده ام و از این بابت که نادیده نگرفتم حتی یک شایعه را، شایعه ای که در آن از خطر جان دو جوان می گوید، ناخرسند نیستم اما باز هم عذر می خواهم.

استاد عزیز، برای سالها تلاشتان خسته نباشید.

امید است که بدانیم و بدانند!

Jen Lahey / Capital Xtra / Thursday, February 21, 2008

http://www.xtra.ca/public/viewstory.aspx?AFF_TYPE=2&STORY_ID=4375&PUB_TEMPLATE_ID=4

آرشام پارسی ناچار شد که زندگی اش را در ایران رها کند و برود. خطرات و تهدیدها زیاد بودند. سال ها بار تنهایی را به دوش کشید در خفا تمام مسئولیت ها را به انجام رساند. ناچار بود همه چیز را از همه کس پنهان کند. بعد از گذشت چندین سال هنوز هم خطر از زندگی او نشده است. زندگی پارسی، بنیان گذار سازمانی برای کمک به دگرباشان جنسی ایرانی، در خطر قرار داشت. با توجه به قوانین سخت ایران و وجود مجازات سنگین برای همجنسگرایی و نیز تأسیس یک انجمن همجنسگرایان، احتمال داشت حلق آویز و یا سنگسار شود.

در این شرایط بود که در سال ۲۰۰۵ خانواده و دوستانش را گذاشت و از ایران خارج شد و هیچ امیدی نداشت که دوباره آنها را ببیند.

وقتی به ترکیه رسید به دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل در آنکارا مراجعه کرد. در آنجا حدود هفت ساعت مصاحبه شد و پس از آن او را نزد یک دکتر روانشناس فرستادند و ده ساعت دیگر نیز در آنجا زندگی و مشکلاتش را تعریف کرد.

پارسی گفت: "خیلی سخت بود. می دانید، در آن زمان بسیار مضطرب بودم، در تمام طول مصاحبه گریه می کردم. من خانواده ام را ترک کرده بودم، شغلم، دوستانم و هر چیزی که داشتم را گذاشته بودم. هیچ چیزی نداشتم جز چند دست لباس و ۵۰، ۱۰۰ دلار پول. تنها چیزی که داشتم امید بود. احتیاج داشتم با کسی حرف بزنم."

سازمان ملل از او حمایت کرد و او را به سفارت کانادا در آنکارا ارجاع داد و او پس از هشت ماه به کانادا وارد شد.

پارسی گفت: "در ایران ناچار بودم که سکوت کنم، از چیزی حرف نزنم، اما وقتی در سازمان ملل بودم، برای اولین بار در کل زندگی ام گفتم که من چه کسی هستم و چه کارهایی تا به حال کرده ام. البته گفتن آن حرف ها خیلی سخت بود. در ایران هیچ کس نمی دانست که من برای گروه نوپای رنگین کمان که بعداً شد سازمان همجنسگرایان، کار می کنم. دوستانم مرا با اسم مستعار می شناختند. در آن زمان نمی توانستم به کسی اعتماد کنم. آن مصاحبه اولین باری بود که توانستم بگویم این سازمان را من راه اندازی کردم و آرشام هستم."

پناهندگان می بایست با ترس هایی که مدام به صورتی غریب آنها را آزار می دهد و ناچارشان می کند گرایش جنسی خود را مخفی نگه دارند، مبارزه کنند. باید با وحشت بسازند، و با از آن جهنم خلاص شوند. اما خلاصی، برای بسیاری از دگرباشان به آسانی میسر نمی شود و گاه به سمت برزخی قانونی سوق داده می شوند. یا خطر برگشت به کشورشان آنها را در شرایطی طاقت فرسا قرار می دهد و یا ناچار با یک روند دگرباش ستیزانه در کشور ترانزیت روز می گذرانند.

الفاروق خاکی وکیل مدافع پناهندگان دگرباش در تورونتو، یادآوری می کند که یکی از اعضای سازمان مهاجرت و پناهندگی کانادا به یکی از موکلان کنیایی اش گفته بود: اگر کمی با احتیاط در کشور خود (کنیا) رفتار می کردید، می توانستی بدون مشکل در همانجا بمانی.

الفاروق خاکی در پاسخ توضیح می دهد: "منظورتان از احتیاط چیست؟ آیا شما به او می گوید که در تمام طول زندگی اش سرش را به زیر بیاندازد و امید داشته باشد که کسی از گرایش جنسی او خبردار نشود تا زندانی و یا کشته نشود؟ چرا یک نفر می بایست گرایش جنسی اش را مخفی کند؟ شما به عنوان شهروند یک کشور، نباید مجبور باشید جنسیت، عقاید سیاسی و یا مذهبی تان را از ترس شکنجه مخفی کنید. باید بیشتر در مسائل و ناملایمات پناهندگان تحقیق کرد. من، برای نمونه، اگر بخواهم باید بتوانم همجنسگرا بودن ام را حتی جار بزنم و باز هم امنیت داشته باشم. باید در این مورد، یعنی فشاری که به مردم در کشورشان در اثر محدودیت هایی که در زمینه ی حقوق انسانی و اجتماعی دارند، حساسیت بیشتری به خرج داده شود به ویژه از جانب مسئولین اداره ی مهاجرت و پناهندگی که خودشان دگرباش نیستند و با دگرباشان و زندگی آنها آشنایی کافی ندارند."

برای همه ی پناهجویان روندی چند مرحله وجود دارد. متقاضی باید در ابتدای ورود که بیشتر فرودگاه و یا بنادر کشور پناهنده پذیر می باشد درخواست پناهندگی دهد. در این صورت پناهجو به اداره ی مهاجرت و پناهندگی کانادا ارجاع می شود. آنها قرار ملاقاتی تعیین می کنند و فرمی را به او می دهند که مشخصات فردی اش را بنویسد.

خیلی بروکراتیک نیست؟

در این فرم است که آنها باید داستانشان را بنویسند. توضیح دهند که به چه دلیل ترس از شکنجه و مجازات دارند و باید هر چه می توانند جزئیات بیشتری را ارائه دهند. پس از آن تاریخ جلسه ی رسیدگی به پرونده تعیین می شود و پناهجو با یک پانل یک نفره مواجه خواهد شد که او به تنهایی در ارتباط با واجد شرایط بودن/نبودن فرد متقاضی تصمیم خواهد گرفت.

رهنمودهای دولت کانادا برای پذیرفتن پناهجویان همانند بسیاری از کشورها بر پایه ی کنوانسیون جهانی ۱۹۵۱ سازمان ملل متحد است. نکته مهم در این کنوانسیون این است: "پناهجو به کسی گفته می شود که ترس موجهی از روبرو شدن با شکنجه و مجازات به دلیل نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در گروه خاص اجتماعی و یا عقاید سیاسی داشته باشد و در خارج از مرزهای کشورش ناخواسته و یا به دلیل وجود ترس بی پناه و نیازمند حمایت باشد."

برای اکثریت دگرباشان جنسی از قانون "عضویت در گروه خاص اجتماعی" برای انجام درخواست پناهندگی شان استفاده می شود و به گفته ی نیکول لایویولته استادیار دانشکده ی حقوق دانشگاه اتاوا باید گرایش جنسی شان را ثابت کنند. آنها باید اثبات کنند که دگرباش هستند. برای بسیاری از پناهجویان اثبات کردن این موضوع روندی چند ساله را در پی دارد. پس از آن آنها باید اثبات کنند که در کشورشان از مجازات و شکنجه ترس داشته اند. تبعیض هنوز کافی نیست.

خاکی که حدود ۱۵ سال است در این زمینه فعالیت دارد می گوید که هر کدام از پرونده هایش چالش خاص خود را دارند چون هیچ دو نفری در شرایط یکسان قرار ندارند. او می گوید که تهیه پرونده ی آنها و آماده کردن آن برای ارائه به دادگاه همانند حل کردن یک پازل آهنی است چون هر تکه از آن باید به گونه ای مطرح شود که تصویری همانند آنچه که در واقعیت موجود است را نشان دهد.

خاکی بعضی مواقع از مدارکی مانند عکس در گی پراید و یا برنامه های اجتماعی دگرباشان، نامه های عاشقانه، یا حتی عضویت در سونای دگرباشان یا چت روم های آن لاین برای تکمیل پرونده پناهجویان استفاده می کند چون هر کدام از این شواهد دال بر گرایش جنسی فرد است. خاکی می گوید: "اثبات گرایش جنسی فردی که زیاد اجتماعی نیست به مراتب سخت تر است. همچنین لژیون ها نیز با شرایط مشکلی مواجه هستند زیرا شرایط زندگی آنها با گی ها متفاوت است. یکی از سخت ترین پرونده ها این است که شخص ازدواج کرده باشد و بدتر آنکه بچه داشته باشد. بسیاری از موکل های زن من در مقایسه با مردان از داشتن زندگی خصوصی بیشتر خسارت می بینند زیرا آنها بیشتر در جامعه آشکار هستند و راحت تر می توان گرایش جنسی شان را اثبات کرد. همچنین گاهی زنان به واسطه ی فرهنگ سنتی و خانواده هایشان بیشتر زبان می بینند، بیشتر از مردان دگرباش که در اجتماع آزادترند. مکان های عمومی برای لژیون ها به اندازه ی گی ها وجود ندارد. پس یک زن امکانات کمتری برای اثبات زندگی آشکار در بین جامعه به عنوان یک لژیون دارد به خصوص اگر یک مادر هم باشد. بنابراین در اینجا مسئله ی جنسیت نیز دخیل است." بسیاری از پناهجویان به کانادا وارد می شوند اما نمی دانند که می توانند به خاطر گرایش جنسی شان نیز درخواست پناهندگی کنند و بنابراین علاقه ای ندارند که گرایش جنسی شان را برای اداره ی مهاجرت و امور پناهندگان آشکار کنند چون خیال می کنند ممکن است اینجا هم مثل کشور خودشان مورد تبعیض قرار گیرند، و یا اینکه اصلاً عادت کرده اند آن را مخفی کنند. اما هنوز لیست مشکلات ادامه دارد.

جلسات رسیدگی به پرونده ی پناهجویان توسط اداره ی مهاجرت و امور پناهندگی کانادا با حضور یک نفر و یا گاهی دو نفر انجام می شود. این شرایط نتیجه قوانین جدید اداره ی مهاجرت و امور پناهندگان بود که در سال ۲۰۰۲ توسط دولت وقت تصویب شد.

قبل از آن تمام جلسات حداقل با حضور دو نفر انجام می شد حضور دو نفر در این جلسات به دلیل بررسی و کنترل تصمیم گیری و جلوگیری از هرگونه تبعیض و یا رفتارها و تصورات دگرباش ستیزانه ای بود که وجود داشت. اما در حالت داشتن یک عضو در جلسه این کنترل دیگر وجود نخواهد داشت. در قانون جدید سال ۲۰۰۲ همچنین برنامه ای برای درخواست مجدد پناهجویان طرح شد که چه افرادی شایستگی آن را دارند که درخواست بررسی

مجدد پرونده شان را داشته باشند. آیا عضو یک نفره رسیدگی به پرونده ممکن است پرونده ای که رد شده را در صورت درخواست بررسی مجدد، بپذیرد؟ دولت اجرای این برنامه را موقتاً متوقف کرده بود اما هنوز بعد از گذشت شش سال اقدامی برای تکمیل و اصلاح آن انجام نشده است. با توجه به نبودن برنامه ی خاص برای درخواست مجدد و یک نفره بودن جلسات رسیدگی به پرونده تنها راه موجود درخواست از دادگاه های دولت فدرال است. هرچند که افرادی می توانند از دادگاه های دولت فدرال درخواست مجدد کنند که از اشتباهی قانونی متضرر شده اند و به گفته خاکی و لایویولته این اشکال بزرگی در سیستم پناهنده پذیری دولت کاناداست.

دانیله نوریس مسئول روابط عمومی اداره ی مهاجرت کانادا می گوید که دلایل مختلفی وجود دارد که باعث شده برنامه ی درخواست مجدد به صورت کامل اجرا نشود. او می گوید: "سیستم تصمیم گیری برای پناهجویانی که داخل کانادا هستند یکی از بهترین سیستم های دنیا است. هیچ شکلی در تعهد دولت کانادا به قوانین پناهنده پذیری وجود ندارد. برنامه ی درخواست مجدد پناهجویان در شرایط فعلی ضرورت خاصی ندارد چون حداقل سه مکانیزم دیگر وجود دارد که عبارتند از بررسی مجدد توسط سیستم قضایی، بررسی توسط اداره مهاجرت کانادا برای کسانی که در خطر دیپورت قرار دارند - و این بررسی ها قادرند اطمینانی حاصل کنند که که فرد در صورت بازپس فرستاده شدن به کشور خود با هیچ شکنجه و یا مجازاتی روبرو نمی شود- و در آخر اقدام برای اقامت دائم در کانادا بر اساس فعالیت های بشردوستانه."

سایت اداره ی مهاجرت کانادا اعلام کرده است که در حال حاضر برنامه ی درخواست مجدد اجرا نخواهد شد زیرا این امکان وجود دارد که تعداد بسیار زیادی اقدام کنند و باعث شود که روند بررسی پرونده ها بسیار طولانی تر شود. همچنین هزینه ی دولت های استانی برای کمک های قانونی نیز افزایش خواهد یافت.

مشخص نیست که چه تعداد پناهنده توسط این سه مکانیزم، قادر به دریافت اقامت در کانادا می شوند. در واقع از سال ۲۰۰۲ که قانون جدید به اجرا درآمد کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل بیانیه ای منتشر کرد و از به اجرا در نیامدن این طرح ابراز نگرانی کرد. "کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل از دولت کانادا می خواهد که روند بازنگری ای برای پرونده ها معرفی کند زیرا این روش یکی از بخش های حیاتی پروسه ی پناهنده پذیری برای پناهجویان می باشد. ما امیدواریم که برنامه ی درخواست مجدد پناهجویان در کانادا هر چه زودتر به اجرا دربیاید."

حدیث (۱) محمد بن سنان نقل کرده است که:

حضرت ابی الحسن الرضا (ع) در جواب مسائل من مکتوبی ارسال داشته و در آن مرقوم فرموده:
 علت حرام بودن جنس ذکور برای ذکور و اناث برای اناث آن است که نسل قطع شده و چاره جویی باطل و دنیا خراب است

حدیث (۲) ابی بصیر نقل کرده است که:

محضر مبارک حضرت ابی جعفر (ع) عرض کردم: آیا رسول اکرم (ص) از بخل به خدا پناه می برد؟
 حضرت فرمودند: بلی. ای ابا محمد، در هر صبح و شام، و ما نیز به خدا پناه می بریم. و به زودی تو را از عاقبت بخل با خبر خواهیم نمود. قوم لوط اهل قریه ای بودند که بر طعام بخل و حرص می ورزیدند و این خوی ایشان را مبتلا نمود به بیماری در فروجشان که دوایی نداشت.
 عرض کردم: بیماری که به دنبال حرص و بخل ایشان پیدا شد چه بود؟

حضرت فرمودند که قریه ای که قوم لوط در آن بودند سر راه عابرین بر شام و مصر بودند لذا مسافران بر این قوم وارد می شدند و ایشان هم آنها را ضیافت و پذیرایی می کردند و وقتی نفرات واردین و میهمانان زیاد گردید اهالی این قریه یعنی قوم لوط دلتنگی و بخل و فرومایگی که داشتند ایشان را در مضیقه قرار داد لذا بخل آن ها را وادار کرد به این که وقتی میهمانان بر ایشان نازل می شدند با ایشان عمل شنیع نموده و رسوایشان کرده بدون این که هیچ شهوتی به ایشان داشته باشند و مقصود آنها از این فعل قبیح آن بود که واردین از ایشان بیمناک گشته و نزدشان نیایند. باری افعال و اعمال زشت آنان منتشر شد و بدین ترتیب مسافرین و عابرین را بازداشت از این که بر آنان وارد شوند و این بخل آن ها بود که به بلایی مبتلایشان نمود که قادر بر دفع آن از خود نبوده بدون این که شهوتی بر این کار داشته باشند. سپس امام (ع) فرمودند: پس چه دردی درناک تر از بخل و بد عاقبت تر و زشت تر از آن نزد خدا می تواند باشد

حدیث (۳) و پیامبر قوم لوط مردی با سخاوتمند و کریم و پذیرای میهمانانی بود که بر آن جناب وارد می شدند و همواره آنها را از قومش بر حذر می داشت و قوم لوط می گفتند تو آن میهمانان را نزد خود راه مده
 حدیث (۴) از حضرت ابو جعفر منقول است که: رسول خدا (ص) از جبرئیل پرسید: هلاکت قوم لوط به چه کیفیتی بود؟ جبرئیل محضر مبارکش عرض کرد: قوم لوط از قریه ای بودند که آنها مخرج غایبشان را تنظیف نمی کردند و غسل جنابت نمی نمودند و از خصوصیات دیگر آنان این بود که بر طعام حریص بودند.

منبع: برگرفته از کتاب علل الشرایع نوشته شیخ صدوق (ره) و به ترجمه و تحقیق سید محمد جواد ذهنی تهرانی از انتشارات مؤمنین. جلد دوم- باب سیصد و چهلیم- صفحات ۷۴۳-۷۴۵-۷۴۷-۷۵۲

نتایج حاصل از گفته ائمه و جبریل درباره بلایی که بر سر قوم لوط نازل شد:

- (۱) چون در بین این قوم یا در میان کسانی که با جنس مخالف نزدیکی نمی کنند، و به هر حال در این حدیث نامی از قوم لوط برده نشده کسی نبود که با زن نزدیکی کند و زادی و ولدی صورت گیرد پس این کار باعث از بین رفتن این قوم می شد. ((نتیجه از گفته امام رضا (ع). حدیث ۱))
- (۲) چون قوم لوط حریص بودند و طماع و این حرص آنان را به بیراه کشاند و آنان پذیرای حبیب خداوند (میهمان) نبودند و اکثرا به افراد مسلمان بدون هیچ شهوتی تجاوز می کردند. (به خاطر موقعیت جغرافیایی که داشتند در مسیر شام و مصر.). ((نتیجه از گفته امام جعفر (ع). حدیث ۲))
- (۳) آنان (قوم لوط) هیچ شهوتی به همدیگر نداشتند ((بدون این که هیچ شهوتی به ایشان داشته باشند.)) یعنی آنان بدون میل باطنی و برای حرص و طمع این کار را می کردند همجنس باز بودند نه همجنس خواه - البته در نظر داشته باشیم که ترم همجنسخواه و همجنسباز، ترم جدید

است، و همجنسباز به اندازه ی همجنسخواه دارای شهوت است، اما دارای گرایش جنسی/عاطفی که همجنسخواه از آن بهره مند است، نیست. به نظر من بهتر است نظر امام جعفر را اینطور بخوانیم که کسانی با کسانی در چارچوبی نظیر تجاوز، وارد ارتباط جنسی می شدند نه به خاطر شهوت (یا میل به انجام عمل جنسی با آن فرد)، بلکه به خاطر آزار و ترساندن آنان . ((نتیجه ازگفته امام جعفر (ع). حدیث ۲))

۴) برتری لوط به این خاطر بود که او مهمان پذیر بود بدون هیچ چشم داشتی. او همجنس باز نبود، باز هم در این مورد از حدیث برمی آید که آنچه مهم بوده مهمان پذیری و چشمداشت نداشتن بوده، نه انجام دادن یا ندادن عمل جنسی بی یا با شهوت. ((نتیجه از گفته قرآن که در این کتاب ذکر شده است. حدیث ۳))

۵) جبرئیل از جانب خدا برای باری دیگر این سخن را تصدیق می کند که آنان همجنس باز بودند و به مال حریص بودند در ضمن غسل نمی کردند. ((نتیجه از گفته جبرئیل. حدیث ۴))

جالب اینجاست قرآن هم ذاکر این است که قوم لوط بدون شهوت تعرض می کردند. یعنی همجنس بازند و طرف خود را مجبور به این عمل می کردند، افراد مفعول هم هیچ رضایی به این کار نداشتند. و جالب تر از آن در احادیث این کتب آسمانی هیچ مجازاتی در این جهان برای آنان در نظر گرفته نشده است در قرآن مجازات مرد و زن زناکار را بعد از اثبات جرم ۱۰۰ تازیانه شلاق اجر آن دانسته. ولی برای افراد که با همجنس خود هم بستری می کنند البته با شهوت مجازاتی در نظر گرفته نشده فقط قوم لوط که با اجبار و بدون شهوت به خاطر حرص و طمع و غسل نکردنشان و پیروی نکردن از پیامبرشان دچار عذاب گردانیده شدند. آن عذاب هم به در خواست خود لوط از جانب خدا اجابت گردید.

من می خواستم به چند جمله درباره کلمه شهوت بگم. منظورم از بدون شهوت تو جمله های بالایی اینه که اونا بدون میل داخلی و به خاطر انتقام و حرص و طمع این کارو می کردند تو قرآن خیلی اومده که آدم را آفرید و در درون او شهوت را نهاد و سپس حوا را آفرید و آدم به دنبال او رفت. منظور از شهوت علاقه و عشق درونی که آدم و برای انجام اون کار وادار به هر کاری می کنی مانند لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد و... اگه اونا شهوت نداشتند به دنبال هم میرفتند. شهوته که اونا رو به طرف هم می کشه. پسر، پسر پسر و می خواد به خاطر شهوت اگه شهوت نباشه علاقه ای هم به سکس پیدا نمی کنه.

از عزیزان و دوستان و همجنسگرایان خواهشمندم که تمامی واجبات دین خود را بجا آورند به استثنای این موضوع چون درونی و ذاتیست تا اگر جزایی بر ما باشد از مقدار آن کاسته شود. در ضمن با همجنس خود زمانی همبستری نماید که او هم همجنسگرا باشد تا خدای ناکرده برای شما چه در این جهان و چه در آخرت هیچ ضرری نداشته باشد.

WWW.AphroditeBoy.BlogsPot.Com

AphroditeBoy@Gmail.Com

تالار گفتگوی کوششگران همجنس گرای ایران

بحث و تبادل نظر برآمون مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همجنسگرایان ایرانی

<http://ihagroup.forumotion.com>

کوششگران
همجنس
گرا

رئیس مرکز تحقیقات ایدز اعلام کرد :

رشد ایدز با افزایش تماسی جنسی قبل ازدواج

صفریودن درصدابتلا به ایدز از راه همجنس‌گرایی در ایران

لزوم شکستن تابوی ایدز در رسانه‌ها



رئیس مرکز تحقیقات ایدز با بیان این که ۸۰ درصد مردم کلمه ایدز را نخستین بار از تلویزیون شنیده‌اند، گفت: تابوی ایدز باید در رسانه‌ها شکسته شود.

به گزارش خبرنگار بهداشت و درمان خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، دکتر مینو محرز در نشست با دانشجویان دانشکده علوم اجتماعی و ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی با بیان این که هر روز باید روز جهانی ایدز باشد، افزود: هر روز مشاهده می‌شود که جوانان بسیاری با ویروس HIV مثبت به ما مراجعه می‌کنند و پس از گذشت ۲۰ سال از اپیدمی ایدز، باز هم با وجود توانایی پیشگیری، جوانان بیشتری به آن مبتلا می‌شوند.

وی تصریح کرد: در ابتدا با نگرش بسیار بدی در کشور با این بیماری برخورد شد به طوری که انگ همجنس‌گرایی را به مبتلایان می‌زدند اما تاکنون هیچ بیماری در ایران از این طریق به ایدز مبتلا نشده است.

دکتر محرز با بیان این که فرآورده‌های خونی در گذشته مهم‌ترین راه انتقال بودند اما در حال حاضر تحت کنترل هستند، افزود: انتقال از سرنگ مشترک معتادان و تماس‌های جنسی از راه‌های مهم ابتلا به ایدز به شمار می‌روند. همچنین در قدم اول باید نگرش‌های منفی در رابطه با بیماران به نگرش مثبت تبدیل شود.

وی با بیان این که افراد مبتلا به ایدز گناهکار نیستند، بلکه کسانی که باید آموزش بدهند که نداده‌اند، گناهکار اصلی در این رابطه به شمار می‌روند، اظهار کرد: در درجه اول رسانه‌های تصویری با توجه به گستردگی مخاطب، وظیفه بسیار سنگینی بر دوش دارند؛ به طوری که ۸۰ درصد مردم کلمه ایدز را نخستین بار از تلویزیون شنیده‌اند که در گذشته در سکوت مرگبار به سر می‌برد، اما در حال حاضر نسبتاً به این مساله پرداخته می‌شود. رئیس مرکز تحقیقات ایدز با بیان این که آموزش مستمر، نگرش منفی را به مثبت تبدیل خواهد کرد، گفت: مهارت زندگی خوب را باید از کودکی آغاز کرد و نقش آموزش و پرورش بسیار حائز اهمیت است. همچنین در این رابطه مذاکرات متعددی با مسئولان آموزش و پرورش صورت گرفته اما با تغییر رؤسای مکرر مسئولان، کم‌کاری‌هایی نیز به چشم می‌آید.

به گزارش ایسنا، وی با بیان این که واقعیت مسأله‌ی ایدز را باید برای کلیه اعضای جامعه بازگو کرد، اظهار کرد: مطرح کردن مسایل جنسی در بین خانواده‌ها و رادیو و تلویزیون قبیح عنوان می‌شود که باید چنین نگرشی که در برخی مسئولان وجود دارد، اصلاح شود.

دکتر محرز با اشاره به این که ایدز یک بیماری عفونی است، افزود: از زمان اپیدمی این بیماری ۸۰ میلیون نفر ابتلا داشته‌اند که در این بین عواقب اجتماعی آن را نمی‌توان منکر شد. همچنین در کشورهای آفریقایی ۴۰ تا ۵۰ درصد جامعه مبتلا به ایدز هستند که بسیاری با ایدز متولد شده و می‌میرند. البته بیشترین میزان آلودگی به علت فقر است که موجب بی‌بند و باری جنسی شده است.

وی تعداد مبتلایان به ایدز در آسیا به خصوص در چین و هندوستان را به طرز وحشتناکی رو به افزایش دانست و تصریح کرد: سالانه ۳۰ میلیون نفر به علت ایدز در جهان جان خود را از دست می‌دهند و ۵ میلیون نفر نیز به آن اضافه می‌شود .

محرز ادامه داد: ۸۰ درصد مبتلایان به ایدز در جهان از راه جنسی مبتلا شده‌اند که ۹۰ درصد همین آمار نیز از تماس جنسی زن و مرد است. همچنین احتمال انتقال ویروس ایدز در دندانپزشکی و آرایشگاه‌ها در صورت عدم رعایت نکات بهداشتی وجود دارد اما راه شایعی به حساب نمی‌آید. وی تصریح کرد: اولین اقدام در پیشگیری از ایدز در کشور، انجام تست بر روی تمام خون‌ها از سوی سازمان انتقال خون ایران بود که در حال حاضر در هنگام اهدای خون مشاوره‌های رایگان در این رابطه صورت می‌گیرد.

به گزارش ایسنا، رییس مرکز تحقیقات ایدز با بیان این که امکان ابتلای کارکنان پزشکی در زمان تزریق خون به بیمار کمتر از ۳/۰ درصد است، اظهار کرد: راه پیشگیری از بیمار مبتلا به ایدز، طرد بیمار و انگ‌زنی نیست و چنان چه آگاهی از این طریق نباشد، بنابراین ترس به جامعه چیره می‌شود. وی افزود: بیمارانی که ترس از ایدز دارند به شدت از بیماران عادی مبتلا به ایدز بدتر هستند که در صورت تکرار این تصور، فرد به یک بیمار روانی تبدیل می‌شود که در نهایت خانواده‌ها از هم می‌پاشند.

محرز با بیان این که در رابطه با کاهش آسیب‌های اجتماعی، الگوی جدیدی در جهان ارایه کرده‌ایم، تصریح کرد: برخی معتقدند صحبت در رابطه با کاندوم و راه پیشگیری از رفتارهای پرخطر جنسی، تنش را در جامعه افزایش می‌دهد اما در واقعیت این‌طور نیست و نباید حقایق را پوشاند. رییس مرکز تحقیقات ایدز خاطرنشان کرد: داروی ایرانی «آپمود» که منشأ گیاهی دارد، تقویت‌کننده‌ی سیستم ایمنی بدن و فاقد هرگونه عارضه‌ای است.

وی با بیان این که انتقال ویروس ایدز از راه تماس جنسی، راه غالب است، افزود: بیشترین سن مبتلا، بین ۲۰ تا ۴۵ سال است. محرز تصریح کرد: تابوی ایدز در تلویزیون در حال شکسته شدن است و امیدوارم که برنامه‌های آموزشی نسبت به گذشته افزایش یابد. همچنین بودجه‌ای که برای ایدز اختصاص می‌یابد در مقابل کار انجام شده صفر است، زیرا نگرش منفی است. محرز با اشاره به این که امکان ابتلا از طریق تزریق خون آلوده بالای ۹۰ درصد است، اضافه کرد: راه انتقال ویروس ایدز از طریق سرنگ آلوده ۱۰ درصد و از مادر به فرزند بین ۲۵ تا ۶۵ درصد است. همچنین با توجه به افزایش سن ازدوج در کشور، تماس جنسی قبل از ازدواج بالا رفته و باعث رشد ایدز شده است.

<http://isna.ir/Main/NewsView.aspx?ID=News-1045608>

با خودش حرف می زد، یا شاید با خیالی که سایه وار دنبالش می کرد. از خودش فراری بود یا از او؟ زمین کاملاً خیس خورده و جای جای آن، آب باران درون چاله های سطح خیابان جمع شده و دنیای سرد و تاریکی آنسوی پرده ی آب بر خور می لرزید. انعکاس نور ملایم و مهتاب گون تیره های چراغ برق بر سطح کبود آسفالت، آمیزه ای از سنگ و آب و مهتاب می نمود. به بالا نگاه کرد. قطرات ریز و سبک باران که تنها در گستره ی اطراف چراغ ها پیدا بودند به صورتش آرام ضربه می زد و همراه با قطرات شور و دیر آشنایی به پایین می غلتید. آسمان تاریک و مهیب بود و خیابان خلوت و خیس و مبهم. دستانش را دور تنش پیچیده بود، کفش هایش تقریباً روی سطح خیس خیابان کشیده می شد و هر از گاهی با عبور از یک چاله ی آب شری صدا می کرد و برای لحظه ای کر کر کفش ها با صدای گنگ آب در هم می آمیخت و آهنگ اندوهناکی می نواخت. هنوز زیر لب حرف می زد:

- نفرین به من، نفرین به من.

وارد کوچه ای خلوت شد. تاریک و سرد بود. مقابل خانه ای با نمای سفید که تک درختی رو به رویش بود ایستاد. در جیبش به دنبال کلید گشت. در باز شد و مرد جوان دیگر در کوچه نبود. در آن خیابان خیس هم دیگر کسی نبود. اتومبیلی با سرعت گذشت و آب چاله ها را به اطراف پاشید.

از پنجره به بیرون، به کوچه نگاه کرد، به جایی که مرد جوان ایستاده بود و او را می نگریست. صورتش را به شیشه نزدیک کرد. سرد و نمناک بود. اثر دم و بازدمش روی شیشه می ماسید. مرد پشت شیشه در پس هرم نفس هایش گم شد. شیشه را پاک کرد و دوباره بیرون را نگاه کرد. مردی خیس و باران خورده، مردی سرد و تنها پشت نفس های او ایستاده بود، همچنان ایستاده بود و او را می نگریست. از پنجره دور شد، لبخند کم رنگی گوشه ی لبش بود، لبخندی حاکی از غرور، عذاب وجدان، درد، بی خیالی و یا ...؟ روی میز کامپیوتر پرتغال نیمخورده ای که خودش پوست کنده و تا چند لحظه پیش بازیچه ی دستان مرد خیس بود به لبخندش پاسخ گفت. یکی از تکه های نارنجی و خنکش را به دهان گذاشت. لبخندش پررنگتر شد. به کنار پنجره برگشت. مرد خیس، مرد سرد داشت می رفت و صدای لخ لخ کفش هایش بر آسفالت از آنسوی شیشه ها به گوش او نمی رسد و خیلی صداها دیگر نیز. دوباره از حایل شیشه ای دور شد و خود را روی صندلی راحتی اش انداخت. رو به رویش یک راحتی دیگر خالی بود و گرد حضور کسی بر آن، شاید پارچه ی خز رویه ی راحتی هنوز از هرم تن اش گرم بود و هنوز سلول هایی مرده از او، لا به لای پرهایش جای داشت. عطر تنش هنوز در اتاق گرم موج می زد.

حیاط خانه خیس، برگ های اندک مانده بر درخت خانه خیس و او خیس. کفش هایش را گویی که بچه ای با شیطنت آنها را پرتاب کند، به سمت ورودی خانه پرت کرد. پاهایش موزاییک خیس و سرد را لمس کرد. لرزشی خفیف از نوک پاهایش به سمت بالا روان شد. به بالا نگاه کرد.

- نفرین به تو .

هوای خانه در تضادی واضح با بیرون گرم و مطبوع بود. همه جا عطر خواب و رخوت پیچیده و سکوت بود و سکوت. به اتاقش پناه برد. لباس های خیس اش را به گوشه ای انداخت. گرم اش شده بود. روی تخت افتاد و به خواب رفت.

اتوبوس به سمت دور و دورتر در حرکت بود و مرد جوانی از شیشه ی بخار گرفته نگاه اش به سمت خانه ای بود که کسی پشت پنجره اش با خود می گفت:

- دیگه کم کم باید پیداش بشه. ایندفعه همه چی رو تموم می کنم. من مثل اون نیستم. بره یکی مثل خودشو پیدا کنه

اولا بگم ... از نوشته های طولانی و بی فرتور (عکس) بیزارم !

- هی پسره یادت رفت سلام کنی!

|| | درود به تک تک دوستای گلم ...

داشتم میگفتم، هیچ عذابی برام بیشتر از خوندن مطالب بی فرتور نیست ...

یه بوهای میاد ... !

وای هیشکی تو باغ نیس... بابا بوی نوروزو میگم!

آره ... هوا دیگه دماغو مئه ترپچه سرخ نمیکنه 🍷 و بوی شب بو کم کم داره از خونه همسایه ها در میاد

راستی میدونستید که نوروز توی گاتاها(کتاب منسوب به زرتشت) نیست!

حتی توی اوستا هم که بعد از زرتشت گردآوری شده نیس 🚗 !

راستی از زرتشت گفتم به جمله یادم اومد:

زرتشت با لبخند به دنیا آمد ، با روی خوش و لبخند زیست و با لبخند بدرود زندگانی گفت ...

جمله ی قشنگیه البته کمی بزرگنمایی(اغراق) توش هست ولی جالبه!

پس ما از کجا فهمیدیم نوروز چه زمانیه و اصلن برای چیه؟

دوست داری بدونی؟

داستان از اونجایی شروع میشه که ...

جمشید شاه 🏰 و سمرانجام به سرزمین خوش آب و هوای آذربادگان (آذربایجان) میرسه ...

دستور میده اونجا تخت و بارگاهی به سوی خاوران (شرق) برپا کنن و اونجا جای (اقامت) میگیره. زمانی که تاج کیانی به سرش میذاره چون بامداد (سحر) بوده، خورشید بالا میاد و به تاج پرزرق و برق شاه میخوره و مردم جو گیر میشن ...! از نور زیادی که پراکنده میشه به شادی میان و جشنی

به پا میکنن 🎉 و میگن روزی نو اومده و اینگونه میشه که جمشید شاه اسم این روز رو میذاره نوروز .

البته باید بگم اینا همه ش بخشی از اسطوره شناسی ما ایرانی هاست که توی شاهنامه ی فردوسی بزرگوار (بعدن بهت میگم چرا بزرگوار) نمایانده شده ...



راستی روز شش فروردین هم زادروز(تولد) زرتشت ست، بییب ... هورا بییبهورا!

- خب حالا اینا که گفتمی به چه دردی میخوره !

بیین...

توی زندگی ماها سنگ و کلوخ تا دلت بخواد فراوون هست اگه همه ش به فکر زخمی شدن پاهات باشی
زندگی برات همیشه شکنجه گاه !

لازمه که هر از گاهی به به مناسبتی به به بهونه ای سرتو بالا کنی به همراه دستا و به تکان ۸ ریشتری

به خودت یدی  ... همین !

برای این ماه هم باز به مطلب در مورد آک تی نوشته بودم بیهو یادم اومد ! نوروز داره میرسه عوضش کردم
خب تا دفعه ی دیگه بدرود



! وایسا وایسا یادم رفت بگم : دوست گلم نوروزت پیروز



سپهر هستم. در ایران متولد و بزرگ شدم اما به دلیل گرایش جنسی ام ناچار شدم از ایران خارج شوم و در دفتر کمیسریای عالی پناهندگان سازمان ملل در مالزی درخواست پناهندگی دهم. در ایران با مشکلات بسیار زیادی مواجه بودم و امنیت جانی نداشتم. دوران تحصیل بود که حس کردم هیچ حسی به جنس مخالف ندارم و تمام حواس من معطوف به جنس موافقم بود. حس غربی داشتم. تمام دوستان و اطرافیانم به جنس مخالف خود گرایش داشتند و مدام در این باره صحبت می کردند اما در من این احساس و علاقه وجود نداشت.

دوران ابتدایی و راهنمایی را در سر در گمی پشت سر گذاشتم و با ورودم به دبیرستان آزار و اذیت ها شروع شد. هر کس که به من می رسید، به نحوی من را مورد آزار و اذیت روحی قرار می داد، مسخره می کرد یا متلک می گفت به طوری که هیچ احساس آرامش نداشتم. خودم را از همه متفاوت می دیدم و هیچ کس را با خودم نزدیک تصور نمی کردم. همه ی آنها فاصله ی زیادی با من داشتند. آشنایی با یکی از همکلاسی هایم زندگی من را متحول کرد. ارتباط حسی خاصی بین ما به وجود آمده بود و زندگی ام معنی تازه ای به خود گرفت که این حس با دستگیری و شکسته شدن مچ دست چپم توسط نیروهای بسیجی تبدیل به کابوس شد.

دوران افسردگی من از همان جا شروع شد. حس غربی داشتم، از همه چیز و همه کس می ترسیدم. سعی کردم زندگی ام را سر و سامان دهم. قبولی ام در رشته ی مترجمی زبان انگلیسی در دانشگاه باعث شد که سرگرم شوم و زندگی جدیدی را شروع کنم. وارد شهر دانشگاهی ام شدم. یک شهر جدید با آدم های جدید که هیچ کدام من را نمی شناختند. همیشه این فکر در ذهنم بود که چرا خداوند من را اینگونه آفریده است و هدف از خلقت من چه بوده است. تصمیم گرفتم به دکتر مراجعه کنم تا شاید کمکی برایم باشد و پاسخ برخی پرسش هایم را پیدا کنم. تمام حس و علاقه هایم را برای دکتر تعریف کردم و آنجا بود که فهمیدم این حس کاملاً طبیعی من است و هیچ گونه ویروسی که باعث وجود این حس بوده، در من نیست. باز به دنبال پاسخی برای پرسش هایم بودم. شروع به مطالعه کردم. کتاب های خیلی زیادی خواندم. خسته شده بودم، از نفس افتاده بودم. حتی نمی دانستم که چه حسی باید نسبت به خودم داشته باشم. به خودم گفتم که من هم مخلوق خداوند هستم و حق زندگی کردن دارم.

در آن شهر با یک نفر دوست شدم و سعی می کردم که زندگی کنم. سال های خوبی را با هم پشت سر گذاشتیم، یک زندگی جدید در یک شهر جدید برایم فوق العاده بود اما دستگیری توسط نیروی انتظامی به جرم همجنسگرایی تمام این زندگی رویایی من را از بین برد. دوباره افسردگی، دوباره غم و تنهایی، دوباره شکنجه. مگر چه گناهی داشتم که باید بدنم یا آتش سیگار می سوخت؟ مگر چه گناهی کرده ام که باید آثار کتک خودم با اسلحه را تا آخر عمر بر روی بدنم داشته باشم؟ نفهمیدم که به چه جرمی از من شکایت شد. نفهمیدم که به چه گناهی تحت تعقیب قرار گرفتم. از خانواده طرد شدم و آوارگی من شروع شد. همه ی این مکافات فقط به جرم همجنسگرا بودن بود. واقعاً جرم بود؟

با اتوبوس از ایران فرار کردم به پاکستان و از آنجا به زیمبابوه و در نهایت به مالزی آمدم. الان در مالزی اسیر هستم. اسیر در یک کشور با همان فرهنگ و بینش اشتباه در مورد همجنسگرایی، اسیر کارهای اداری که مدت بسیار زیادی باید صبر کنی. من در اینجا گرسنه و تشنه بدون سرپناه مانده ام. کسی نیست که به دادم برسد. برای تأمین هزینه های خوراکم تصمیم گرفتم کلیه هایم را بفروشم اما متأسفانه در این کشور چنین امکانی وجود ندارد. از فشار بی پولی و سختی زندگی به یکی از کلیساهای شهر پناه بردم. التماس کردم و خواستم کمک کنند. آنجا بود که فهمیدم هنوز انسان های خوب وجود دارند. با من همدردی کردند. کسانی را دیدم که من را آنطور که هستم قبول کردند. اینجا شغلی ندارم و نزدیکترین دوستانم در دیوار و پنجره ها هستند. از زندگی خسته شده ام. گیجم و نمی دانم چکار باید بکنم.

آرزو دارم که بتوانم افکارم را روی کاغذ بیاورم و به صورت کتاب به دست تمام مردم دنیا بدهم تا بخوانند. دوست دارم در میان جمعیت صحبت کنم و بگویم که من هم انسانم و حق زندگی دارم. دوست داشتم که زندگی راحتی را تجربه می کردم اما برای من میسر نشد. حالا سعی می کنم آنچه از دستم بر می آید بکنم تا نسل های بعدی در سرزمین مادری ام راحت زندگی کنند. دلم پر از غم و غصه است اما هنوز معتقدم که تا شقایق هست زندگی باید کرد.

داستان آرش را در شماره ۲۴ چراغ منتشر کردیم. آرش از مشکلات و شرایط زندگی اش برابمان گفته بود. پس از گذشت یک سال باز پای صحبت هایش نشستیم تا برابمان بگوید چه تغییراتی در زندگی اش رخ داده است. "خوب، خیلی، اجازه بدید از ساده تا پیچیده ش رو بگم. اول اینکه لازم نیست خودم رو پنهان کنم. این اتفاقی هست که می تونم تغییر خیلی بزرگ اسمش رو بذارم. بعضی ها میگن خوب چه فرقی می کنه که آدم خودش رو پنهان کنه یا نکنه، اما ساده بگم، تو سلامت روحی و اعتماد به نفس خیلی مهمه. وقتی شما یک نقاب روی خودتون میذارید آروم آروم این نقاب شما رو آزار می ده، از خودتون می پرسید که گناه من چیه، واقعاً چیه، با هزار تا حرف مواجه میشید، همون ها که خودتون می دونید، پسر کو... خوب از طرفی می خواد از شرف خودتون، از وجود خودتون دفاع کنید اما چطوری؟ خوب مجبور میشید که به گذاشتن این نقاب ادامه بدید آرام آرام خودتون رو ناتوان احساس می کنید آرام آرام تمام حیثیتون تمام اعتماد به نفس



تون خرد می شه له می شه می رسید به به جایی که اصلاً وجود ندارید. اونوقت این شخصیت تو تمام ابعاد زندگیون تأثیر میذاره به طور مثال من به نقطه ای رسیده بودم که در روز فقط و فقط با دیگران به اندازه ی یک کلمه صحبت می کردم. اعتماد به نفس من به جایی رسیده بود که حتی جرأت نداشتم بگم دندونم درد میکنه. می ترسیدم بزنند تو سرم. از طرد شدن می ترسیدم. این به نمونه شه که آخرش هم به خود کنشی ختم شد. حتی خودم هیچ حق و حقوقی برای خودم قائل نبودم. حتی خودم خودم رو آزار می دادم. هرکس هر کاری میکرد اینقدر اعتماد به نفس نداشتم که به اعتراض ساده بکنم اما اینجا تو تایلند خیلی فرق داره. امشب قبل از مصاحبه حال من رو دیدید، من اینجا آرش هستم. نمی دونم چه جوری احساسم رو بگم، از وجود خودم دیگه شرمسار نیستم. به خودم حق عشق ورزیدن، حق دوست داشتن، حق شریک شدن احساساتم، حق ابراز وجودم رو دادم. اینجا کسی طردم نکرد. اینجا خجالت نمی کشم بگم من همجنسگرا هستم، این رو به جرأت میگم احساس میکنم حتا الان اگر پدرم اینجا باشه با اعتماد و بدون اینکه احساس ننگی بکنم میگم که من همجنسگرا هستم. پر حرفی من رو ببخشید اما این یعنی پذیرفتن خویشتن، همین. تو ایران حتی خودم خودم رو به خاطر اون چیزی که بودم سرزنش میکردم اما اینجا ابداً، این رو هم اضافه میکنم که پذیرفتن خویش شرط اول عشق ورزیدن به خویشتن هست."

آرش مشکلات و درگیری های زیادی با خانواده اش داشته است. وقتی درباره ی این مشکلات از او پرسیدم گفت، "مشکلات خانوادگی، همیشه وجود دارند، همیشه. بی مادری و بی پدری یکی از میراث های بزرگ همجنسگرایی در ایران هست. ببخشید، ساده بگم، یتیم بودن. به هر حال من خودم رو یتیم می دونم. اما آزادی و زندگی رو به افسرده بودن ترجیح میدم، خوب، این حرف همیشه دل من رو پر از غم کرده. با پدرم مشکل داشتم. پدر من اومد اینجا هنوز هم میاد، من شغلم رو ترک کردم به خاطر اینکه با هاش برخورد نداشتم باشم. تا به حال یک بار موفق شدم بینمش اون هم با هماهنگی برادرم. نمی دونم، چی بگم! چی می خواد بهم بگه، شاید می خواد بزنه زیر گریه که من این همه کار واسه تو کردم که آخرش این بشی؟ همین "این بشی"، پشتش هزار تا حرف هست که روح آدم رو، قلب آدم رو، میشکنه. اینو واقعاً میگم، من ترجیح دادم که ترکش کنم. بذارید یک موضوعی رو بهتون بگم، خیلی جالبه، من خاطرتم هست که پدر من تلفن برای خونه نمی گرفت و میگفت که خواهر بزرگتر تو خونه هست، زن تو خونه هست. خواهر من تا زمانی که ازدواج بکنه حق تنها بیرون رفتن از خونه رو نداشتم یعنی پدرم حبسش کرده بود که مبادا با یک جنس مخالف رابطه داشته باشه. حالا با خواهر کوچکترم این کار رو میکنه. خوب به نظر شما من با چه منطق با چه دلیلی می تونم جلوی ایشون از خودم دفاع کنم. من می خوام بدونم، اصلاً به عنوان یک راهنمایی، برادرم زنگ زده بود ایران که کارت پایان خدمت من رو مادرم پست کنه اینجا و هر چی که مدارک من هست رو برام بفرستن. مادر من چی جواب داده باشه خوبه؟ گفته منو نمیشناسه، همچین آدمی رو تا به حال ندیده، خوب درد و همجنسگرایی، هیچ وقت از هم جدا نمی شن."

چند دقیقه به نوشته های آرش فکر کردم. گفتم، چرا خانواده ی آرش این رفتار را دارند؟!

می گوید، "مذهب و ارزش های اجتماعی و فردی ای که خانواده ی من دارند، دلیل این رفتار است. من مذهب رو دلیل اصلی می دونم. پدرم باید یا من و یا خدا رو انتخاب کنه، این رو به جرأت میگم، من می دونم تو فکرش چی هست."

آیا اگر خانواده ی آرش از گرایش جنسی او اطلاعی نداشتند همه چیز حل شده بود؟ آیا آشکارسازی باعث بروز این مشکلات شده است یا اینکه نحوه ی اطلاع خانواده از گرایش جنسی فرد در رفتارهای آنها تأثیر می گذارد؟

از آرش پرسیدم که چطور خانواده اش از همجنسگرا بودن اش مطلع شدند. گفت: "خوب چطورش همون طور که می دونی یه دفعه نیست، بعد از ازدواج خواهرم خیلی به من فشار میومد که باید ازدواج بکنم. کار به دعوا می رسید، من بعضی وقت ها کلافه میشدم و میرفتم تو پارک می خوابیدم. بحران افسردگی من، تن ندادن به ازدواج، نداشتن دوست دختر، بعدش هم مسأله ای که تو ایران به وجود اومد. گویا اتاق من رو مامور آگاهی جستجو میکند و برای اینکه به قول خودشون من رو بازگردوند، مسأله رو به پدر مادرم میگن، واسه اینکه اونا که به من نزدیک ترن منو برگردوند. من هیچ وقت نتونستم از چند و چون ماجرا خبر دار بشم. برادرم یه روز اومد و بی مقدمه من رو از خونه بیرون کرد چون پدرم بیشتر به اون اعتماد داره و موضوع رو بهش گفته بود. اون هم از ترس پدرم، و به علاوه به دلیل تعصب خودش، منو از خونه ی خوش بیرون کرد. اظهارات پلیس به اضافه ی تصویری که از من تو گذشته دارن یه یقین بهشون میده که من همونی هستم که پلیس یا هر زهر مار دیگه یا بسیج میگه. زمانی من با یک ترانسکشوال دوست بودم. رابطه ما منحصر بود به تماس های تلفنی. همیشه پدرم با طرز خاصی از من می پرسید که کجا میرم. اون عادت داشت که معمولاً گوشی رو برداره و سرک بکشه تو رابطه ی دیگران، و شک شون به یقین تبدیل شده بود،".

از آرش در مورد وضعیت فعلی اش پرسیدم. او گفت: "وضع مالی من خوبه، بد نیست. وضع روحی م خیلی خوبه، خیلی، از نظر رابطه ی جنسی، ارتباط های خوبی دارم، همه چیز از بد تبدیل به خوب شده. الان به اصطلاح کار دلالی میکنم، تو کار پوشاک، چیزایی که از اینجا اقلام صادراتی هست، هر چی که باشه، مسافر هم از هند و ایران میاد اینجا.

اجازه بدید بگویم چطور وضعیت روحی م خوب شد و تونستم مشکلاتم را حل کنم. احترام، امنیت، پذیرش، و در یک کلام، آزادی و مهم تر از همه پذیرش و امنیت و سلامت جنسی دلیل اصلی آن بود. به همه توصیه می کنم که برای خودتون برای وجودتون برای قلبتون ارزش قائل باشید. این بزرگترین و جدی ترین چیزی هست که می تونم. آدم ها شرایطشون فرق داره ولی در یک کلمه خلاصه کنم، تسلیم نشید و شجاعت مبارزه و احیاء حقتون رو به دست بیارید. به هر صورت که شده، هر کدوم از شما، با توجه به موقعیتی که داره، قلب شیر داشته باشید. امید و صبر داشته باشید. تو ایران هزار و یک چیز به سرم اومد سخت بود. تو تنگناها، وقتی همه علیه تو هستند، کم میاری. یه جا میزنی زیرش، زیر همه چیز، می گی گور پدر زندگی، بذار مثل یه نعش همینجوری خودم رو تا روز مرگ بکنم. اما همون جاها، دوباره سعی کردم از نو شروع کنم. تو همکلاسی هام نشد، تو دوستانم نشد، تو همکارام نشد. رفتم دنبال غریبه ها. تمام لحظاتی که توأم با یاس و نوامیدی بود، تنها شاید یه امید و یک امید خیلی کم رنگ برام مونده بود. شاید بتونم اون وطن اون آغوش آزاد رو پیدا کنم، جایی که حداقل خودم رو تسلی بدم، بعد برسم به ساختن خودم. خلاصه تو تمام سختی ها فقط این امید باهام بود. آخرش کار رسید به بسیج، یا به پلیس مخفی. بعدش اومدم اینجا. یه روزهایی گذروم اینجا که اینجا باورتون نمی شه؛ من حتی به وضعی افتادم که دستمال کاغذی خوردم، اما خوب الان راحتم الان به یه سری چیز ها رسیده م."

آرش به عنوان پناهنده پذیرفته شده و منتظر مراحل بعدی پرونده اش است. از او خواستم که وضعیتش را بیشتر توضیح دهد. گفت: "الان مصاحبه با یکی از کشورهای اروپائی از طرف سازمان ملل انجام شده و قراره که به من جواب بدن که فلانند منو قبول می کنه یا نه. کشورم مشخص شده حالا فقط منتظر جواب هستم. بعدش باید ویزا بگیرم ولی هنوز جواب نداده اند.

در آخر از همه ی همجنسگرایان داخل ایران تقاضایی دارم. مراقب امنیت جانی خودتون باشید. امنیت خودتون رو به خاطر هیچ چیز به خطر نیندازید. این خیلی مهم است و امروز که اینجا هستم معنی واقعی ش رو می فهمم و دوست دارم با شما قسمتش کنم."

با تشکر از آرش

Immigration Link

کشور کانادا از نظر وسعت در رتبه ی دوم در دنیا قرار دارد و از بهترین کشورهای دنیا برای زندگی دگرباشان جنسی است. بر طبق قانون دولت سراسری و استانی کانادا هرگونه تبعیض علیه دگرباشان جنسی جرم محسوب می شود. کانادا یکی از معدود کشورهای است که روابط بین دگرباشان را به رسمیت می شناسد. قانون ازدواج برای دگرباشان و غیردگرباشان یکسان است. قانون مهاجرت کانادا و مقررات آن که از تاریخ ۲۸ جون ۲۰۰۲ به اجرا گذاشته شده است از لحاظ اولویت جنسیتی، خنثی می باشد و تفاوتی بین زن یا مرد، دگرباش و غیردگرباش وجود ندارد. در یک نگاه بسیار ساده به قانون مهاجرت کانادا دو دسته ی عمده به چشم می خورد: مهاجرت برای کسانی که می خواهند برای مدت محدودی برای مسافرت، تحصیل و یا کار وارد کانادا شوند، و مهاجرت برای کسانی که می خواهند برای مدت زمانی طولانی در کانادا بمانند و ممکن است مایل باشند شهروند کانادا شوند.

برای دریافت اقامت دائم در کانادا سه راه وجود دارد: سرمایه گذاری، داشتن سرپرست و حمایت اعضای خانواده، و نیز از راه درخواست مستقیم پناهندگی. البته راه های دیگری نیز وجود دارد که رایج نیست از جمله برنامه های ویژه ی کاندیدای دولت استانی و دولت کبک. در این شماره نگاهی خواهیم داشت به سرمایه گذاری از طریق دولت سراسری که در صورت دارا بودن شرایط می توانید برای کسب آن اقدام کنید. یکی از رایج ترین راه های کسب اقامت دائم از طریق سرمایه گذاری در کانادا مهارت شغلی می باشد. راه دیگر تجارت و سرمایه گذاری است که خود شامل سه گزینه می شود. تمام این چهار دسته شامل سیستم امتیازبندی است و شخص متقاضی باید شرایط لازم را دارا باشد. افسر مهاجرت اجازه ندارد که به دلیل جنسیت و گرایش جنسی بین متقاضیان تبعیض قائل شود و درخواست آن را رد کند. مهمترین مسئله این است که در فرم تقاضا به هیچ عنوان موارد نادرست را بیان نکنید.

مروری ساده و مختصر در مورد سیستم امتیازبندی مهارت های شغلی

حداقل امتیازی که شما برای این منظور باید کسب کنید ۶۷ است.

معمولاً افراد با چنین شرایطی حائز شرایط می باشند:

افرادی که دارای مدرک لیسانس یا فوق دیپلم باشند - توانایی صحبت به زبان انگلیسی یا فرانسوی - حداقل ۴ سال تجربه شغل مورد نظر در ۱۰ سال گذشته - (رده بندی شغلی بین المللی <http://www23.hrdc-drhc.gc.ca/2001/e/generic/welcome.shtml>) و کسانی که بین بازه سنی ۲۱ تا ۴۹ سال باشند.

با این حال اگر شما تمام شرایط ذکر شده را نداشته باشید میتوانید از راه های دیگر کمبود امتیازات خود را جبران کنید. مثلاً ممکن است تحصیلاتی بالاتر از حد تعیین شده را داشته باشید و یا به هر دو زبان رسمی کانادا مسلط باشید یا پیشاپیش زمینه ی استخدام در کانادا را آماده کرده باشید و به محض ورود صاحب شغل باشید، (arranged employment) و یا در نهایت دارای امتیازات توافقی (adaptability points) باشید. این امتیازات از منابع متفاوتی تامین می شود ولی باید توجه داشت که حداکثر امتیاز از این طریق ۱۰ می باشد شما این امتیازات را می توانید از امتیاز تحصیلات همسر و یا شریک قانونی خود کسب کنید.

یا اینکه شما و یا همسر قانونی تان (یکسال یا بیشتر) در کانادا کار کرده باشید و یا (دوسال یا بیشتر) در کانادا تحصیل کرده باشید. یا همچنین خویشاوند نزدیک (درجه ۱) داشته باشید و ...

مواردی که باید مراقب آن باشید:

برای بدست آوردن کامل امتیاز زبان شما باید مدرکی برای این امر ارائه دهید. این مدرک معمولاً برای زبان انگلیسی IELTS و برای زبان فرانسوی TEF است.

شما باید در طول ۱۰ سال گذشته حداقل یک سال بصورت مداوم در پیشه مورد نظر اشتغال داشته باشید .

برای دریافت امتیاز (arranged employment) یا باید در کانادا در حال کار کردن باشید و یا استخدام شما توسط سرویس کانادا تأیید شده باشد.

به خاطر داشته باشید که این تنها یک مرور مختصر و ساده از امتیازات است.

شما به یک متخصص مهاجرت احتیاج دارید تا این امتیازات را برای شما دقیق تر توضیح دهد. بنابراین اگر حداقل این امتیازات (۶۷) را دارا نباشید این

متخصصین به شما خواهند گفت که برای بهبود بخشیدن و افزایش امتیازات خود چه کارهایی باید انجام دهید.

موارد دیگری که از شما درخواست می شود و باید به آن آگاهی داشته باشید عبارتند از : بهداشت و سلامت، جرائم، مصونیت از اعمال ناشایست

و پشتوانه مالی.

از نظر بهداشت و سلامت سه حالت وجود دارد:

شما نباید برای سلامت جامعه مضر باشید.(برای مثال کسی که بیماری سل داشته باشد)

شما نباید برای امنیت جامعه مشکل ساز باشید. (مثل ولگردی و ...)

شما نباید مشکل فیزیکی و یا روحی پرخرجی داشته باشید (مثلاً افراد مبتلا به ایدز)

اگر سابقه جنایی داشته باشید ممکن است در صورت ارتکاب جرمی دیگر، اتهامات بیشتری به شما وارد شود. بنابراین در مورد سابقه ی شما

تحقیق خواهند کرد که متأسفانه این مسئله در مورد بعضی کشورها باعث تأخیر در زمان بررسی درخواست شما می شود.

پشتوانه ی مالی به این معنا است که باید توانایی تأمین خود و خانواده ی خود از زمانی که برای اقامت وارد کانادا می شوید را داشته باشید. این

هزینه مبلغی در حدود ۱۰۰۰۰ دلار کانادا برای شخص مکفول و برای افراد دیگر (کفیل) حدود ۳۰۰۰ دلار کانادا می باشد... ولی اگر شما امتیاز

(arranged employment) را دارا باشید دیگر نیازی به پشتوانه مالی نخواهید داشت.

مهاجرت به کانادا از طریق تجارت و حرفه (business) سه حالت مختلف دارد. از آنجایی که حداقل امتیازی که برای این بخش نیاز دارید فقط ۲۵

میباشد. بنابراین برای کسب این امتیاز مشکلی نخواهید داشت . بیشتر شرایط این بخش اهمیت دارد . تقاضانامه مربوط به این بخش باید ۲ شرطی

که در بالا گفته شد را دارا باشد. همچنین از نظر مالی سرمایه مشخصی برای این منظور در نظر گرفته شده (که البته با بخش حرفه های تخصصی

متفاوت است).

سه حالت ممکن برای مهاجرت به کانادا از طریق (business)

۱ - سرمایه گذار (investor)

۲- موسس شرکت (Entrepreneurs)

۳- شغل آزاد (self employed)

سرمایه گذار:

سرمایه گذار به سابقه فعال در زمینه تجارت احتیاج دارد. همچنین باید ارزش خالص سرمایه اش حداقل ۸۰۰۰۰۰ دلار کانادا باشد و از این مبلغ

۴۰۰۰۰۰ دلار کانادا را در این کشور سرمایه گذاری کند.

دو نوع سابقه فعال تجارت وجود دارد که تقاضانامه میتواند دو سال از هر کدام و یا یک سال از هر کدام به شرطی که این زمان قبل از تقاضا باشد را

دارا باشد.

دو نوع سابقه عبارت است از:

سرمایه گذار باید دو نفر را بصورت تمام وقت استخدام کند و همچنین به ازای هر يك از شرکا مبلغ فروش سالیانه اش برابر ۵۰۰۰۰۰ دلار کانادا یا بیشتر ، درآمد سالیانه اش برابر ۵۰۰۰۰ دلار کانادا یا بیشتر و دارایی خالصش بعد از یکسال برابر حداقل ۱۲۵۰۰۰ دلار کانادا باشد. سرمایه گذار باید بصورت متناوب در هر سال ۵ نفر را بصورت تمام وقت برای مدت یکسال استخدام کند.

موسس شرکت (entrepreneurs)

موسسین شرکت نیز باید دارای سابقه تجارت فعال باشد. باید دارایی آنها حداقل ۳۰۰۰۰۰ دلار کانادا بوده و همچنین شرایط را احراز کنند. برای موسسین شرکت سابقه فعال تجارت به این معنی است که باید حداقل در دو سال از ۵ سال قبل از تنظیم فرم تقاضانامه به ازای هر يك از شرکا ۲ نفر را بصورت تمام وقت استخدام کنند . همچنین مانند قسمت سرمایه گذاری باید فروش سالیانه اش در مدت يك سال برابر ۵۰۰۰۰۰ دلار کانادا یا بیشتر ، درآمد سالیانه اش برابر ۵۰۰۰۰ دلار کانادا یا بیشتر و دارایی خالصش بعد از یکسال حداقل برابر ۱۲۵۰۰۰ دلار کانادا باشد. تقاضانامه های مربوط به موسسین شرکت تنها مواردی هستند که باید بعد از اقامت نیز شرایط لازم را احراز کنند. (حداقل يك سال در سه سال اول اقامت). و در صورت عدم احراز شرایط، خود و خانواده شان باید کانادا را ترك کنند.

شغل آزاد (Self employed)

این نوع درخواست به نظر کار سختی میرسد ولی دشواری آن مربوط به کسانی میشود که بخواهند در کانادا به عنوان کشاورز و دامپرور و یا امور فرهنگی ورزشی فعالیت کنند. متقاضی لازم نیست که حتما يك ورزشکار یا يك هنرمند باشد. ممکن است شما يك حرفه فرعی دیگری مانند مربی آواز، فیزیوتراپ، تولید کننده برنامه های تلویزیونی و ... داشته باشید.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه میتوانید از لینک

<http://www23.hrdc-drhc.gc.ca/2001/e/groups/5.shtml> استفاده کنید. متقاضی باید مهارت و استعداد لازم را دارا باشد و حداقل يك سال سابقه حرفه مورد نظر را در ۵ سال آخر قبل از تاریخ تقاضانامه داشته باشد. شما باید اداره مهاجرت کانادا را متقاعد کنید که توانایی انجام حرفه مورد نظر را دارید و میتوانید در این زمینه خود را ساپورت کنید.

نکته قابل توجه دیگر اینکه شما از نظر اداره مهاجرت کانادا ملزم به داشتن پشتوانه مالی مشخصی نمیباشید. همینقدر که بتوانید ثابت کنید که از نظر مالی توانایی انجام حرفه مورد نظر را تا قبل از کسب درآمد دارید کفایت.

به خاطر داشته باشید که موارد ذکر شده کلی بوده و جزئیات زیادی وجود دارد. همچنین در قانون موارد استثناء زیادی وجود دارد. از طرفی خیلی از جزئیات ممکن است در هنگام ترجمه از قلم بیفتد. بنابراین نهایتا شما نیاز دارید که با يك متخصص مهاجرت در این زمینه مشورت کنید.

موضوع ماه آینده مروری کلی و مختصر در مورد قوانین مربوط به همسر در کانادا میباشد.

شما ممکن است از طریق ازدواج صلاحیت مهاجرت به کانادا را داشته باشید.

همچنین قوانین ازدواج از نظر اداره مهاجرت کانادا ممکن است با قوانین جایی که شما در آن زندگی میکنید متفاوت باشد.

موضوعاتی که در مورد آنها در اینجا بحث میشود مبنی بر پیشنهادات شما میباشد.

بنابراین شما میتوانید پیشنهادات خود را به آدرس Cheraq@gayimmigration.ca ارسال کنید.

سلامی گرم و رنگین کمانی به همه ی دوستان چراغ و زحمت کشان عرصه قلم و فرهنگ.

در زمانی که پیامبر اسلام دست دختر خود را می بوسید، اعراب دوران جاهلیت دختران خویش را به دست خود زنده به گور می کردند و عرق شرم بر پیشانی تاریخ می نشانند. تاریخ تغییرها و دگرگونی های زیادی را به خود دیده است و در دفتر خود از این دد منشی ها زیاد یادگار دارد. آنچه از فرهنگ، تمدن، امنیت، سلامت، آسایش و تکنولوژی به بشر امروز هدیه شده، مدیون و مرهون زحمات پرچمداران تغییر و تحول است. این همه شجاعت، تلاش، صبر و اشک ریخته شده، هر آدم اندیشمند و وارسته ای را وا می دارد تا در راه تغییر و قدم های نو، محکم و ثابت بماند تا فردا، انسان هایی مدیون و مرهون آنان باشند.

هر نفسی که شما عزیزان در عرصه ی نشر فرهنگ صحیح و سالم هم جنس گرایی و حمایت از این قشر مدفون شده ی جامعه می کشید مقدس و مأجور است.

من در شرایطی هستم که به علت مشکلات زیاد شغلی و روز مریه ی زندگی هنوز نتوانسته ام در این راه پر ارزش قدمی شما را همراهی کنم. ساقی عزیز، همه ی مقاله های تو را می خوانم و استفاده می کنم. داستان های نشریه ی شما را می خوانم و لذت می برم. مطالب متفرقه ی شما عموماً خوب است و گاهاً خسته کننده و نه چندان مفید. مطالب نشریه رو به کاهش است و این زنگ خطر است. ایستادگی و تداوم شما بزرگترین افتخار شماست، ولی بی شک کیفیت و پر مغز بودن کار شما نیز مهم است.

من ۳۰ سال سن دارم و شغلم فنی مهندسی است و در حال حاضر متأهلم و یک فرزند دارم. امیدوارم به زودی در خانه ای مستقر شوم که فضا ی اختصاصی داشته باشم و همچنین کتابخانه ام در کنارم باشد تا بتوانم با نوشتن چند جمله ای شما را یاری کنم. فضای محدود فعلی خانه و وجود همسرمان مانع از این می شود تا بتوانم نوشته ای را با تحقیق و سند و پیگیری به اتمام برسانم و ارائه دهم. ضمن آن در جامعه ی ما شرایط امنیتی خاصی حکمفرماست و دقت در این موضوع نیز فعلاً مانع از این امر شده است. ولی عاجزانه و خاضعانه تقاضا دارم که راهی را که شروع کرده اید با قدرت ادامه دهید و از این ایثار و خود گذشتگی دست بر ندارید. من از آرشام عزیز که پرچمدار و نماینده ی با شعور و با شخصیت جمعیت دگر باشان جنسی خصوصاً هم جنس گراها ی ایرانی تشکر می کنم و برایش آرزوی موفقیت دارم.

از ساقی عزیز که قلم روان و زیبایی دارد تشکر می کنم و برایش آرزوی سلامتی و شادکامی دارم. از سام کوشا، نیاز سلیمی، رها بحرینی، ویکتوریا طهماسبی و همه ی عزیزانی که در این عرصه فعالیت می کنند تشکر می کنم و این شجاعت و همت را به آنان تبریک میگویم.

همه ی شما را به خدا می سپارم و در پایان این را بگویم که من از شما و نشریه ی شما بسیار استفاده کردم و مطالب زیادی آموختم. به کسان زیادی معرفی کردم و شخصیت در حال نابودی ام را باز یافتم. شما هر که هستید، بد یا خوب، برای من عزیزید و من دوستان دارم.

همیشه شاد و پیروز باشید

PRESS RELEASE

24th February 2008

IRANIAN GAY REFUGEE RISKS DEPORTATION FROM THE UNITED KINGDOM, URGENT APPEAL TO EUROPE

EVERYONE GROUP: "SENTENCED TO DEATH FOR HIS HOMOSEXUALITY, WE MUST STOP THE UMPTEENTH VIOLATION OF A REFUGEE'S RIGHTS BY THE BROWN GOVERNMENT"

THE FLIGHT THAT WILL TAKE YOUNG MEHDI KAZEMI FROM AMSTERDAM TO LONDON, FROM WHERE HE WILL BE DEPORTED TO IRAN, IS BOOKED FOR TUESDAY FEBRUARY 26TH. EVERYONE GROUP IS APPEALING TO THE EUROPEAN UNION TO OVERRULE THE BRITISH GOVERNMENT'S DECISION, AND GRANT THE 19-YEAR-OLD POLITICAL ASYLUM. MEHDI HAS RECENTLY BECOME A REGULAR MEMBER OF EVERYONE. MEHDI IS WANTED IN IRAN AFTER HIS PARTNER – EXECUTED FOR HIS HOMOSEXUALITY IN APRIL 2006 – ADMITTED THEY WERE IN A RELATIONSHIP.

His full name is **Seyed Mehdi Kazemi**, he is not yet **twenty**, and he is **one of the members of EveryOne**. Mehdi is an **Iranian homosexual** who in November 2005 left Teheran to go and study in London. He was **forced to apply for asylum to the British Home Office** after **the discovery, by the Iranian authorities of his homosexual relationship with another boy, who had already been sentenced to death and executed in April 2006.**

Parham, his partner since the age of 15, was arrested by the Teheran police and accused of "lavat" (sodomy) after being caught by the Iranian authorities in the company of another boy while Mehdi was attending college in England. During the interrogation in jail, Parham was forced by his accusers to reveal the names of all the men he had had relationships with, among them Mehdi himself. **The Iranian Police had already turned up at Mehdi's father's home in Teheran with an arrest warrant for his son, with the intention of sending him to trial.**

A few months ago **his application for asylum was turned down by the British Home Office:** Mehdi will have to be repatriated to his country of origin because **according to the British Government, he does not run any risk there.** Mehdi therefore fled **in secret from England, intending to take refuge in Canada, but he was blocked by the German border police.** After hearing his story, **he was sent to Holland** (a country known for granting refugee status to Iranian homosexuals) and again handed over to the police. However, **the United Kingdom has now sent a formal request to Holland asking for Mehdi's return to Britain -** according to the Treaty of Dublin, and according to regulation CE 343/2003, in order to proceed with his deportation to Iran.

Omar Kuddus, from the **Gay Asylum UK** association, tells **EveryOne Group** that he received a phone call from Mehdi, on February 18th, informing him that **the flight that is to take him back to Britain has been arranged for Tuesday February 26th:** it will leave at 8 a.m. (Dutch time) from the Amsterdam Airport of Schiphol, and arrive at Heathrow, London at about 8.30 a.m. (British time)

"We are asking the European Union to adopt a tough stance and **overrule the decision taken by Gordon Brown's Government**, say the leaders of EveryOne, **Roberto Malini, Matteo Pegoraro and Dario Picciau**, who have taken up the case. "The United Kingdom is continuing undaunted to violate the international conventions on human rights and the rights of refugees, as well as the European directives and laws which determine the requests for political asylum: they did it with the **Iranian lesbian Pegah Emambakhsh, when they refused her refugee status**, claiming she was unable to prove her homosexuality; they did it a month ago when they **deported Ama Sumani back to Ghana**. Ama is terminally ill with cancer, she had desperately asked to be treated in England seeing it would be impossible back in her country of origin."

Everyone Group is making an official appeal to the European Union and the UN High Commissioner for Refugees, António Guterres, to put an immediate stop to the boy's deportation and ensure he is immediately recognised refugee status. Only last January 31st the European Commission took a stance stating "Member States cannot expel or refuse refugee status to homosexual persons without taking into account their sexual preferences, the information relevant to the situation in their country of origin, including the laws and ways in which they are applied".

"It is time the European Commission's ruling became reality", say the representatives of EveryOne. **"We invite civil society to express its indignation towards the actions of the British Government, aimed at undermining the values of freedom and dignity of the individual"**.

The young man's full story, as well as his testimony, sent to the Iranian Queer Organization, is available from Monday the 25th in Italian and English on the EveryOne website www.everyonegroup.com.

For further information:

EveryOne Group

Tel: (+ 39) 334-8429527

www.everyonegroup.com :: info@everyonegroup.com

Legal limbo for Canada's gay refugees

LAW / Process is cumbersome and sometimes homophobic

Jen Lahey / Capital Xtra / Thursday, February 21, 2008

Xtra: http://www.xtra.ca/public/viewstory.aspx?AFF_TYPE=2&STORY_ID=4375&PUB_TEMPLATE_ID=4



COURAGE. Ashram Parsi started an underground queer organization in Iran before he fled for Canada. Parsi spoke to the Unitarian Universalist church in Ottawa Feb 3. (Gilles Marchildon photo)

Arsham Parsi was forced to leave his life behind. Threats loomed large. He spent years looking over his shoulder, carefully concealing the truth about himself from everyone he knew. Still, the dangers grew.

As a gay man in Iran — one who founded an underground organization to help queers — Parsi's life was at risk.

Under strict Iranian law, Parsi could have been hanged or publicly stoned, a particularly gruesome form of capital punishment in which his body would be battered by a jeering, angry crowd.

Facing this, he left his friends and family in 2005. He had no way of knowing if he would ever lay eyes on them again.

After making it to Turkey, he visited the office of the United Nations High Commissioner for Refugees. There he endured a seven-hour interview and a 10-hour session with a psychologist.

"That was so hard. Because you know, in that time I was so emotional, I cried for the whole interview," says

Parsi. "I left my family, my job, my friends, everything that I had. And I didn't have anything, a few clothes and maybe \$50 or \$100. I didn't have anything, just hope. I needed someone to talk to."

The UN granted him a certificate of asylum. Later, he was referred to the Canadian Embassy and after eight months, he arrived in Canada.

"When I was in Iran, I was just silent. Not talking about everything. When I was at the UN, for the first day in my whole life, I told them who I am and what I do. Of course it was hard. In Iran, nobody knew I was working in that organization, called Rainbow Group. I used a nickname, and all of my friends only knew my nickname. I couldn't trust anybody. That interview was the first day in my whole life where I could say I started this organization, and my name is Arsham."

Refugees must battle their own fear of revealing to strangers what have always been hidden parts of their lives, and revealing such facts to a potentially unsympathetic government official can be a challenge all in itself.

Terror and relief. But for many gays and lesbians, relief is withheld, leaving them in legal limbo. The spectre of returning to their home country haunts them — sometimes for years — as they make their way through the cumbersome and sometimes homophobic process.

Toronto refugee lawyer El-Farouk Khaki recalls an incident in which one of his clients, seeking refugee status in Canada as a gay man, was told by a member of the Immigration and Refugee Board of Canada (IRB) that if he could be more discreet in his home country of Kenya, he would be just fine.

"What do you mean discreet? Are you telling him that for the rest of his life he has to look over his shoulder, and hope nobody finds out that he's gay because if they do he could get jailed or mobbed and killed?" says Khaki. "Why should somebody have to hide their sexual orientation? You don't have to hide your gender or your political opinion or your religion to avoid persecution."



ONE AT A TIME. Queer immigration lawyer El-Farouk Khaki fights to prove his clients are gay — especially since many have been trying for years not to leave a trace of their sexuality. (Rob Salerno photo)

"There has to be a consistency of analysis. I should be able to wear my homosexuality on my sleeve if I choose to, and be safe. So there needs to be some ongoing sensitivity, particularly for IRB members who may not have openly queer people in their private lives and who are not familiar or sensitive to those issues."

For all refugees, the process has several key steps. The claimant must apply at whichever point of entry into the country they first access, usually an airport or port or harbour. If the claim is being made after arriving in Canada, then the claimant goes to a Canada Immigration office. They get an appointment to come back, and they are given a personal information form to fill out.

Sound bureaucratic?

It's on this form that they must tell their story, explaining why they fear persecution, in as much detail as possible. A hearing is scheduled, and the prospective refugee will be seen by a one-person panel, who will hear the claimant's case and decide whether they fit the requirements to be deemed a refugee.

Canada's guidelines for accepting refugees are based, as they are in most countries, on the United Nations' 1951 Convention Relating to the Status of Refugees. The key passage in this document states that a refugee is a person who, "owing to well founded fear of being persecuted for reasons of race, religion, nationality, membership of a particular social group or political opinion, is outside the country of his nationality and is unable or, owing to such fear, is unwilling to avail himself of the protection of that country."

For a majority of queer claimants, it is the "particular social group" clause under which they will make their claim.

And the burden of proof is on the queer refugee, according to Nicole LaViolette, an associate professor in the law department at the University of Ottawa.



NOT DONE YET. University of Ottawa law professor Nicole LaViolette sees room for improvement in how Canada deals with gay refugees. (Peter Fritz photo)

They must prove they are gay — no small task for many who have spent years trying not to leave a trace of their gay identity. Then they must show that they fear persecution in their home country. Discrimination is not enough.

Khaki, who has practiced for 15 years, says that making each case for his clients is a unique challenge, since no two claimants' situations are identical. He compares building the case for a refugee claim to a jigsaw puzzle, in which each piece must be turned over and carefully made to create a whole picture.

Khaki often turns to photos — perhaps of the claimant at Pride, or socializing in a gay bar — letters from friends or lovers, and even membership at bathhouses or online gay chatrooms. Each element helps to legitimize the claimant's clear status as a gay person.

However, it is much more difficult to establish a claim when a person is less social, and therefore may have fewer opportunities to show that they are living and socializing as a gay person, he says.

He also points out that it can be more difficult for lesbians to make a refugee claim based on their sexual identity, since women tend to socialize differently than gay men.

"One of the most difficult parts is when somebody has been married, and has kids, and may still be married," says Khaki. "A lot of my female clients actually, the harm that they fear is often more private than the harm that gay men fear, which is more public. Women often experience harm within the family within the context of the cultures; they may not have the same kind of access to public space as men do."

"There might not be as many public spaces for women as there are for men. So a woman may not be able to demonstrate that she is

living or socializing openly as a lesbian because she may not have opportunity, especially if she is a single parent. So, there is a gender perspective here as well."

Many refugees arriving in Canada may also be unaware that they can even make a claim based on their sexuality. And they may not be eager to out themselves to a border official or IRB member, given that they may have experienced persecution or abuse from government officials in their country of origin.

But the laundry list of problems continues.

IRB hearings are conducted by a single board member, rather than two. That's the result of the new Immigration and Refugee Protection Act, a 2002 law passed by the Crétien government.

Previously, there were two-member panels, and if there was a split decision, the case was more often than not found in favour of the claimant. Having two panel members served as a sort of check and balance against any possible biases or homophobic notions that might exist. With a single-member hearing, that check and balance is now gone.

The 2002 legislation also included a plan to institute a Refugee Appeal Division (RAD), through which claimants could appeal their case's decision based on the merits. This served as a sort of carrot to the interested parties: a one-member panel would be acceptable if there would now be an appeal division to serve as a backup. However, the government held back the new division, and now, nearly six years later, it has still not been implemented.

With no RAD, and one-member panels, claimants who want their decision reconsidered have only one real next course of action: a federal judicial appeal. However, people who feel wronged can only make a claim based on legal mistakes, not on the factual merits of the case. As such, it does not really constitute a true appeal, according to both Khaki and LaViolette, who say that this is a serious flaw in the Canadian refugee system.

Danielle Norris, a media representative for Citizen and Immigration Canada (CIC), says there are several reasons why the appeal division has not yet been implemented.

"The in-Canada refugee determination system is often described as one of the best in the world. There's no doubt that Canada meets its international commitments," Norris says. "RAD is not necessary specifically at this time, as refugee claimants have access to three other mechanisms. Those are a judicial review, the second is a pre-removal risk-assessment at Citizen and Immigration Canada — and that ensures that no one is removed to risk or harm due to change in circumstances after their refugee claim decision. Third, there's an opportunity to apply for permanent residence on compassionate grounds."

The CIC's website claims that the RAD was not implemented due to the high volume of refugee applications, and it was felt that implementing the RAD would add too much time to the processing of claims. It would also increase costs in provincial legal aid and social assistance budgets.

It is not clear how often refugees succeed in staying in Canada based on the three protective mechanisms that Norris cited, but critics say that they are not replacements for a formal appeal division. In fact, when Canada's new legislation was enacted in 2002, The United Nations High Commission on Refugees issued a statement in which they expressed dismay at the fact that the RAD was scrapped.

"UNHCR has long urged Canada to introduce a review process — which is a vital part of determining refugee status — in its asylum procedure," the statement reads in part. "We hope that the Refugee Appeal Division will be implemented in the near future. Canada is

one of just a few industrialised countries that do not have an appeal on the merits in their refugee determination systems."

There are encouraging signs. A private member's bill would make the RAD a reality. Bill C-280, introduced by Bloc Quebecois MP Nicole Demers, is now at second reading. It obliges the feds to implement the promised but long-stalled review board.

But with no appeal division and one-member panels, a great deal of a claimant's chance of being granted refugee status has to do with that single IRB member who hears their case. According to Khaki, this can cause serious problems if the board member is not "sophisticated" enough about queer issues.

"It depends on the sensitivity of the refugee board member. The reality is, I can take the same case in front of two different board members and get two different decisions. And that's a sad thing, the apparent lack of consistency," Khaki says.

Khaki feels it merits serious examination, since board members are making life-and-death decisions.

"There are members of the refugee board who are queer, or who have queer people in their private lives. But there are also board members who do not."

However, the IRB does provide specific training to its members around issues pertaining to queer claimants, according to Stephane Malepart, who spoke on behalf of the Eastern Region Immigration and Refugee Board of Canada.

"Training happens on a regular basis," says Malepart. "It specifically relates to sexual orientation. It makes Immigration and Refugee Board members aware, and it stresses the fact that it's important for Board members to avoid relying on stereotypical perception of gay men and lesbians in determining their membership in a particular social group."

"It also stresses that there is no uniform way in which lesbians and gay men recognize and act on their sexual orientation, so therefore answers to questions about a person's sexual orientation may vary widely from one claimant to another. They also mention the fact that Board members have to keep in mind that sometimes it may be difficult for sexual minorities to speak about their sexual orientation, their lives," Malepart says. He adds that the training also includes a section on how to appropriately question claimants about their personal relationships, their families, and what persecution they may have experienced or heard about in their country of origin.

According to LaViolette, Canada's refugee system does work well for most refugees, and she says the IRB is a big part of that, though improvements still need to be continually made.

"They're a fairly good quasi-judicial body. They're certainly way ahead of the other countries when it comes to sexual minorities. But that's not to say the system's perfect."



تولدتان مبارک

علی. ت سام علی. ن غلامرضا بامداد نیاز شهاب

ماها - مجله ی الکترونیکی همجنسگرایان ایرانی

Majaleh_maha@yahoo.com

دلکده - ماهنامه ی ادبی همجنسگرایان ایرانی

delkadeh@gmail.com

رنگین کمان - فصلنامه ی دگرباشان ایرانی

majalehranginkaman@gmail.com

چراغ - نشریه ی دگرباشان جنسی ایرانی

www.cheraq.net

member@irqo.net

همجنس من - نشریه ی لزبین های ایرانی

hamjenseman@gmail.com

هومان - اولین مجله ی همجنسگرایان ایرانی (توسط سازمان ایرکیو به صورت الکترونیکی منتشر خواهد شد)

ضیافت

شماره تماس با دفتر سازمان در تورنتو - کانادا: ۴۱۷۱-۴۱۶-۰۰۱ (اختلاف ساعت تورنتو با تهران ۷,۵- است)

خانم رها بحرینی، از مدیران سازمان دگرباشان جنسی ایران، به دلیل مسئولیت های تحصیلی از همکاری با سازمان انصراف داده اند. از زحماتی که طی ماه های گذشته متقبل شدند قدردانی می کنیم. همکار تازه ما در جمع مدیران ایرکیو، خانم روشن برهان هستند. به خانم برهان خوش آمد می گوئیم و امیدواریم این آغاز یک همکاری پربار برای ایشان و سازمان دگرباشان جنسی ایرانی باشد.

arsham@irqo.net	۱- آرشام پارسی	
niaz@irqo.net	۲- نیاز سلیمی	هیئت امنای به ترتیب حروف الفبا:
saghi@irqo.net	۳- ساقی قهرمان	
vicky@irqo.net	۴- ویکتوریا طهماسبی	
	۱- آرشام پارسی	
	۲- روشن برهان	هیئت مدیره به ترتیب حروف الفبا:
info@irqo.net	۳- سام کوشا	
	۴- صبا راوی	
	۵- نیاز سلیمی	
	۶- ویکتوریا طهماسبی	
arsham@irqo.net	آرشام پارسی	دبیرکل:
saghi@irqo.net	ساقی قهرمان	سردبیر نشریه چراغ
		شعبه های سازمان:
saba@irqo.net	صبا راوی	شعبه اروپا (هلند)